

دانشجوی شهوتے من



دانشجوی شهوتمن

رمان [دانشجوی شهوتمن]

ژانر صحنه دار عاشقانه کلکلی طنز

[دانشجوی شهوتمن]

سر کلاس نشسته بودم که استاد جدید امد

اوف لعنتی بد چیزی بودم بی زد تو پهلوم

-هوی دری خوردیش بابا تو چرا انقد حشری؟

-گوه نخور مبی ناموسن بد چیزیه

با حرف استاد همه ساکت شدن تو طول کلاس همش دستم به خودم بود یا
مقنعمو میزدم بالا تا چاک سینم مشخص بشه کلن خیلی کرم من

کلاس تموم شد به بهانه‌ی سوال رفتم سمتش استاد با اخم سرشو اورد بالا

-بله خانم پور ساعی؟

-او ممم استاد میگم اینجا رو میشه برای توضیح بدید

زیر لب گفت: اگه منم کل کلاس دستم او ف

دانشجوی شهوتمند

خخخخ بیچاره زده بالا

-خانم مولایی میشه این مبحثو برا خانم پور ساعی توضیح بدید.

بعدم به طرف در کلاس رفت
اه من میخواستم خودش توضیح بده

سحر گفت: بیا برات توضیح بدم

یه چشم غوره بهش رفتمو از کلاس زدم بیرون

بعد ولگردی تو خیابونا ساعت ۰۱ بود که رسیدم خونه

-سلام بر اهل خانه .

-اه باز امدی تو

این داداش بی مخه من نیماں

کی با تو بود سبب زمینی !

دانشجوی شهوتمن

بعد چند دیقه به خودم ادم وایبی کلاس بدو بدو به سمت کلاس رفتم دنی جون داشت میفرست تو کلاس که با یه حرکت کنارش زدمو رفتم تو با تعجب داشت نگام میکرد یه لبخند زدم که ۳۲ آتا دندونممم معلوم شد

- استاد خودتون گفتید کسی بعد شما نباید بیاد داخل

با قیافه ای که معلوم بود از دستم کلافه شده گفت: باشهه فقط برو بشین حرف نزن

تو دلم گفتم او ووف استاد نمیدونید امروز چه برنامه ای برآتون چیدم...

دانشجوی شهوتمن, [13:52 22.01.17]

پارت 3

تو طول کلاس مثل یه دختر خوب نشسته بودم و این باعث تعجب استاد شده بود

با خسته نباشید استاد از فکر ادم بیرون

با چشم بهم فهموند توانوایسا

کلاس که خالی شد

گفت: خب الان میرم ببینم

دانشجوی شهوتے من

خسارتماشین چقدره بعدم تو پولشو میدی

با عشه رفتم جلو

-استاد چقدر خسپید

دستم روی یقه پیر هنش گذاشت

که با خشم گفت: چندبار بگم از این حرکات انجام ندیده دانشگاه جایه این کارا
نیست

بعدم رفت

دستم تو هوا خشک شد هه اگه تا الان مصمم نبودم برا کارم اما از این به بعد
هر کاری میکنم تا عاشقم بشی به پام بیوقتی

به من میگه دریا

به سمت خونه رفتم کارت شرکت استادو که قبل رفتن رو میز گذاشته بودو
نگا کردم رامت میکنم دنی جون

بازنگ گوشیم از خواب پریدم اهههه این کدوم کره خریه اول صبحی بدون
اینکه به شماره نگاکنم جواب دادن

دانشجوی شهوتمن

-تو خواب نداری اول صبحی زنگ میزني به مردم

همینجوری داشتم به طرف پشت خط ناسزا میگفتم که

باصدای دانیال به خودم ادم

-حالی شدید خانم پور ساعی؟

منم پرو جواب دادم

- اره یکم

-امروز ساعت ۶ بیاید به این ادرس خدا

- بابای

دانیال

نمیدونم چرا زنگ زدم به این دختره

دانشجوی شهوتمن

با اینکه پول درست کردن ماشین برام اصلا مهم نبود اما دوست، داشتم روشو
کم کنم

دانشجوی شهوتمن، [21:25 22.01.17]

پارت 4

-سلام

با صدایش به سمتش برگشتم

او ووف دنی جون چه تیپیم زده

بود یه پیراهن چهارخونه سفید قرمز کت ابی شلوار لی

- بریم؟

-بریم

ماشینو تحویل گرفتم ادم پول حساب کنم که مرده گفت قبلن حساب شده

برگشتم سمت دانیال که با سر اشاره کرد بیا بیرون

-یعنی چی که قبلن حساب شدع منو ایستگاه کردی؟

دانشجوی شهوتے من

-اوہ انقد حرص نخور تو این همه اذیت کردی منو یه بارم من بکنم

بعد با صدای بلند خنديو رفت

تاحالا اين رو دانيالو نديده بودم

(اخه خنگ من تو فقط تو دانشگاه ميбинيش که اونجام برا اينکه بچه ها از ش
حساب ببرن همش اخمو)

خفه شو و جدان جون فعلا کار دارم

3 هفته از اون موضوع ميگذره اين سه هفته هر طوری بود به دني جون
نزديك شدمو اذيش کردم

يادديروز سر کلاس افتادم

daneshjoman@

دانشجوی شهوتے من, [08:02 23.01.17]

پارت 5

دانیال دید که من دارم حرف ميزنم

دانشجوی شهوتمند

گفت : خانم پورساعی بباید این مسعله رو حل کنید

رفتم پا تخته ماژیکو که دیدم پشتشه یه فکر شیطانی امد تو سرم رفتم جلوش
جوری که به یه تكون بدنش به بدنم میخورد

با اخم یواش گفت: این چه کاری برو عقب

ماژیکو از پشتش برداشتم

و گفتم: وااا استاد میخواستم ماژیکو بردارم بعدم با صدای بلند خندهدم..

2 ساعت بعد خانه

-اه مامان جان چندفعه بگم من از مهمونیای خانوادگی خوشممم نمیاد

- واپییی دختر از دست تو پیر شدم من یه چندساعت بیا بریم زشه بعد
چندسال از خارج امدن دعوتمون کردن

با اینکه دوست نداشتم برم اما به زور مامان رفتم

دانشجوی شهوتے من

اوہ چہ خونه بزرگی خونه چیه شبیه قصره

دانشجوی شهوتے من, [11:18 23.01.17]

پارت 6

در که باز شد یه خانم تقریبین هم سن مامان امد بیرون

-سلام خوش امدین بفرمایین تو

بعد یه اقا با کتوشلوار مشکی

امد و بعد

چیزی دانیال نگا هر دومون که به افتاد

بلند گفتم: تو !!!!

-تو !!!?

خانمی که تازه فهمیده بودم اسمش شهرس گفت: اع پسرم تو دریا جونو
میشناسی؟

یه پوز خند زد ترسیدم چیزی بگه

دانشجوی شهوتمن

سریع گفتم: بله اقا دانیال استادم هستن تو دانشگاه

دانیال یه پوز خند زدو رفت

اھ پسر اخمو انگار بند نافشو با اخم بریدن

نشسته بودیم که بابا از دانیال پرسید:

خب پسرم دریا تو دانشگاه چطور؟

بعد با خنده گفت اذیت که نمیکنه اخه میدونی پسرم این دختر به اذیت کردن
مردم معروفه

- ای ای ای ع بابا

- خب چیه دخترم حقیقتو میگم دیگه

دانشجوی شهوتمن, [21:34 23.01.17]

پارت 7

چشمامو شبیه خر شرک کردمو ذول زدم تو چشمای دانیال

نه اقای پور ساعی دختر خوبی هستن دریا خانم

دانشجوی شهوتمن

پسرم اولین بار این حرفو میشنوم

بعدم بلند بلند خنده

ایی درد ای خدا بابام ابرومو جلو این برد

-شهره خانم دستشویی کجاس

-پسرم دستشویی به دریا جون نشون بده

پشت دانیال داشتم میرفتم که یه دفعه منو کوبوند به دیوار

-اایی پسر وحشی چته؟

-چمه؟ همین الان برم به بابات بگم دخترس تو کلاس چه گوهایی میخوره یا
بگم ۳تا ترم مردود شده

سگ تو روحت پسر

چی داری میگی زیر لب

-هیچی دنی جون نگو خب بابا خیلی حساسه رو دانشگام

دانشجوی شہوتے من

-اسم منو کامل صدا کن

-اوہ چشم

-شرط داره

-چی شرط داره؟

-اینکہ نگم

-خب شرطو بگو

دانشجوی شہوتے من, [11:59 24.01.17]

پارت 8

-خدمتکارم بشی

???????

هنوز تو شک بودم منننن بشم خدمتکار اوں اخمو امکان نداره

تازہ بے خودم امدم فهمیدم یہ ساعت اینجا وایسادم

دانشجوی شهوتمن

-خب دخترم ببا بشین کارت داریم

-دختر ببابایی میدونی که عمو طاها حالش بدہ ما باید بریم المان

(فامیلای من کلا تو یه عمو و خاله خلاصه میشه که عموم آلمان زندگی
میکنه خالمم شیراز پس من الان باید تنهایی خونه میموندم ایوللله الله الله)

-تو این مدت تو پیش شهره خانم میمونی

-چیزی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

(خوشیم یه جا پرواز کرد خوب حق دارن بابا خیلی به این خانواده اعتماد
داشت)

انگار خیلی بد گفتم چیزی بابا ماما داشتم با چشماشون خطو نشون میکشیدن

-نه بابا جون من خونه خودمون هم راحتم هم نمیخواهم به شهره جون زحمت بدم

-نه دخترم چه رحمتی تازه ماهم از تنهایی در میام

اقاشهرام(بابادنی): خوشحالمون میکنی قبول کنی

دانشجوی شهوتے من

تو عمل انجام شده گذاشته بودنم منم مجبوری قبول کردم همه خوشحال بودن به
جز من

خیلی از دسته مامان بابا ناراحت شدم باید قبلش به خودم میگفتند

به دنی نگا کردم یه لبخند پلید زده بودو منو نگا میکرد پسر دیونه

دانشجوی شهوتے من, [17:50 24.01.17]

پارت 9

قرار شد فردا وسایلامو جمع کنم بیارم خونه شهلا جون

مامانو بابام شبش پرواز داشتن

تا رسیدم خونه شروع کردم به دادو بیداد

-اه یعنی چی چرا قبلش بهم نگفتد شاید من اونجا راحت نباشم

یه ریز داشتم فک میزدم که با داد بابا دهنم بسته شد

-بسه دیگه دخترم ما چاره دیگه نداشتیم تو دانشگاه داری نمیتونی بری خونه
حالت شیراز که

دانشجوی شهوتے من

تو فکر رفتم راست میگه ها

-الانم برو و سایلاتو جمع کن اونجام شلوغ بازی در نمیاری دختر خوبی باش
زیاد کل ننداز ابرو نبری دختررا |||

-باش بابا

وسایلامو جمع کردم کلن ھتا چمدون شد خیلی چیزا مونده بود اما خب چمدون
دیگه نداشتمن

مامان تا چشمش به چمدونا افتاد گفت:

-بخدا این ابرومارو میره بیین کی بہت گفت احمد (بابام)

-و ||| ابرو چی مامان خب و سایل ضروریمه

-ولش کن خانم بچس

به زور ھتا چمدونو تو ماشین جا دادیم

مامانم که یه ریز داشت فوشم میداد

دانشجوی شهوتے من

رسیدیم در خونه دانیال جوننن

شهلا جون نزاشت زنگو بزنیم در باز کرد انگار دمه در خوابیده بود تا صدا
ماشینو شنید در باز کرد خخخخ

شهلا جون که چشم به چمدونا افتاد چشماش چهارتا شد

-دخترم وايسا دانیالو صدا کنم تنهایي که نمی تونی اينارو بيرى بالا

دانشجوی شهوتے من, [20:35 24.01.17]

پارت 10

-دانیال پسرم بیا

-بله مامان

تازه چشمش به ما افتاد

-سلام خوش اميديد

انگار ن انگار منم هستم پسر چلغوز

-پسرم کمک دریاجون اينارو بير بالا

دانشجوی شهوتے من

دوتا از چمدونارو برداشتو همینجور که غور میزد رفت بالا منم مثل جوجه
اردکا که دونبال مامانشون میرن پشت راه میرفتم

به اتفاق نگاه کردم قشنگ بود یه پنجره بزرگ داشت رو به حیاط

-اه دختر تو اینا چیه انقد سنگینه؟

-و ۱۱۱ اقا دانیال چقد غور میزند

-کمرممم شکست چقدر پرویی تو

با دنی جون رفتیم پایین بعد شام رفتم حاضر بشم

که مامانوبابارو ببریم فرودگاه

-خب دخترم دیگه نگممم رو سفیدم کن

-چشمممم باباجونم توام مواطن خودت باش

-معدب باش لباسایه پوشیده بپوش .

دیدم مامان داره زیاد حرف میزنه شروع کردم بوس کردن

دانشجوی شهوتے من

- خب دیگه مامان توام مواظب خودت باش

حرف تودهنش ماسید خخخ

به بلند شدن هوایپما نگا میکردم رفتن احساس غریبی کردم

به همراه شهلاجونو دنی رفتیم خونه

نگاه دنی شیطون شده بود خدا به دادم برسه.....

دانشجوی شهوتے من, [14:39 25.01.17]

پارت 11

فردا دانشگاه داشتم برا همین شب بخیر گفتمو رفتم بالا

داشتم در اتاقمو باز میکردم که یکی از پشت لباسمو گرفت

برگشتم اینکه دنی خومونه نگاش کردم که حرف بزن
ه

-بیا اتاقم کارت دارم

-خب بگو چیکارم داری؟

دانشجوی شهوتمن

-شرطو که یادت نرفته

-نه الان برا همین صدام کردی

-خب از فردا به وظیفت عمل میکنی هر روز صبح ساعت ۷امومو برام اماده
میکنی بعد کتوشلوارمو اماده میکنی فهمیدی؟

-اوه زیادیت نشههه بعد این وضع تا کی ادامه داره ؟؟؟

-تا هر وقت من بگم

-برو بابا مگه من علافعههه توام

-درست صحبت کن با یه زنگ میتونم همه چیو به بابات بگم

با عصبانیت از اتفاقش ادمم بیرون لعنتی باید خدمتکار این چلغوز بشم همین کم
بود

دانشجوی شهوتمن, [20:07 28.01.17]

پارت 26

رقتم تو خونه

دانشجوی شهوتے من

-سلامممم

-سلام دختر خوشگلم خوش گذشت؟

-اره شهلا جون جاتون خالی خخ
شهلا جونن شام چيئه؟

-هنوز نمیدونم چی درست کنم

-من درست کنممم؟

-نه دخترم تو خسته ای

-نه بابا خسته نیستم

بعدشم پریدم تو اشیزخونه

میخواستم لازانیا درست کنم
تو حین درست کردن لازانیا انقد با شهلا جون خنده دیده بودیم که دلم درد گرفته
بود

-و ای دختر از دسته تو

دانشجوی شهوتمن

و بازم خنید

با کمک شهلا جون میزو چیدیم

-دخترم برو به دانیال زنگ بزن ببین کجاست

-چشم شهلا جون

رفتم از تلفن خونه بهش زنگ زدم

-جانم مامان

-منم دریا

-کاری داشتیبی

-کجایی میزو چیدیم

-دمه خونم

بعدم تلفنو قطع کرد

پریدم در باز کردم

دانشجوی شهوتے من

خسته داشت از پلها میومد بالا رفتم جلو

-سلام خسته نباشی

-سلام ممنون

ازش کیسه هایه میوه رو گرفتمو بردم تو اشیزخونه

همه سر میز نشسته بودیم
چشم به دنی بود ببینم میگه مزه غذا چطوره

یه خورده گذاشت تو دهنش

-مامان دستت درد نکنه خیلی خوشمزه شده

-پسرم دریا درست کرده

دنی یه نگا به من کرد

-الان که دقت میکنم یه زره تنده

پسره بیشور بهش محل ندادمو غذامو خوردم به این خوشمزگی

دانشجوی شهوتے من

میزو جمع کردیم با شهلا جون

تو پذیرایی نشسته بودیم

-پسرم بابات کی بر میگرده

(بابا دنی برا کارش رفته بودچین)

-مامان امروز تماس گرفت گفت تا هفته دیگه میاد

-ایشالا

بلند شدم برم بخوابم

-شب خوش

-خوب بخوابی دخترم

دنی چلغوزم که فقط سرشو تكون داد

رفتم تو اتاق مو هامو داشتم شونه میکردم که

در اتاق باز شدو دنی امد تو..

دانشجوی شهوتمن

[10:15 29.01.17، دانشجوی شهوتمن]

پارت 27

- بهت یاد ندادن در بزنسی

- وقتی میای تو اتاق دوست دخترت دیگه در زدن نمیخواهد

عصبی از رو صندلی بلند شدم

- چیه چرا هی دوست دخترم دوست دخترم میکنی مگه من لاشی نبودم چی شد
الآن هااا

با گذاشتن لباس رو لبام به معنی کامل خفه شدم

به سینش فشار اوردم که بره کنار

- اه برو کنار دفعه اخرتم باشه منو میبوسی

یه بوسه کوتاه زد رو لبام

- مگه نگفتم منو نبوس

دانشجوی شهوتمند

چشماسش شیطون شده بود

- باز چی شده خانم من اخماش تو همه

با این حرفش تو دلم کارخونه قند راه افتاده بود

- من کهنه غذام بد مزه بود چی شدید الان

با صدا بلند خنید

- درد به چی میخندي ؟

- بخاطر اينكه سر ميز گفتم تنه غذا نراحتي

- بلهههههه من اوно برا تو درست کردم بعد تو

سرمو انداختم پايين نميدونم چرا در مقابل دانيال انقد ناز نازو لوس ميشدم

دانيال دستشو گذاشت زير چونم سرمودي اورد بالا

- من شوخی کردم دريا فکر نمیکردم ناراحت بشی حالا برا اينكه از دلت در بیارم اجازه میدم امشب پیش بخوابی

دانشجوی شهوتے من

خندم گرفت

حولش دادم عقب پسره پرو

اونم خنديدو از پشت بغلم کرد

-وايى دنى بزارم پايىن الان ميوقتم

-هيسسس الان مامان بيدار ميشه

دانشجوی شهوتے من, [12:57 29.01.17]

پارت 28

در اتفاقشو باز کردو منو گذاشت رو تخت

خودشم پير هنشو در اورد بغلم دراز کشيد

-عادت داري پير هنتو شبا در بيارى ؟

-اره با پير هن خوابم نميره

خودمو تو بغلش جا کردم اونم دستاشو دورم تنگ کردو خوابيد

حالا مگه خوابم ميرد

دانشجوی شهوتے من

-دنی

دیدم جواب نمیده باز صداش زدم

-دنی

-هورووم چیه دریا

-من خوابم نمیره

-خب میگی من چیکار کنم من خیلی خستم بزار بخوابم

با حرص از بغلش ادم بیرون

رفتم رو دلش نشستم

- دنی پاشوروو

یه چشمشو باز کرد

-بچه جون بیا پایین دلم درد گرفت

با سرتقی ابرومو انداختم بالا

-نچچ من حوصلم سر رفته

دانشجوی شہوتے من

- خب چیکار کنم حوصلہ خانم بیاد سرجاش

- او وو ممم نمیدونم

- دریا برو گوشیمو بردار بازی کن

با خوشحالی پریدم رو گوشیش
رمز داره

- رمزو بزن

بعد که رمزشو زد
رفتم تو بغلش مشغول بازی شدم
نمیدونم کی خوابم برد

دانشجوی شہوتے من, [17:07 29.01.17]

پارت 29

صبح تو جام قلت زدم دیدم دنی نی
به ساعت نگا کردم ۷ بود پاشدم لباس دنیو اماده کردم رفتم تو تخت باز
در حوم باز شدو دنی امد بیرون
از رو تخت پاشدمو رفتم پشتیش دستمو گذاشتمن رو چشاش

دانشجوی شهوتے من

-اگه گفتی من کیمم؟

خنید

- دریا دستو بردار

- ااع از کجا فهمیدی

برگشت ستم

-دیگرها

باز خنید

چال گونش معلوم شد دستمو کردم تو چال گونش

-واایی خیلی خوبه چال گونت

اخم کرد که چال گونش رفت

-اعع دنی بخند

دانشجوی شهوتمن

-نچ

-بخند دیگه همه میخوام دستمو بکن تو چال گونت

معلوم بود خیلی جلو خودشو گرفته که نخدنه

-شرط داره

-چه شرطی ؟

-بوسم کن تا بخندم

-سواستفاده همه گر

-همینه همه دیگه همه اگه میخوای بخندم باید بوسم کنی

رو انگشتایه پام بلند شدمو لباسو کوتاه بوسیدم

- اینجوری که قبول نی بعد

خودش لباسو گذاشت رو لبامم با خوشنت شروع به بوسیدن کرد

دانشجوی شهوتمن, [18:02 29.01.17]

دانشجوی شهوتے من

پارت 30

حوله رو زدم کنارو دستمو گذاشتم رو سینش

-نکن دریا منم تا حدی میتونم خودمو کنترل کنم

بعدم رفت تو حموم تا لباسشو بپوشه

تختو مرتب کردم

رفتم اتاق خودم لباسمو عوض کردم امروز دانشگاه داشتم

هنوز شهلا جون بیدار نشده بود میزو چیدم

دنی امد نشست پشت میز

-به به ببین دریا خانم چه کرده

-نوش جان

-وايسا خودم ميرسونمت

با کمک دنی میزو جمع کردیم

تو ماشین بودیم داشتیم میرفتیم دانشگاه

-دریا

دانشجوی شهوتے من

-هوم

-هوم نه بگو جانمهم

-اوه چه خودشیفه جانمهمم بگو

-کسی نباید تو دانشگاه از رابطه ما

نراشتم ادامه حرفشو بگه

-میدونم میدونم

-خوبه

یه کوچه به دانشگاه پیادم کرد

خم شدم گونشو بوسیدم

بعدم پیاده شدم

دانشجوی شهوتے من, [19:21 29.01.17]

پارت 31

رفتم تو دانشگاه امروز ۳ تاکلاس داشتم که یکیش با دنی بود

از دور مبی و حدیثو دیدم

دانشجوی شهوتے من

-به سلام ممکن رفقا

مبئ: -سلام دری خودمون کم پیدایی

پکی زدم پشت گردن حدیث که از گوشی سرشو اورد بیرون

حدیث: -چرا میز نی بیشور

-چون سرتو تا خرخره کردی تو گوشی

یکم دیگه حرف زدیم بعدم رفتیم سر کلاس
با خسته نباشد استاد کلمو گذاشتم رو میز

وایی چقد خسته کنندس پاشید بریم بوشه یه چیز بخوریم

با حدیثو مبئ رفتیم بوشه

سه تامون کیکو شیر گرفتیم داشتیم میخوردیم که چشم به حسام افتاد
او نم منو دید امد طرفم

حسام: -سلام دری

به حدیثو مبیم سلام کرد

دانشجوی شهوتے من

-چخبر اق حسام چیکار میکنی

-هیچی بابا بیکار توام که دیگه پایه شیطونی نیستی

-کیبی گفته همه

ادامه حرفم با صدا دوسته حسام قطع شد

-ببخشید دریا سعید کارم داره فعلن

حدیث که یه جورایی از حسام خوشش می امد گفت

-پسر خوبیه ها

منم مبی زدیم زیر خنده

حدیث :- درد نخنید

من رفتم الان کلاس شروع میشه

سر کلاس نشسته بودیم که دنی امد

سلام کرد و بعدشم درس داد

دانشجوی شهوتمن

یکی از پسرا به طرفم کاغذ پرت کرد منم یه خودکار برداشتمو پرت کردم
سمتش که

از چشم دانیال دور نموند واخم کرد

یااا خدا باز این خشن شد

دانیال :-خانم پور ساعی حواستون به درس باشهمه

-چشمم استاد

کلاس تموم شد

به حدیثو مبی گفتم برن من با استاد کار دارم

وایسادم تا کلاس خلوت بشه

دانشجوی شهوتمن, [12:12 30.01.17]

پارت 32

همه بچه ها که رفتن دنیم خواست بره

بیرون که در کلاسو بستم

دانشجوی شهوتے من

-درو چرا بستى

رفتم نزديكشو دستمو دور گردنش حلقة کردم

-چرا باز اخمو شدی ؟

-دریا برو اونور صدبار گفتم تو دانشگاه از این کار نکن

-اائع دنى خب بگو چى شده

-چندبار گفتم خوشم نمیاد تا تو خونه مایی با پسری حرف بزنی

پس برا همین ناراحتە

-اقاییههه حسود

-نخیرم حسود نییstem

-میخوای ثابت کنم ؟

-ثابت کن

-الان میرم اون پسره رو بوس

دانشجوی شهوتے من

نراشت حرف تموم بشه یه تو دهنی بهم زد
با تعجب سرمو اوردم بالا

-تو مال منی تو الان برا دانیالی پس کسی حق نداره رو ناموس دانیال چشم
داشته باشه

با این حرفش تو دهنیشو یادم رفت

محکم بعلم کردو لباشو گذاشت رو گردنم

دانشجوی شهوتے من, [12:43 30.01.17]

پارت 33

دیدم داره زیاده روی میکنه

-دنی اینجا دانشگاسااا

-خب تقصیر خودته

خندیدم

با کرختی ازم جدا شد
با دنی از کلاس امدیم بیرون

دانشجوی شهوتے من

-من میرم خونه

-یه کلاس دیگه داری کجا

-حال ندارم میرم خونه

-باشه

رقتم خونه

-سلام شهلا جون

-سلام دخترم

-این چمدونا چیه ؟

-دارم میرم مشهد . ببخشید دخترم من از قبل بیلیت گرفته بودم

-ن بابا اشکال نداره شهلا جون

-خب دخترم من برم

بوش کردمو رفت

دانشجوی شهوتمن

نهام شدم داشتم فکر میکردم چه کرمی بریزم
که گوشیم زنگ خورد

-بله همه مبی

-دلام دری کجایی

-خونه چرا

-بیا برم فر حزاد پایه ای

-اره زنگ بزن حدیثم بیاد

-حله بای

خب خبیب برم حاظر بشمم
یه تیپ زرشکی مشکی زدم
گوشیمو برداشتم به دنی بزنگم

-بله

-میمیری بگی جانم

دانشجوی شهوتے من

خنید

-تو جسم کارتو بگو

په ایششش بلند گفتم

-دارم میرم فرحرزاد

-با کی

-با بچه ها

-شب زود بیا

نزاشت حرف بز نم قطع کرد

پس ررر جایع خالی

دانشجوی شهوتے من, [15:21 30.01.17]

پارت 34

مبی با دویستوشیش البار و بیش امد دونبالم

-دلام دری جونم

دانشجوی شهوتے من

سلام مبی خانم

به حدیث گفتی؟!

-اره الان میریم دنبالش

اهنگ فازه فراموشی حمید عسکریو گذاشتمن صداسهمم زیاد کردم
رسیدیم در خونه حدیث

-سلام بر اکیپ خودمون

-سلام انقد حرف نزن بشین برم

حدیث نشستو مبی گازشو گرفت

در کل شب خوبی بود کلی کرم ریختیم

ساعت نزدیک 12 بود که گوشیم زنگ خورد

دنی بود

-جونشیس

-کجایی تا این وقت شب

دانشجوی شهوتے من

-نکن بچہ میوقتی

-نج تو نمیزاری بیوقتی

سوشو اور د نزدیک صورتم..

دانشجوی شهوتے من, [18:12 30.01.17]

پارت 35

-شیطون شدی

-بودم

-در اون که شکی نی

بعد هر دو خندیدم
میخواست بذارتم زمین که نراشتم

-گشنه بیا پایین بریم یه چیزی بخوریم

-نچچچ بعدم گردنشو بوسیدم او نم که انگار
منتظر همین حرکت بود همراهیم کرد دستش رفت بسمت لباسم هیچ مخالفتی
نکرد همه

دانشجوی شهوتمن

جایه بدنمو بوس میکرد اما بازم زیاده روی نکرد

هردو خسته افتاده بودیم رو کانپه

-دنبیی من گشنمه

-حاضرشو بریم بیرون ببینم جایی بازه

خوشحال شدم پریدم بوسش کردم
شیطون شد

-انگار باز دلت شیطونی میخوادد

بعدم خنید

یه پرویی نثارش کردمو به اتاقم رفتم تا حاضر بشم

دانشجوی شهوتمن, [23:53 30.01.17]

پارت 36

هرچی دمه دستم بود پوشیدم رفتم پایین

-من حاضرم بریم

دانشجوی شهوتے من

پشت سر ش سوار ماشین شدیم

-خب به نظرت ساعت 1 شب کجا بازه

او مممم حالت تفکر به خودم گرفتم که باعث خندش شد
زدم به بازوش

-خندایا

-اهاننن برو ساندوچ بخوریم

-ادرس

ادرسو دادم

-بازه

-اره اینجا پاتوقه منو بچه هاس

رفتم تو اصغر اقا تا منو دید امد ستم

-سلام دخترم خوش امدی

دانشجوی شهوتے من

-ممnom اصغر اقا دوتا از اون ساندوجایه مخصوصتو بیار

-چشم

به دنی نگا کردم

-چیه

-دارم ممهم به دوست پسر ممهم نگا میکنم چیه

خندید بازم چال گونش معلوم شد سریع بلند شدم نشستم رو پاشو دستمو کردم تو
چال گونش با تعجب داشت نگام میکرد

-پاشو وو دریا ز شته هه هه

-نچ کسی نمیاد

-میگم پاشو

بازم ابرومو انداختم بالا برا اینکه اذیتش کنم
دستمو دور گردنش حلقه کردم
صدا پا شنیدم خواستم جدا بشم که دنی نمیزاشت لباشو نزدیک لبم کرد ..

دانشجوی شهوتے من, [10:03 31.01.17]

پارت 37

دانشجوی شهوتمن

همون جور که لبشو نزدیک میگرد دستشو دور کمرم انداخت از روپاش بلندم
کرد

سریع رفتم نشستم رو صندیم
دنی میخندید

-نخند باز میامااا

سریع خندشو خورد
ساندویجارو اوردن
خوردیم دنی رفت حساب کنه

-مرسی

-نوش جان

-دنیبیبی بایم دور دور

-نه من فردا جلسه دارم

-بریممم

-میگممم نه

دانشجوی شهوتے من

-باش پ اگه من گذاشتم بخوابی

دمه خونه پیاده شدم

پریدم تو اتاق لباسمو عوض کردم رفتم تو اتاق دنی
دیدم نی

-دنی دنیبی کجایی

از حموم امد بیرون

-چرا داد میزنى

-خب پیدات نکردم

بعدم پریدم رو تخت
دنیم دراز کشید رفتم رو شکمش

-وای دریا چرا میای رو شکممم

-دوست دارم

داشتمن با موهاش ور میرفتم که دیدم خوابش برده
از روش بلند شدم کناش دراز کشیدم

دانشجوی شهوتے من

نزدیک صبح بود که خوابم برد

دانشجوی شهوتے من, [13:48 31.01.17]

پارت 38

یکی هی دست تو مو هام میکرد عصبی چشمamu باز کردم

-درد داری

-سلامم خانم صبح بخیر

-درد داری

-چرااا

-اخه نمیزاری من بخوابم

-دریا چندبار بگمهم معدب باشش

-خو الان فقط خودمونیم

-بازم معدب صحبت کن

دانشجوی شهوتمن

روش کرد اون طرفو خوابید
فکر کنم قهر کرد

-دنی جونممممم

جواب نداد یه خورده فکر کردم چیکار کنم اشتی کنه ااهاانن

(باز چه کرمی میخوای بریزی)

بیند وجی جون (همون وجدان)

الکی زدم زیر گریه

- ایییی دستم

دنی سریع برگشت طرفم

به هدفم رسیدم

دید چیزیم نی اخماش ببیشتر شد خواست دوباره اون طرفی بشه که خودمو
انداختم رو شو لبشوووو با خشونت بوسیدم

همراهی نمیکرد مخالفتم نمیکرد

لبمو از رو لبشه برداشتیم

دانشجوی شهوتمن

-اع دنی همراهی کن دیگههه

بعد قیافم شبیه خر شرک کرد
که یه دفعه جاها منو عوض کرد الان اون رو من بود لبشو گذاشت رو لمب
لنم در حال کنده شدن بود انگار هرچی میخورد سیر نمیشد

-دنی لمب کنده شد ارووم

-به به چه صبحانه ای هر روز اول تورو میخوارم بعد صبحونه

چشمam اندازه قابلمه بزرگ شد
دنیو این حرفاء

دانشجوی شهوتمن, [19:18 31.01.17]

پارت 39

-دنی پرو شدیا

-چرا

-یه حرفایی میزنى

-دوست دارم به زیدم از این حرف ابزنم

دانشجوی شهوتمن

حرفش که تموم شد از تخت رفت پایین
رفتم پایین تا صبحونه اماده کنم
داشتم چای می ریختم تو استکانا که یکی از پشت بغلم کرد ترسیدم

-نترس منم

-سکتم دادی

نشستیم سر میز
برا دنی یه لقمه گرفتم

-دهنتو باز کن

-مگه بچمم

-چه ربطی دار همه اصلا خودم میخورم

خواستم بزارم تو دهنم که از دستم گرفت گذاشت تو دهن خودش

دنی :-دهنتو باز کن

دهنmo باز کردم دنی لقمه رو گذاشت تو دهنم

دانشجوی شهوتے من

اوووم چه خوشمزه بود

صبحونه که تموم شد دنی رفت تا حاضر بشه بره شرکت

میزو جمع کردم رفتم تو پذیرایی که دنی از پله ها امد پایین

-دنی نروووو من تتهاجمم

رفتم چسبیدم بهش

-نمیشه دریا کار دارم

-نمیزارم بری

قیافم مظلوم کردم

یه دفعه یه فکری زد به سرم

- دنی

-دریا برو اونور برم

-منم بیاممممم

-کجا

دانشجوی شهوتے من

-شرکت

-نه

-میخواممم بیام خونه تنہام

-باشششش برو حاضر شو

-نریا من سریع حاضر میشم

دانشجوی شهوتے من, [19:35 31.01.17]

پارت 40

سریع رفتم تو اتفاق

یه مانتو بلند مشکی با شلوار لی شال زرشکی کفشو کیف مشکی یه رژه لب
زرشکیم زدم

-بریممم

دنی یه نگا به بهم کرد اخماش رفت تو هم

-رژت پررنگه

دانشجوی شهوتے من

-اع دنى

-پاکش کن

-نج خودت پاک کن

امد جلو شیطون نگا لبام کرد
بعد لباشو گذاشت رو لبام
قشنگ که رژم پاک شد کشید کنار بریم
با دستمال دور لمبو پاک کردم
سوار ماشین شدم

۲۰ دقیقه بعد جلو یه ساختمون بزرگ وايساد
باهم وارد ساختمون شدیم هرکی دنیو میدید سلام میکرد
منشی دنی یه دختر جون بود که کلیم ارایش کرده بود
اخمام رفت توهم
تا در اتاق بسته شد
رفتم سمتیں

- این منشیتو عوض میکنیا

-چرا

دانشجوی شهوتے من

-اصلًا ازش خوش نمیاد

بلند زد زیر خنده
ناراحت نشستم رو صندلی

-نبینم خانمم قهر کرده

-بامن حرف نزن

-خب باش عوضش میکنم

با خوشحالی رفتم رو میزش نشستم

-راس میگی

-بله حالا مثل دخترایه خوب بشین تا من کارمو انجام بدم

دانشجوی شهوتے من, [21:54 31.01.17]

پارت 41

نشستم رو کانابه تو اتاق
نیم ساعت گذاشت دنی اصلًا حرف نمیزد حوصلم سررفته بود
رفتم بغل میز دنی سخت مشغول بود

دانشجوی شهوتے من

-دنی

جواب نداد

-دنی با توام

-دریا کار دارم برو بشین

دیدم نه اصلا انگار ن انگار من هستم
عصبی رفتم هرچی رو میز بودو ریختم رو زمین خودم نشستم رو میز
دنی عصبی داد زد

-دریا این چه کاری بود پاشو ببینم

-نمیخواهممم

امد بلندم کنه از میز که لبمو گذاشتمن رو لیش
خواست جداشه که نزاشتم دستمو بردم سمت التش دستمو حرکت دادم که دستمو
عصبی پس زد
من میدونمم چجوری رامت کنم
دستشو گرفتم بردم زیر لباسم
داع کرده بود

دانشجوی شهوتمن

دستش به سمت سینم رفت
از پشت سوتینمو باز کردم
لبمو برداشم از رو لباس

-دنی بريم رو کانابه

دانشجوی شهوتمن، [11:37 01.02.17]

پارت 42

رفتيم رو کانابه دني داشت لباسمو در مياورد که در زدن

-اه-

دنی سريع بلند شد لباسشو درست کرد
-پاشو برو تو دستشويي اتاق خودتو درست کن

رفتم تو دستشويي
بعدم صدا منشی دني امد که گفت
-جلسع شروع شده

صورتمو شستم ادم بيرون . کلافه نشستم رو کانابه
چشم به گوشی دني خورد
برش داشتم رفتم تو گالری

دانشجوی شہوتے من

اوہ خودشیفته گالریش پر عکس خودش بود

رفتم تو مخاطبаш منو سه نقطہ سیو کردہ بود

رفتم اسممو عوض کردم زدم عشقم دریا

دنی ببینہ کشتتم

یہ خورده دیگہ خودمو مشغول کردم کہ صدا در امد بعدش دنی با اون منشی
جلفه امد تو

رفتم جلوو

- سلامم خسته نباشی

-سلام ممنون

بعد به منشی کہ تازہ فهمیدہ بودم فامیلیش زارعی گفت

-۲-تا قهوہ با کیک بیارہ

-اوومم گشنم بود

دنی سرشو گذاشتہ بود رو میز

-دنی چیزی شدہ؟؟

دانشجوی شہوتے من, [12:19 01.02.17]

دانشجوی شهوتمن

پارت 43

-سرم درد میکنه

رفتم پشتیش دستمو گذاشتمن رو شقیقه هاش و شروع به مالیدن کردم
چندمین بعد دنی سرشو اورد بالا
دستمو گرفت نشوندم رو پای خودش

-بهتر شدی؟

سرشو کرد تو گردنم

-اهوم خوبم

-دنی پاشو بریم خونههههه

-مگه تو نگفتی خونه حوصلت سر میره

-اینجا بیشتر سر میره

منو بلند کرد از رو پاش بعدم کتشو برداشت

-پاشو بریم

دانشجوی شهوتے من

از اتاق امدیم بیرون که منشیو با سینی قهوه و کیک دیدیم

-رئیس قهوه اوردم

-نمیخوریم

بعدم دسته منو کشید به سمت بیرون رفتیم

-حالا که نراشتی کیکو قهومو بخورم بریم این نزدیکیا یه کافی شاپ عالی هس
نوتلا بخوریم

-بریم

دنی رفت طرف ماشین

-پیاده بریم

امد ستم دستشو گرفتمو به سمت کافی شاپ رفتیم

دانشجوی شهوتے من, [15:06 01.02.17]

پارت 44

رفتیم تو کافی شاپ

دانشجوی شهوتمن

پیشخدمت :-سلام چی میل دارید

یه نگا به منو کردم

-من که نوتلا دنی تو چی میخوری

-فهوه

پیشخدمت :-همین چیز دیگه ای نمیخواهد

-نه

پیشخدمت ازمون دور شد سریع برگشتم سمت دنی

-یه چیزی شده نمیخوای بهم بگی

-نه چیز خاصی نشده

با حالت قهر سرمو برگردوندم

-دریا عصابم خورد تو دیگه بدترش نکن

دانشجوی شهوتے من

-خب بگو چی شده

-معامله بهم خورد

-اشکال نداره دنی

-دلم ارامش میخواهد خستم

-بریم خونه خستگیت رو در میکنم

بلاخر دنی خنید

سفارشمنو اوردن

-او ممم نوتلا

شروع به خوردن کردیم

دنی :-اگه تموم شده بریم

-بریم

دنی حساب کرد سوار ماشین شدیم به سمت خونه رفتیم

دانشجوی شهوتے من, [19:54 01.02.17]

دانشجوی شهوتے من

پارت 45

تا وارد خونه شدیم دنی یه راست رفت حموم منم لباسمو عوض کردم رفتم تو
اتفاقش از حموم صدا اب می یومد الان وقتیش بود

لباسمو در اوردم فقط لباس زیر تتم بود

-دنی

-بله

- در باز کن کارت دارم

در باز کرد

سریع خودمو انداختم تو حموم
دنی با تعجب داشت نگام میکرد

-چرا امدى تو حموم

-میخوام حموم کنم

اخماش رفت تو هم

دانشجوی شهوتمن

-مگه تو اتفاق حموم نداری

-دارم اما دوست دارم باتو حموم کنم

بهش نزدیک شدم

من هرچی جلو میرفتم اون دور تر میشد که خورد به دیوار

-دریا این مسخره بازیو تموم کن من مردم تا حدی میتونم تحمل کنم

نراشتم ادامه حرفشو بزنه لبمو گذاشتم رو لباش

دانشجوی شهوتمن, [21:40 01.02.17]

پارت 46

بعد چند دقیقه اونم همراهیم کرد

از لبام که سیر شد رفت طرف سوتینم بازش کرد سینه هامو گرفت تو دستش

لبشو گذاشت رو گردنم همون جور که سینه هامو میمالید گردنم میک میزد

لبشو از گردنم جدا کرد

دانشجوی شهوتے من

رفت سمت پایین لبشو که گذاشت رو سینم اتیش گرفتم

-آهه دنی

نوک سینمو گذاشت تو دهنشو میک میزد

دستشو برد تو شرتم و شروع به مالیدن وسط پا کرد

حالم دست خودم نبود فقط آه میگفتم تا اینکه ارضا شدم

دنی کشید کنار

-تموم شد

-توجی

نگام کرد

رفتم سمتش شرتشو کشیدم پایین راست کرده بود

نشستم شروع به ساک زدن کردم

اونم سینه هامو میمالید

دانشجوی شهوتمن

انقد ساک زدم که دنیم ارضاشد

هردو خودمونو شستیم امدیم بیرون

خسته افتادم رو تخت

دانشجوی شهوتمن, [10:58 02.02.17]

پارت 47

دنیم لباس پوشید امد بغلم دراز کشید

قلت زدم رفتم تو بغلش

انقد خسته بودم که تا چشمم بستم خوابم برد

صبح که بیدار شدم دنی بغلم بود مگه این شرکت نمیره

-دنی پاشو

-دریا بزار بخوابم

-ساعت 10مگه نمیخوای بری شرکت

چشماشو به زور باز کرد

دانشجوی شهوتے من

از تخت بلند شد رفت دستشویی

منم پاشدم رفتم تو اتاق لباس پوشیدم رفتم برا دنی صبحانه حاضر کنم

تا من میزو چیدم دنیم امد پایین

اوووف لامصب چرا انقد جذاب

رفتم سمتش یه دفعه یاده منشیش افتادم چه حالی میکنه با دیدن دنی

اخمام رفت توهمند

-چرا اخم کردی

-برو لباستو عوض کن سفید بہت نمیاد

-ااع خدایی ؟

-اره برو عوض کن و گرنه اون منشیت ببینت خوردتت

-پ بگو دردت چیه

بلند زد زیر خنده

-برو عوض کن

دانشجوی شهوتمن

-نچ

-خودم برات عوض میکنم

بعدم شروع به باز کردن دکمه هاش کردم

دانشجوی شهوتمن, [12:54 02.02.17]

پارت 48

پیرهنشو در اوردم که دیدم زل زده به لبام

زبونمو کشیدم رو لبام که چسبوندم به دیوار و لباشو گذاشت رو لبام تو حسو
حال بودیم که گوشی دنی زنگ خورد

-زل حال

گوشیشو از جیبش در اورد

-بله

-باش الان میام خداافظ

-کی بود

دانشجوی شهوتے من

-منشی

-اون چرا به گوشیت زنگ میزنه

لپمو کشید

-خاتم حسود فقط خواست جلسه رو یاد اوری کنه من رقم

-یه چیز بخور بعد برو

-دیر ۵

-وايسا

براش لقمه گرفتم

-بیا اینا بخور

لبمو کوتاه بوسید

-مرسی

دانشجوی شهوتے من

-خدا

رفتم صباحامو خوردم
حوصلم سررفت چیکار کنم تا شب
(زنگ بزن مبی حدیث بیان پیشت)

افرین وجی جون یه بار حرف درست زدی

گوشی برداشتم به مبی بزنگم

-الو

-دلام مبی

-سلام کارتو بگو خوابم میاد

-خرس تا الان خواب بودی

-خرس خودتی

-مبی با حدیث بیاید پیشم تنهم

-به درک

دانشجوی شهوتے من

بعد قطع کرد

-دختر الاغ

یه بار دیگه شمارشو گرفتم

دانشجوی شهوتے من, [14:14 02.02.17]

پارت 49

-بنال

-بی فرهنگ من دارم دعوتت میکنم بعد تو تلفنو قطع میکنی

-اگه برام پیتزا میخری میام

-حله بیا لاشخور

پریدم بالا لباسمو عوض کردم یه ارایش غلیظم کردم رفتم پایین
داشتم میوه هارو میشستم که

زنگ زدن اف افو برداشتم مبی بود درو زدم

دانشجوی شهوت من

مبی :- اووف چه خونه ایبی بخدا مخ این دانیالو بزن خر پوله

-سلام زر نزن حدیث خانم سلام

حدیث :- سلام دریا خانم

مبی هی نگا به دور و بر میکرد

رفتم میوه شیرینی اوردم

-مبی چشمات خسته نشد

-ن تازه فعال شده

کوسنه مبلو پرت کردم سمتش

مبی :- وای بزار اینو بگم داشتیم میومدیم یه پسر از خونه بغلی امد بیرون
حدیث پشتیش بهش بود عقبی رفت خورد به پسره جفتشون افتادن رو هم
مگه حالا حدیث پا میشد از رو پسره

دو تایی با مبی زده بودیم زیر خنده

حدیث به زور جلو خندشو گرفته بود

دانشجوی شهوتمن

حدیث : -مبی دیوٹ مگه نکفتم نگو

دانشجوی شهوتمن, [14:51 02.02.17]

پارت 50

بعدم خودشو انداخت رو مبی شروع به زدن کرد
منم دیدم وضعیت خوبیه پریدم رو جفتشون

مبی :-وایی دری پاشو له شدم

حدیث :-ایشالا کچل بشی چقد سنگین شدی

-جفتتون خفه شید هیکل به این خوبی

از روشنون پاشدم
تاپمو در اوردن
شلوارمم کشیدم پایین

-شما به این هیکل میگید چاق

یه دفعه صدا در امد بعدش دنی تو در ظاهر شد

همینجوری خشکمون زده بود

دانشجوی شهوتمن

با جیغ مبی به خودم ادمو شلوارمو کشیدم بالا

مبی :-س سلام استاد

مبی یکی زد پشت گردن حدیث که از شک بیاد بیرون.

حدیث :-سلام استاد

دنی سر تكون داد بعد روبه من کرد

-دریا بیا بالا کارت دارم

خودشم از پله ها رفت بالا
تا دنی رفت بچه ها ریختن روم

حدیث :-یعنی چیکارت داره

مبی :-خاک تو سرت اینجوری دیدت

با هزار بدختی از دستشون فرار کردم رفتم بالا

دانشجوی شهوتمن, [15:53 02.02.17]

دانشجوی شهوتے من

رفتم تو اتاق دنی دیدم رو تخت دراز کشیده

-کارم داشتی

-اون چه وضعی بود جلو دوستات

-وا دخترن

-ربطی نداره

امد سمتم دستشو انداخت پشت کمرم

-دیگه حق نداری جلو کسی لباستو در بیاری فرقی نداره دختر باشه یا پسر
فهمیدی؟

از اینکه غیرتی شده خیلی خوشم امد

لپشو بوسیدم

-چشم

-حالا برو پایین پیش دوستات

دانشجوی شهوتے من

-باش

از اتاق ادم بیرون

مبی حدیث داشتن میوه میخوردن تا منو دیدن حمله کردن سمتم

مبی :-بگو ببینم چی گفت بهت

حدیث :-کاریت که نکرد

وایی یکی یکی بپرسید

دانشجوی شهوتے من, [15:53 02.02.17]

پارت 52

نشستم برای بچه ها تعریف کردم البته با سانسور

یه خورده دیگه حرف زدیم

مبی :-خب حدیث پاشو بریم

-کجا از روده حالا

حدیث :-بریم که استاد منتظره

بعدم دوتاشون زدن زیر خنده

دانشجوی شهوتے من

-دیوٹا

بعد اینکه بچہ ها رفتن . پریدم تو اناق دنی
سرش تو لب تاب بود
رفتم پشتش دستمو دور گردنش حلقه کردم

-رفتن دوستات

-اره

-دنی کار بسیهههه پاشو

عینکشو در اورد

-خب الان چیکار کنیم

دستامو با خوشحالی کوبیدم بهم

-خب الان میریم پایین یه فیلم توب میزارم میبینم

با دنی رفتیم پایین
فیلمو پرت کردم طرف دنی

دانشجوی شهوتے من

- اينو بزار تو دستگاه تا من برم خوراکي بيaram

دانشجوی شهوتے من, [15:53 02.02.17]

پارت 53

يه ظرف پر چيسو پفك اوردم نشستم پيش دني

-فيلم ترسناكه؟

-فيلم توه از من ميرسى

اى خدا لعنت کنه مبى

هرچى از فيلم ميگذشت ترس من بيشتر ميشد يه صحنه بود که دختر ميره
پسره رو بيدار کنه برش ميگردونه ميبينه صورت پسره رو موريانه خورده
ديگه به طرز كامل سكته كردم

پريدم بغل دني

-دنى عوضش کن

-نج من خوش مياد

دانشجوی شہوتے من

دو دیقه بعد

-دنی پاشو بریم بخوابیم

-خوابم نمیاد

-دنیبی من گشنمه پاشو بریم غذا بخوریم

-دریا میزاری فیلمو ببینم یا نه

پاشدم تلویزونو خاموش کردم

-ایننن چه کاری بود کردی

-خب من از فیلم ترسناک خوش نمیاد

دانشجوی شہوتے من, [20:17 02.02.17]

پارت 54

امد نزدیکم

-از چی خوشت میاد

دانشجوی شهوتے من

شیطون زل زدم تو چشماش
دستمو بردم رو التشو لمش کردم
-از این

با صدایه بلند خنید

سرشو برد تو گردنم یه نفس عمیق کشید

-دخترتو ادمو مست میکنی با بوت

بلندم کرد انداختم رو کانایه

-من اول پیش غذا میخوامم بعد غذا

-جاج

بعد لبمو گذاشتم رو لبس
دستش رفت سمت لباسمو با خوشنت درش اورد

سوتینمو باز کرد سینه هامو تو دستش گرفت

دانشجوی شهوتے من

با نوکش ور میرفت دیگه نمیتونستم خودمو کنترل کنم اگه همین الان جلوشو
نمیگرفتم یه کاری دسته خودمو دنی میدادم

-دنی من گشنمه

از روم پاشد لباسامو تنم کردم

دنیم رفت سمت تلفن تا غذا سفارش بده

دانشجوی شهوتے من, [20:18 02.02.17]

پارت 55

-چی میخوری دریا

-پیتزا

-2تا پیتزا مخصوص خیابون

تلفنو قطع کرد امد نشست پیشم

گوشیمو برداشتمن خیلی وقت بود تلگرام نرفته بودم

نتمو روشن کردم سیله پی ام امد

چقد فک زدن

دانشجوی شهوتمن

رفتم تو گروه ۳ تاییمون

- وایی چقد فک میزند

سریع سین کردن

حدیث: سلام دری

مبی: چی شد ما رفتیم

- ماشالا شما هم که ۲۴ ساعت انلاینین

هردو استیکر خنده فرستادن

یه زره دیگه حرف زدیم دیدم زیادی دارن فک میزند نتو خاموش کردم

همون لحظه زنگو زدن

دستمو گذاشتم رو دلم

- بچم دیگه ناامید شده بود

دنی از این حرکتم خندش گرفته بود خودشو به زور نگه داشته بود

دانشجوی شهوتے من

دنی پیتزارو اورد

بازش کردم

-او ممم

شروع به خوردن کردم

-اخخششش دست گلت در دنکنه دنی جوننن

رو سرامیک دراز کشیدم

-اینجا دراز نکش

-خنکه خوش میاد

دانشجوی شهوتے من, [22:30 02.02.17]

پارت 56

دنیم امد بغلم دراز کشید
سرمو گذاشتمن رو بازوش

-شهلاجون کی میاد

دانشجوی شهوتے من

-فردا

-از یه طرف خوشحال شدم از یه طرف ناراحت

-چرا

-خوشحالم چون دلم براش تنگ شده ناراحتم چون دیگه با تو تنها نمیشم

-وala تو انقد شری مادرم باشه کرمتو میریزی

یکی زدم تو کلش

-دستت سنگینه هااا

-دنی شب بریم شهربازی

-همینم مونده با این هیکل برم شهربازی

-چه ربطی داره بریم دیگههههه پلیززززززز

-باشه بچه جونتنن

دانشجوی شهوتمن

لبشو بوس کردم امد جدا بشم دستشو گذاشت پشت سرم نزاشت جدا بشم
که صدا گوشیم بلند شد
دنی یه اه بلند گفت که باعث خدم شد

دنی :- از این به بعد گوشیمونو باید خاموش کنیم که مزاحم نشن

با خنده رفتم سمت گوشیم نیما بود

-سلام داداشی جونمم چه عجب یادی از ما کردی

-سلام وروجک بزار منم حرف بزنم
دلت بر امامم تنگ شده

-اوف نگو بیشتر دلم برا شیطونیات تنگ شده

یه ذره دیگه حرف زدیم بعدش خدافظی کرد

دانشجوی شهوتمن, [10:08 03.02.17]

پارت 57

-کی بود

-نیما بود

دانشجوی شهوتے من

-اهان-

دنی رفت تو اتفاقش منم چای ریختم رفتم بالا پیشش
رو تخت دراز کشیده بود پاشد چایشو خورد بعد باز دراز کشید منم چاییمو
خوردم بغلش دراز کشیدم
انقد دنی موهمو نوازش کرد که خوابم برد

نمیدونم چند ساعت گذاشته بود که چشمamu باز کردم دنی تو اتفاق نبود همون
لحظه در حموم باز شد دنی امد بیرون

-و ۱۱۰ مگه تو صبح حموم نبودی چرا باز رفتی

-نمیتونم عادت کردم روزی چند بار برم حموم

-شبیه اردک میمونی

-چی گفتی

با خنده گفتم

- شبیه اردک میمونی

دانشجوی شهوتے من

دنی خیز برداشت که بگیرتم از تخت پریدم پایین

-من که تورو وو میبینم باز

[13:13 03.02.17] دانشجوی شهوتے من،

پارت 58

امد طرفم خواستم فرار کنم

-باهاش کاری ندارم شب حسابتو میرسم حالا برو حاضرشو بريم رستوران بعد
بريم شهره بازى

يہ چشم کش دار گفتمو پرسیدم تو اتاقم

مانتو صورتی کم رنگم با شلوار کرمی شال کرمی سندلایع صورتیم پوشیدم
یه ارایش کمرنگ کردم

-پیش به سوی شهر بازی

از اتاق ادم بیرون دنیم هم زمان با من امد بیرون

با دیدنش یه سوت زدم

-او فف چه کرده اق دانیال چقد کشته مرده بده امشب

دانشجوی شهوتے من

با اخمنگام کرد

-انقد حرف نزن بچه بیا بریم

-اااايش لیاقت تعریف کردم نداری

دانشجوی شهوتے من, [14:25 03.02.17]

پارت 59

-نشنیده میگیرم حرفتو

در خونه رو بستم سوار ماشین شدم
رفتیم یه جایه شیک اول غذا خوردیم
الانم تو راه شهر بازی بودیم
دنی از اول راه ساكت بود
دماغشو کشیدم یکی زد رو دستم

-اخ وحشی

گوششو محکم گرفتم کشیدم
دریا دارم رانندگی میکنم مثل ادم بشین سرجات

-نج تو چرا ساكتی

دانشجوی شهوتے من

-حرف بز نم دیگه کرم نمیریزی

-سعی میکنم نریزم

-اون منشیتو بیرون کردی؟

-دریا تو به اون بدخت چیکار داری

-بدخت !! اون کجاش بدخت دختر جلف

دنی بلند زد زیر خنده
چونمو گرفت صورتمو برگردونند طرف خودش

-حرص میخوری خوشگل تر میشی

یه چشم غره براش رفتم

-خب اونو اخراج کنم کی بیاد جاش؟

-خودم

-اوہ کی ؟؟؟ تو ؟؟؟

دانشجوی شهوتمن

-اره مگه چيه

-تو مگه میزاری کاررکنم بعد وقتی تو نزدیکمی نمیتونم ازت بگذرم

یه لبخند امد رو لبم خوب بلد بود چه جوری دل ادمو بدست بیاره

دانشجوی شهوتمن, [14:25 03.02.17]

پارت 60

نزدیک شهر بازی نگه داشت ماشینو پارک کرد امد پایین

رفتم سمتش دستمو دور بازوش حلقه کردم

-نگا دریا از الان بگم بازی خطرناک نمیریا

-باش

تا نگام به شهر بازی افتاد همه حرفای دنی پرید

اول رفتم ترن هوایی بماند که چقد دنی دعوام کرد چندتا بازی دیگم سوار
شدیم داشتیم میومدیم بیرون که چشم به یه جایی افتاد تونل وحشت

پریدم هوا یه جیغ خفه کشیدم
دنی با تعجب نگام میکرد
دستشو گرفتم به سمت تونل کشوندمش

دانشجوی شهوتمن

-بیا برمیم تو نل وحشت

-دریا تو دیشب فیلم ترسناک نگا نکردی بعد میخوای بری تو نل وحشت

-اره بیا

دنی رفت بیلیت بگیره
یه خورده صبر کردیم تا نبتمون شد

-وای چرا انقد تاریک اینجا

-داری میگی تو نل وحشتا

دانشجوی شهوتمن, [14:25 03.02.17]

پارت 61

-دنی بیا برم من پشیمون شدم

-نخیر باید بیای

به زور دنی راه افتدام
یه دفعه یه زامبی امد جلوم دسته دنیو فشار دادم

دانشجوی شهوتے من

فقط جیع میکشیدم

بلاخره از اوں جایه وحشتاک امدیم بیرون

-دستمو ول کن کندیش

دست دنیو ول کردم به سمت ماشین رفتیم

دنی سوار نشد

-چرا سوار نمیشی

-میخوام برم برات یه چیزی بخرم بخوری رنگو روت پریده

دنی رفت منم به صندلی تکیه دادم چشمامو بستم

با صدایه در ماشین چشمامو باز کردم

-بیا این شیر موزو بخور

-همش تقصیر تو بود گفتم نریم

-دیگه نمیشد برگردیم که

بی حال تر از اونى بودم که بتونم بحث کنم شیرموزو گرفتم سر کشیدم

سرمو گذاشتمن رو شونه دنی چشمامو بستم

دانشجوی شہوتے من

-دریا رسیدیم پاشو

پاشدم اما جون تو پاہام نبود راه برم
دنی فهمید امد دستشو انداخت زیر زانوم بلندم کرد دستمو دور گردنش حلقه
کردم
به صورتش نگا کردم لامصب چه لبایی داره
خودمو کشیدم بالا لبشو بوسیدم

-تو مريضيم ول کن نيسني

-تو دواييه درد مني
در اتاقشو باز کرد منو گذاشت رو تخت
از اتاق رفت بیرون بعد چند دقیقه با لباس امد رو تخت نشست کمم کرد
لباسامو در بیارم
مانتمو در اوردم هیچی زیرش نبود جز سوتین

دستشو رو بدنم کشید

-دختر تو چرا انقد سفیدی

دانشجوی شہوتے من, [19:50 03.02.17]

Photo]]

دانشجوی شہوٰتے من

دریا و دانیال ❤️

دانشجوی شہوٰتے من، [19:50 03.02.17]

پارت 62

زل زده بودم تو چشمash هیچی نمیگفتم

دراز کشید روم سرشو برد تو گردنم هی نفسایه عمیق میکشید
شلوارمو در اورد از نوک انگشت پام تا نزدیک شرتمو بوس ریز زد خواست
شرتمو در بیاره که نزاشتم روم باز دراز کشید خودم شرتمو در اوردم او نم
لباساشو در اورد

نگام به آتش افتاد راست راست بود

التشو نزدیک وسط پام کرد

-دنی من دخترم

-منم مشکلممم همینه برگرد

-چرا

-از عقب خیلی حالم بده دریا درک کن

دانشجوی شهوتمن

برگشتم از رو میزش کرم برداشت مالید به آلس و یواش یواش واردم کرد
یه دیفه یه درد بد تو کل بدنم پیچید
یه جیغ کشیدم که سریع از روم بلند شد

-حالت خوبه‌ههه دریا؟

-کمرم الی

-این دفعه ارومتر میکنم خانوم

باز برم گردوند
این دفعه بیشتر رعایت کرد
بعد نیم ساعت بلاخره ابش امد ریخت توم
بی حال افتاد کنارم

حتی نمیتونستم تكون بخورم

دانشجوی شهوتمن, [08:47 04.02.17]

پارت 63

با سختی از جام بلند شدم رفتم حmom
یه دوش گرفتم ادمم بیرون
حال نداشتم برم اتفاق لباس بپوشم با همون حوله دراز کشیدم رو تخت

دانشجوی شهوتے من

انقد بدنم درد میکرد خوابم نمیرد نزدیک صبح بود که خوابم برد

-دریا دریا

چشمamo به زور باز کردم

-چیه

-درد نداری

-ن فقط خوابم میاد

-باش پاشو برو تو اتفاقت الان مامان میاد

-نمیتونم دنی

دنی انگار حالمو فهمید امد بعلم کرد در اتفاقو باز کرد گذاشتمن رو تخت
دیگه یادم نمیاد چی شد

نمیدونم چند ساعت گذشته بود که بیدار شدم هنوز کمرم درد میکرد
لباسمو عوض کردم رفتم پایین
از اشپزخونه صدا میومد

دانشجوی شهوتے من

-سلام شهلا جون

-سلام دخترم

روبوسی کردیم

نششم رو صندلی میز نهار خوری که تو اشپزخونه بود

-چخبر خوشگذشت

-اره جاتون خالی

دانشجوی شهوتے من, [08:47 04.02.17]

پارت 64

گوشیم زنگ خورد دنی بود

از شهلا جون معذرت خواهی کردم امدم بیرون از اشپزخونه

-سلام

-سلام خوبی حالت بهتر شد

-اره بهترم

دانشجوی شهوتمن

-از صدات معلومه اماده شو بريم دکتر

-ااع دنى لوسن نكن خوبم

-مطمئن باشم؟

-اره عزيزم

-باش شب ميريم رستوران به مامانم بگو

-الان برم بگم پرستون بهم زنگ زد گفت شب ميريم رستوران

-اهان يادم نبود خودم بهش ميگم کاري نداری؟

-ن مواظب خودت باش

-باش خدا فقط

رفتم کمک شهلا جون

تلفن خونه زنگ خورد ميدونستم دنيه

شهلا جون رفت جواب بد

-سلام پسرم

دانشجوی شهوتے من

-باش

-مواظب خودت باش خدافٹ

-دخلرمم دریا

-جانم

-ساعت ۸ اماده شو دانیال میخواد ببرتمون بیرون

-چشم

دانشجوی شهوتے من, [08:47 04.02.17]

پارت 65

دنی برا نهار نیومد با شهلا جون نهارو خوردیم
بعد نهار شهلا جون رفت استراحت کنه منم رفتم تو اتاقم
گوشیمو برداشتمن نتمو روشن کردم

-سلام بچه ها

حدیث : دلام دری

-خوبی حدیث مبی کجاس

دانشجوی شهوتے من

- تو جیبام

- هاهاها خنديدم

امدم بيرون که ديدم دانيالم انلائينه

- تو سرکاري؟

- اره چطور؟

- پ چرا انلائيني

- دارم با همکارم چت ميکنم

- عرعر

ناراحت از تلگرام ادم بيرون
ولش حالا امشب چي بپوشم رفتم سر کمد
يه ست مشكى انتخاب كردم
موهامو فر كردم يه وري ريختم تو صورتم
يه ارایش غلیظم كردم میخواستم با دنى لج کنم

دانشجوی شهوتے من

ساعت نزدیک ۸ بود

او ف چه زود گذشت

لباسامو پوشیدم رفتم پایین

شهلا جونم تو پذیرایی نشسته بود تا منو دید

-هزار ماشالا مثل ماه شدی برم اسفند دود کنم

لپشو بوسیدم

-مرسى شهلا جون

دانشجوی شهوتے من, [14:40 04.02.17]

پارت 66

زنگ درو زدن با شهلا جون رفتیم بیرون

-سلام دریا سویچ ماشینو بگیر من برم لباسامو عوض کنم

سویچو گرفتم دنی رفت بالا

شهلا جون جلو نشست خواستم بشینم عقب که دیدم دنی با سر خیس امد این کی وقت کرد بره حموم با اینکه با هاش قهر بودم اما پیاده شدم

-چرا موها تو خشک نکردی الان سرما میخوری

دانشجوی شهوتمن

-گفتم دیر میشه

-وايسا همينجا الان ميام

رفتم تو خونه از اتاقش حولشو اوردم
وسط حياط وايساده بود

رفتم جلوش رو نوك پام وايسادم موهاشو داشتم با حوله خشك ميكردم که
ديدم داره با اخم نگام ميكنه

-چيه

-چرا انقد اريش كردي

-دوست دارم به تو چه

-به من چه؟

-اره

دستمو اوردم پايين تازه نگام به ماشين افتاد شهلا جون با لبخند داشت نگامون
ميكرد

دانشجوی شہوتے من

[14:40 04.02.17، دانشجوی شہوتے من]

پارت 67

خجالت کشیدم رفتم تو ماشین نشستم دنیم امد

-خب کجا بریم مامان

-نمیدونم پسرم دریا کجا بریم

-بریم دربند

-باش

تو طول راه ھیچکس حرف نمیزد
گوشیم روشن کردم که حسام زنگ زد

-سلام وروجک

-سلام

-خوبی

-ممنون تو خوبی چه خبر

دانشجوی شهوتمن

-سلامتی کجایی

-دارم میرم دربند

-بدون مننن نامرد

-ای جانم بدون تو اصلا خوش

نمیگذره خودت میدونی که

نگام به اینه جلو افتاد دنی با اخم داشت نگام میکرد

یه حسی میگفت الان کرم بربز خخخ

-بله بله توکه راست میگی

-۱۱۱ عشقمم

حسام بلند خنديد

- باز داری چیکار میکنی که بهم میگی عشقم

-فردا تو دانشگاه میبینمت بوس بای

دانشجوی شهوتے من

رسیدیم پیاده شدیم به سمت یه رستوران رفتیم انگار دانیالو میشناختن که زود
یه جا بهمون دادن

شام که خوردیم حوس قلیون کردم
میشه بگید قلیون بیارن

دنی یه نگا بهم کردو به پیشخدمت گفت یه دوسیب بیاره

قلیونو که اوردن

شهلا جون گفت :
دخترم برو پیش دانیال بشین تا جفتتون بکشین

رفتم پیش دنی شلنگ قلو گرفتم شروع به کشیدن کردم

شنگو دادم به دنی بلند شدم که صدا دنی امد

-کجا

دانشجوی شهوتے من, [19:03 04.02.17]

پارت 68

-میخوام برم دستشویی

دانشجوی شهوتے من

-منم باهات میام خلوتہ

-باش

پشت سرم امد

به پشت رستوران که رسیدیم منو کوبوند به دیوار

-این ارایش چیه کردی ها! چرا اینطوری رفتار میکنی

یه پوزخند زدم

-برا چی انلاین بودی ها

-وایی دریا چرا باور نمیکنی شب رفتیم خونه گوشیمو میدم ببین

-میدیا

-باششش

لپشو بوسیدم

-دریا ارایشتو کم کن

دانشجوی شهوتے من

-چشم الان میرم تو دستشویی کمش میکنم

-من همینجام برو

رفتم تو دستشویی ارایشمو کم کردم امدم بیرون دنی تکیه داده بود به دیوار تا
منو دید امد نزدیک لبشو گذاشت رو لبم شکه شده بودم
لبشو برداشت

- اینجوری خوشگلتری

-میدونم

بلند زد زیر خنده

رفتیم پیش شهلا جون دنی گفت

-بیان ذغال قلیونو عوض کنن

ذغالو که عوض کردن شروع به کشیدن کرد
یه خانم امد سمت میزمون

-سلام شهلا

دانشجوی شهوتے من

-سلام مریم جون

منم دینم سلام کردیم

-این عروسته شهلا ماشالا چقد بهم میان

شهلا جون باخنده گفت: - نه اما به زودی میشه

با خجالت سرمو انداختم پایین

-دخترم من میرم پیش مریم زود میام

-باش شهلا جون

شهلا جون رفت دست دنی دورم حلقه شد منو به خودش فشار داد

منم لبشو کوتاه بوس کردم

با دنی داشتیم قل میکشیدیم شهلا جونم هنوز نیومده بود

گوشیمو برداشتیم چندتا عکس با دنی بندازیم

-دنی بیا سلفی بگیریم

-دریا نشون بچه ها دانشگاه ندیا

دانشجوی شهوتے من

-نه-

با دنى چندتا سلفى انداختم
توبىکيش من داشتم لپ دنيو بوس ميكردم
با امدن شهلا جون از دنى جدا شدم
يه خورده ديجه نشستيم كه

اقا شهرام زنگ زد گفت امده خونس

دنى رفت حساب کنه منو شهلا جونم سوار ماشين شديم

دانشجوی شهوتے من, [11:29 05.02.17]

پارت 69

بعد چندديقه دنيم امد ماشينو روشن گرد به سمت خونه روند
چشمامو بستم داشتم به اهنگ گوش ميدادم که نميدونم چي شد خوابم برد
با صدا شهلاجون چشمامو باز گردم

-دخترم پاشو رسيديم

از ماشين پياده شدم
خوابم مى يومد نميتونسن درست راه برم دنى کنار گوشم گفت

دانشجوی شهوتے من

-میخوای بغلت کنم

-اره همینم موندہ جلو شهلا جون بغلم کنی

با صدای بلند خنید

اینم پرو شده ها

(تو روش تاثیر گذاشتی)

الان خوابم میاد بعدن جوابتو میدم و جی

رفتم تو خونه دنیم درو بست

شهلا جون رفت تو اتاقش منو دنیم به سمت بالا رفتم

داشتم از پله ها میرفتم بالاکه یدفعه تو هوا معلق شدم

-وایی دنی بزارم پایین الان میوقتم

-نترس نمی یوفتی

دمه اتاقم گذاشتم پایین

-برو لباستو عوض کن بیا اتاقم

سرمو تكون دادم رفتم تو اتاق خودمو انداختم رو تخت خوابیدم
نمیدونم چقد گذشته بود که صدا عصبی دنی رو کنار گوشم شنیدم

دانشجوی شهوتے من

[11:29 05.02.17، دانشجوی شهوتے من]

پارت 70

-مگه نگفتم بیا اتاقم

-دنی خوابم میاد بزار بخوابم

چندیقه صداش نیومد بعد تخت تكون خورد لباسامو عوض کرد رو دستش بلندم
کرد برد سمت اتاق خودش
گذاشتمن رو تخت خودشم بغلم دراز کشید کم کم چشمام گرم شدو خوابم برد

-دریا پاشو امروز کلاس داری

-اه دنی دیشب نزاشتی بخوابم بزار الان بخوابم

-بلند نمیشی نه؟

-نه

رو دستش بلندم کرد

-منو بزار زمین

دانشجوی شهوتے من

در حمومو باز کرد

-میخوایی چیکار بکنی

په دفعه پرتم کرد تو وان

-بیشурررر این چه کاری بود

خودت مجبورم کردی یه دوش بگیر بیا بیرون لباساتم گذاشتمن رو تخت
از حموم رفت بیرون

سریع یه دوش گرفتم رفتم بیرون لباسارو پوشیدم رفتم تو اتفاقم تا برا دانشگاه
حاضر بشم

یه تیپ ساده زدم به رژه لبم زدم که صورتم از بی حالی در بیاد

دانشجوی شهوتے من, [11:29 05.02.17]

پارت 71

از پله ها رفتم پایین همه سر میز بودن

-سلام صبح همگی بخیر

شهرام خان :-سلام دخترم

دانشجوی شهوتے من

-سلام شهرام خان خویید

-ممnon

به دنیو شهلاجونم سلام کردم

نشستم بغل دنی

شروع به خوردنم کردم

شهلا:- دخترم امروز دانشگاه داری ؟

-اره شهلاجون

-پس دانیال پسرم دریا بیر با خودت

-چشم مامان

دانیال بلند شد نگاه من کردو گفت

-من دمه درم صبحانت تموم شد بیا

بعدم با شهلاجون و اقا شهرام خدافٹی کرد رفت

منم چندیقه بعد بلند شدم

دانشجوی شهوتے من

-مرسی شهلاجون

-نوش جان

رفتم بالا کیفمو برداشتمن ادم پایین

-خداافظ

-خدا به همرات دخترتم

دنی تو ماشین نشسته بود
سوار شدم او نم راه افتاد

-امروز چندتا کلاس داری

-۲ تا

-خوبه

دیگه تا بر سیم جفتمون حرفی نزدیم
مثل همیشه یه کوچه مونده به دانشگاه پیادم کرد
لپشو بوسیدم

دانشجوی شهوتمن

-مرسی خدافظ

-خدافظ

رفتم تو دانشگاه که یه خری از پشت کیفمو کشید

دانشجوی شهوتمن, [19:02 05.02.17]

پارت 72

برگشتم دیدم مبیه

- خر این چه حرکتیه

-سلام خب صدات کردم جواب ندادی
داشتیم میرفتیم سمت کلاس که رامو به سمت بوفه کج کردم

مبی : - ااع کجا دری

-اب میخوام بخرم

-باز چه کرمی میخوای بریزی ؟

دانشجوی شهوتے من

-هیچ فقط تشنمه-

-عر عر-

یه اب معدنی بخ خریدم رقم تو کلاس الان با استاد کاظمی کلاس داشتم و
بیشتر بچه ها سال بالایی هم بودن

امیر ارسلان امد

(امیر ارسلان یه پسره سال بالایی که خیلی با من لجه البته بگم خیلیم پولداره
و چشم همه دختر روش)

مثل همیشه تا منو دید یه پوز خند زد دعااا میکردم جلو بشینه که نشستت از
خوشحالی میخواستم جیغ بزنم که جلو دهنمو گرفتم
استاد وارد کلاس شد یه خورده که درس داد یکی از استادا صداش زد رفت
بیرون

موقعیت خوبی بود در بطریو باز کردم خالی کردم از پشت تو لباس ارسلان

دانشجوی شهوتے من, [19:02 05.02.17]

پارت 73

یه دفعه دادش رفت بالا

دانشجوی شهوتمن

از قبل وسایلمو جمع کرده بودم کولم انداختم رو شونم و شروع به دوییدن
کردم و سط سالن داشتم می دوییدم که یکی از پشت کیفمو گرفت

دعا میکردم مثل صبح مبی باشه برگشتم اروم چشمامو باز کردم یا

-فامیلایه خدا

امیر ارسلان با قیافه ای قرمز که هر لحظه ممکن بود بترکه جلوم بود چشم به
لباسش خورد که خیس خالی بود نتونستم خودمو کنترل کنم بلند زدم زیر خنده

ارسلان : -به چی میخندي

- ش.. شبیه موش اب کشیده شدی

-با اینکارات میخوای توجه منو به خودت جلب کنی اما این کارا قدیمی شده

خدم جمع شد

-چی میگی چلغوز من توجه تورو براچی جلب کنمم ها فقط خواستم روتو کم
کنم فاز برت نداره

-وقتی دادمت دسته حراست حالت میشه دختره پرو

وایی نه چند ترم بخاطر همین کارا افتادم این دفعه دیگه اخراجم میکنن

دانشجوی شهوتے من

-اائع پسره چرا پا حرasto میکشی وسط

-چی شد بالادب شدی تا چند دیقه پیش چلغوز بودم

-بابا چلغوز اسم یههه گیاه مفیده باور کن

یه لبخند زدم که ۳۲تا نندونم معلوم شد سرمم کج کردم

-شرط داره

زکی هرکی به ما میرسع شرط میزاره

-بنال

-چی

هول کردم

-هیچی هیچی منظورم این بود بفرمایید بگید

دانشجوی شهوتے من, [19:02 05.02.17]

دانشجوی شهوتمن

-اینجا وسط سالن که نمیشه بیا بریم

بیرون

باهاش از دانشگاه امدم بیرون

- خب بگو

- وسط خیابونن؟؟ ای خدا

-بابا من کلاس دارم

یه پوز خند زد

- نه که خیلی درس خونی نگران کلاستی اول میای خونه من تا لباسمو عوض
کنم بعد صحبت کنیم

-چیزی؟! بیامممم خونه ؟!

-اره

-ن بابا سردیت نکنه پشتتو کن بزنم بالاش بیاری

دانشجوی شهوتمن

-درست صحبت کن

-نمیدونم چرا هر کیمی به من میرسه میخواهد ادبم کنه

-چیزی گفتی

-نه

-خب سوار شو

-من نمیام

-پس بیا بریم بدمت دسته حراست خودم برم

سریع در ماشینو باز کردم نشستم

که باعث خندش شد

ای درد رو اب بخندی اما خودمونیما چه میخنده جذاب میشه

دانشجوی شهوتمن, [15:35 06.02.17]

پارت 75

امد نشست تو ماشین

به کلاسم نمیرسم عصبی چشم و از ساعت

دانشجوی شهوت من

گرفتم حدود نیم ساعت بود تو راهیم

میشه بپرسم خونتون کجاست

چنددیقه دیگه میرسیم

چند مین بعد جلو یه خونه وايساد البته خونه که نه قصر محوزه بیايش بودم

دهنتو ببند جیزی نره تو ش بعد به سمت در رفت

اداشو در اوردم پشت سر ش راه افتادم

یه خانم تا امیر و دید امد جلو

سلام پسرم امدى

یه دفعه چشمش به من خورد

سلام

سلام دخترم

امیر جان این دختر خوشگلو معرفی نمیکنی

دانشجوی شهوتے من

مامان این کجاش خوشگله؟!

ن پ تو خوشگلی با اون قد بلندت که شبی نردبوته یا موهات ..

همینجوری داشتم میگفتم که با صدا خنده مامان امیر حرفمو قطع کردم
وا دیونس این چرا میخنده

مامان امیر که تعجبمو دید خندشو خوردو گفت

وایی دخترم خیلی باحالی تا حالا کسی با امیر
اینجوری حرف نزدہ بود

به امیر نگا کردم تبر میزدی خونش در نمی یومد
اسم چیه دخترم

دریا

اسمت مثل خودت قشنگه

ممنون

سمت امیر برگشتمن

دانشجوی شهوتمن

بجا اینکه منو نگااا کنی برو لباستو عوض کننن من بیکار نیستما

عصبی نگام کرد

ادب میکنم دختره پرو

بعدم به سمت پله ها رفت

دانشجوی شهوتمن, [15:39 06.02.17]

پارت 76

پستون خیلی خشنده ها

مامان امیر باز خندید

اسمتون چیه ؟!

سمیرا تو میتونی بگی سمی

چشم سمی جون

یه خورده با سمی جون حرف زدیم که دیدم ن اقا خیال نداره بیاد پایین

دانشجوی شہوتے من

سمی جون اتاق امیر کجاس

از پله ها برو بالا اتاق سمت راست

مرسی

به سمت بالا رفتم در اتاقشو باز کردم که دیدم لخت وسط اتاق یه جیغ زدم
پشتمو کردم بهش دستمو گذاشتم رو چشم

نمیتونی بگی لختی ؟؟؟

خیلی پرویی بی اجازه امدی تو اتاقم بعد به من میگی نمی تونستی بگی لختی

دیدم داره راست میگه
اما من اهل کم اوردن نبودم

خوب حالااا لباس بپوش بیا شرطو بگو من کار دارم

از اتاق امدم بیرون رفتم تو حال که دیدم سمی جون نی چند مین بعد امیرم امد
نشست جلوم

دانشجوی شہوتے من, [15:43 06.02.17]

دانشجوی شهوت من

خب شرطو بگو

همون لحظه گوشیم زنگ خورداوه دنی بود

جانم

کجايی ؟

چرا ؟

چرا سرکلاس نیومدی ؟

کار برام پیش امد

چکاري؟

دوستم تصادف کرده ادمم پیشش

همون لحظه صدا نکره امير امد

میشه تلفتنو قطع کنى

هه دوستت که احیانن پسر نی؟

دانشجوی شهوتمن

میشه بعدن صحبت کنیم؟

نراشت حرفمو بزارم قطع کرد

چرا حرف زدی مگههه ندیدی دارم صحبت میکنم

اوه زیدت بود؟

شرطو بگو کار دارم

فرداشب یه مهمونی دعوتم باید به عنوان دوست دخترم بیای

(حالا خوبه اینم نگفت باید خدمتکارم بشی)

چیزی؟

کری؟

اگه قبول نکنم چی میشه؟

فکر کنم بدونی که عموم رئیس دانشگاس

کافیه فقط بهش اسمتو بگم بعدش... ...

دانشجوی شہوتے من

دوست داشتم کلمو بکوبم بع دیوار

باشع قبول ساعتو ادرسو بگو

شمارتو بگو اس میکنم

...0922

[15:52 06.02.17] دانشجوی شہوتے من,

پارت 78

بعد اینکه شماره رو دادم ادم بلندشم که سمی جون با سینی شربت امد

کجا دخترم من تازه شربت اوردم

ببخشید سمی جون من دیرم شده

نمیشه بشین بخور بعد برو

ننسشم شربتو خوردم همش به ساعت نگا میکردم او فف به دنی چی بگم

بلند شدم

من دیگه برم مرسى بابت شربت

دانشجوی شهوتے من

خواهش میکنم دخترم بازم بیا

چشم حتمن

پسرم دریاجونو برسون

همینم کم بود که امیر ادرس خونه رو یاد بگیره سریع گفتم

نه نه لازم نی خودم میرم. خدافظ

خدافظ دخترم

امیرم که فقط دستشو تكون داد

از خونشون ادم بیرون سر کوچه یه تاکسی گرفتم

همینجا پیاده میشم

پوله تاکسیو حساب کردم پیاده شدم

زنگو زدم که شهلاجون جواب داد

بله

دانشجوی شهوتے من

منم شهلاجون در باز کنید

در با صدا تیک باز شد

در خونه باز شدو شهلاجون امد بیرون

سلام دخترم

سلام شهلاجون

کجابودی ما نگرانت شدیم

ببخشید دوستم تصادف کرده بود پیش اون بودم

خدا بد نده الان چطوره؟

بهتره

صدا دانیال از پشت شهلاجون امد

دانشجوی شهوتے من, [16:06 06.02.17]

پارت 79

دانشجوی شهوت من

مامانم خیلی نگران شد دفعه بعد که نقش فرشته نجاتو بازی میکنی قبلش یه زنگ بزن

اع پسرم

چیه مامان تا این دختره خیره سر بیاد دوتا زیر زبونی گذاشتی

بغض کردم بابام تا حالا سرم داد نزده بود بعد این پسرع

ببخشید شهلاجون

نتونستم خودمو کنترل کنم زدم زیر گریه به سمت پله ها دوییدم لحظه اخر صدا شهلاجونو شنیدم که اسممو صدا میزد

خودمو انداختم رو تخت یکم که گریه کردم سبک شدم حقو به دنی دادم اون صدا امیرو شنید الان پیش خوش فکر بد میکنه

سریع لباسامو عوض کردم صورتمو شستم به سمت اتاق دنی رفتم
در زدم کسی جواب نداد

(یه بار مثل ادم در زدی که اونم جواب ندادن)

رفتم تو اتاق

دنی رو تخت دراز کشیدع بود دستشم رو چشماش بود

چرا امدى تو اتاقم ؟

دنی بزار توضیح بدم

دانشجوی شهوتمن

چه توضیحی ها صدا پسر از اون ور خط میاد بعد میگی دوستم تصادف
کرده از ادمایه دروغو بدم میاد

دنی

برو بیرون

دیدم نه این هیچ جوره ساكت نمیشه رفته جلو تویه حرکت سریع لبمو گذاشت
رو لبشن

دانشجوی شهوتمن, [19:01 06.02.17]

پارت 80

خواست جدا بشه نزاشتم دست بردم سمت

دکمه هایه لباسش بازشون کردم پیرهنشو در اوردم

هی مانع میشد پرتش کردم سمت تخت

لباسامو در اوردم جلوش با لباس زیر

وایساده بودم اونم قرمزه توری

هه اینو جلو اون پسره پوشیده بودی

دانشجوی شهوتے من

ن دانیال تو اشتباہ میکنی

رفتم نزدیک دستشو گرفتم گذاشتم رو سینم

با اینکارات به هیچ جا نمیرسی

دستمو بردم سمت شلوارش درش اوردم

نکن

خوابیدم روش

لبشو با خوشنوت بوسیدم

دیگه نرم شده بود باهام همکاری میکرد

دستش رفت سمت شورتم درش اورد

صداشو کنار گوشم شنیدم

خیلی سفیدی و این منو حشری تر میکنه

دانشجوی شهوتے من

جاہامونو عوض کرد الان من زیر بودم و اون رو

دستش وسط پام بود و هی تکون میداد

آه آه نکن

دیگه نمی تونستم تحمل کنم..

دانشجوی شهوتے من, [10:20 07.02.17]

پارت 81

دستم رو بردم سمت آلتاش

که صدای در آمد

دانیال :- لعنتی او و و و و ف بله

آقا شهرام:- پسرم بیا شام دریا هم صدا کن

-باشه بابا

دنی از روم بلند شد

از اتاق رفت بیرون

لباسام رو تنم کردم رفتم بیرون

دانشجوی شهوتمن

همه سر میز بودن

صندلی بغل دنی نشستم

همه مشغول خوردن بودن

دستم رو بردن وسط پای دنی

یه تكون خورد بعد به من نگاه کرد

یه لبخند گنده زدم

راست کرد دستم رو دور النش بالا پایین کردم

نفساش کشدار شده بود

بعد چند دیقه دنی دستم رو کنار زد

رفت دستشوی

(تو چرا انقدر کرم میریزی?)

خفه وجی جون

خخخخخخخخخ

شامو که خوردیم رفتیم تو پذیرای فیلم ببینیم

دنی آمد چپ چپ نگام میکرد

شهلاجون :-چی شد پسرم یه دفعه ؟

-هیچی مامان حالم بهم ریخت چیزی نیس نگران نباشید

دانشجوی شهوتے من

آقا شهرام :- پسرم حالا که بهتری بیا اتاقم کارت دارم

دنی رفت

- شب بخیر شهلا جون

- خوب بخوای دخترم

رفتم بالا تو اتاقم
یه ست مشکی
و لباس خواب ساتن مشکی پوشیدم
تا رونام بود

دانشجوی شهوتے من, [10:20 07.02.17]

پارت 82

رفتم تو اتاق دنی
تو تخت بود دستش رو گذاشته بود رو سر ش

- دنی

- هوم

دانشجوی شهوتمن

-هنوز از دستم ناراحتی

لباسم رو در آوردم

دنی نشست

-اگه بگی اون پسر

چشمش که به من خورد ساکت شد

چون لباسام مشکی بود سفیدی پوستم بیشتر تو چشم بود

رفتم سمتش نشستم رو ش

به بدنش فشار آوردم افتاد رو تخت

همین طور خیر داشت نگام میکرد

لبم رو گذاشته بودم رو لباش بوسیدم

دنی هم مثل یه تشهنه ای به آب رسیده لبم و میمکید یه گاز از لبم گرفت

-اخ دنی

سوتینومو باز کرد

جاهمونو عوض کرد من رفتم زیرش اون آمد رو

دانشجوی شهوتمن

یکی از سینهام رو گرفت تو دستش
اون یکی رو باز زبون میلساند
آه و نالم زیاد شد رو سینهام حساس بودم
سینمو مکید حالم داشت خراب میشد شهوت جلو چشم رو گرفته بود

-دنی آه دنی بسته

رفت پایین تر شرتم رو داورد
زبونش رو چند بار کشید و سط پام
نفسام کش دار شد بود فقط ناله میکردم دنی لباش رو گذاش دم کس*م و
مکید بدنم سفت شد بعد ارضا شدم

دانشجوی شهوتمن, [10:20 07.02.17]

پارت 83

بعد چند دقیقه که به خودم آمدم دیدم دنی بعلم دراز کشیده رفتم رو ش

-حالا نوبت منه

شرتش رو کشیدم پایین
دستم رو دور التش گرفتم بالا پایین کردم با زبونم لیسیدمش
گذاشتمش تو دهنم بالا و پایین کردم
بعد 10 دقیقه دنی هم ارضا شد

دانشجوی شهوتے من

چشمو باز کردم دنی بغلم نبود
ساعتو نگاه کردم

-اوو ووف چی 2

پس چرا هیشکی بیدارم نکرده

(خو حتما فک کردن رفتی)

مرسى وجی جون که همیشه پاسخ
گویی

رفتم اتاقم
لباسام رو عوض کردم رفتم پایین

-سلام شهلا جون

-سلام دخترم بیا ناهار

بعد ناهار رفتم اتاقم
حوالم سر رفته بود یه سر رفتم تل (تلگرام)

دانشجوی شهوتمن

بعد 4 ساعت از زر زدن با بچه ها تو تل خسته شدم گوشی رو گذاشتم کنار
خواستم باز بخوام که اس امد
امیر بود

دانشجوی شهوتمن, [16:52 07.02.17]

پارت 84

مهمونی از 7 تا 11

ساعت 6 خونمون باش باهم میریم

او ف پسر چلغوز فقط همینو کم داشتم
به زور از رو تخت بلند شدم 1 ساعت وقت داشتم حاضر بشم
زودی یه دوش گرفتمو مشغول آرایش شدم
یه لباس قرمز تا رونام پوشیدم
ماننموم پوشیدمو رفتم خونه امیر
وقتی رسیدم در زدم یه خدمتکار در و باز کرد
رفتم تو پذیرای نشستم

10 دقیقه گذشت امیر نیومد

لعنی دهنم خشک شد
هیچی نمیدن من بخورم
این همه خدمتکار که اینجان پس به چه دردی میخورن
بعد 20 دقیقه آقا تشریف آوردن

دانشجوی شهوتے من

-چه عجب کم کم داشتم شک میکردم

-بہ چی

-بہ این کہ پسری

-دختر تو چقدر پروی

-آره میدونم یہ چیز جدید تر بگو

سوار ماشین شدیم 1 ساعت بعد رسیدیم دمه یہ ویلا

با امیر رفتیم داخل

لباسمو عوض کردم

بغل امیر واپسادم

-دستم رو بگیر

-نه

-بگیر و گرنہ بیچارت میکنم

باوزوشو گرفتم

رفت پیشه چندتا مرد منو معرفی کرد

دانشجوی شهوتے من

بعد نشستم سر یه میز

امیر یه مرد پیر رو دید رفت سمتش

یکم از نوشیدنی های الکی روی میز خورم

حوالدم سر رفت

(درشو بزار سر نره)

جدین زیاد حرف میزنیاوجی

داشتم مردم رو نگاه میکردم که چشم به یه آشنا خورد

اووووووووووف نه بدبت شدم

دنی انگار سنگی نگامو حس کرد برگشت سمتم

با تعجب نگام میکرد

داشت میومد سمتم که امیر آمد پیشم

- باهام می رقصی

بد نگام کرد در گوشم گفت

- اگه نرقصی خودت میدونی

بلند شدم با امیر رفتم وسط

دانشجوی شهوتے من, [16:52 07.02.17]

دانشجوی شهوتے من

پارت 85

داشت میرقصیدم ولی چشم به دنی بود
چشاش قرمز شد
رفت بیرون

لعنی چرا آهنگ تموم نمیشه

آهنگ که تموم شد رفتم سمت دستشویی
کبونده شدم به دیوار
دنی : - خیلی بیعشوری دختر

- نه دنی اصلا این طوری

- خفه شو خفه
تو که ننه بابات پول دارن چرا هرزگی میکنی چرا?????
حدس زده بود باید هرزه باشی
دیگه ستم نیا بد میبینی
دفعه دیگه که سمه خودم ببینم میکشم دختر هرزه

دنی رفت
سر خوردم نشستم زمین
اشکام صورتم رو خیس کرده
رفتم تو دستشویی اشکام رو پاک کردم اریشم رو درست کردم

دانشجوی شهوتمن

رفتم پیش امیر

-بریم لطفا-

-باشه

لباسام رو پوشیدم سوار ماشین شدم
دمه خونه که رسیدیم زود پیاد شدم رفتم بالا لباسام رو عوض کردم رفتم اتاق
دنی

دانشجوی شهوتمن, [17:19 07.02.17]

Photo]]

لباس دریا تو مهمونی ②

دانشجوی شهوتمن, [12:36 08.02.17]

پارت 86

لعنی نبود
رفتم خوابیدم
صبح با صدای زنگ ساعت گوشیم بیدار شدم
حاضر شدم رفتم پایین
شهلا جون تو اشیزخونه بود

دانشجوی شهوتے من

-سلام شهلا جون

-سلام دخترم بیا صبحونه بخور

-نه مرسى دیرم شده کلاس دارم

-باشه برو به سلامت

وارد دانشگاه شدم رفتم سر کلاس
نشستم پیش حدیث و مبی

مبی:- سلام دری

حدیث:- سلام چته پکری

-سلام نه خوبم

حدیث :- زر نزن

چپ چپ نگاش کردم

توجهم به یکی از بچه ها جلب شد

دانشجوی شهوتے من

- استاد نیومدہ کلاس تشکیل نمیشه

نگران شدم با عصاب داغون با مبی و حدیث رفتم بو فه

کپک و شیر سفارش دادیم

داشتم کیک میخودم که امیر امد تو بو فه

دانشجوی شهوتے من، [12:36 08.02.17]

پارت 87

امیر

رفتم تو بو فه دریا رو دیدم

دریا رو خیلی دوست داشتم

یعنی عاشقش بود

ولی غرورم اجازه نمیداد بهش بگم

اگه میگفتم مسخرم میکرد

و همه جا میپیچید

خیلی بد میشد

و من اینو نمیخواستم

دیروز تو مهمونی فهمیدم که دریا با استاد رابطه داره

دانشجوی شهوتمن

داغون شدم

ولی اون صحنه او حرفای که بینشون زده شد مشخص شد
که رابطشون تموم شده

باید یه کاری میکردم که کامل از هم
جدا بشن من دریا رو میخواستم
به هر قیمتی که شد

صندلی بغل دریا نشستم

-سلام دریا خانوم خوبی

-سلام اره

-ولی قیافت اینو نشون نمیده

هیچی نگفت
سر دریا چرخید و یه لبخنده گنده زد
رد نگاشو گرفتم که خورد به دانیال

لغتی

دانشجوی شهوتمن

در با خواست پاشه که درستشو گرفتم نگاه دانیال افتاد به دستامون بدون اینکه
سفارششو بگیر از بوفه زد بیرون

دانشجوی شهوتمن, [12:36 08.02.17]

پارت 88

دریا

عصبی به امیر نگاه کردم

-این چه کاری بود کردی عوضی
هر کاری خواستی برات کردم
چیه خیال کردی واقعن دوست دخترتم

کولم رو برداشتمو از بوفه زدم بیرون
امیر پشم میومد
برگشتم سمتش
زده بودم به سیم اخر

-دنیال من نیا زنگ میزنم پلیس بیاد جمعت کنه واسم مهم نیس عمو یا دایت
مدیر دانشگاس مهم نیست این ترم بیفتم دفعه دیگه سمتم بیای ابرو تو میبرم من
مثل دخترای هرزه دورو بر ت نیستم

ماشین دانیال داشت میرفت سمت خروجی دانشگاه رفت سوار بشم

دانشجوی شهوتمن

امیر : -دریا صبر کن ببین مگه من چیکار کردم

در ماشین رو باز کردمو نشستم
دانیال با اخم نگام کرد
از دانشگاه زد بیرون

دانشجوی شهوتمن، [18:10 08.02.17]

پارت 89

بعد چند دیقه که حالم امد سر جاش
به دانیال نگاه کردم

خیلی خوب بود قیافش بهتر از امیر بود ولی ثروت امیر 2 برار دانیال بود

دانیال : -میشه انقدر زل نزنی

-نه-

اخم کرد هیچی نگفت

-دنی-

دانشجوی شهوتے من

-ها

-دنیبیبی

-ها

-دانیال

-ها چیه حرف تو بگو من حوصله این کاراتو ندارم

-دیشب نبودی نگرانست شدم کجا بودی

-به تو ربطی نداره

ناراحت شدم هم اعصابم از امیر خورد بود هم از دنی همین طور اشکام
میرخت رو صورتم

دانیال نگام کرد ولی هیچی نگفت
یعنی اصلا واسش مهم نبود

دانشجوی شهوتمن

رسیدیم خونه رفتم تو اتاقم دراز کشیدم رو تخت و گریه کردم

دانشجوی شهوتمن, [18:10 08.02.17]

پارت 90

اون اولاش علاقه خاصی به دنی نداشم بیشتر میخواستم اذیتش کنم و نیاز هامو
برطرف کنم ولی بعدش علاقم بهش بیشتر شد

جوری که الان واقعن عاشقشم
فکر میکرم اونم حدقل دوسم داره
شاید چون خیلی زود نیاز اشو برطرف میکرم

خیلی زود وا دادم

باید تحریکش کنم بدون اینکه نیاز شو برطرف کنم
اون جوری بیشتر تشنم میشه و توجش هم بیشتر میشه

خیلی خسته بودم چشامو بستم و کم کم خوابم برد

چشامو که باز کردم هوا تاریک بود
چراغو روشن کردم ساعت 9 بود
رفتم حmom بعد 1 ساعت آدم بیرون
یه بلیز و شلوار چسبون پوشیدمو ادم پایین

دانشجوی شهوتے من

دانشجوی شهوتے من, [18:10 08.02.17]

پارت 91

رفتم تو اشیز خونه هیچ کس نبود

(ن پ میخوای منتظر شما بمومن تا بیدار بشی بعد شام بخورن)

وجی باز تو حرف زدی

رفتم تو پذیرایی

-شهلا جون شهلا جون

دنی داشت فیلم میدید

-نیستش

-کجاس

-با بابام رفتن اصفهان

-چرا

دانشجوی شهوتے من

-وای دختر تو چرا انقدر فضولی

چون عموم مردہ

-آها خدا رحمتش کنه

یه لب خند خبیث آمد رو لم

چہ بہتر

رفتم یه چیزی بخورم

ولی هیچی نبود

-دانیال

-هوم

-هیچی نیس شام چی بخوریم

-زنگ میز نم بیرون بیارن

-باشه آوردن منم صدا بزن

دانشجوی شهوتمن

رفتم تو اتاق لباسمو عوض کردم یه شرتک لی تا بالای روانم پوشیدم با یه تاپ
آبی تا بالا نافم

یه آرایش توپم کردم رفتم پایین

دانشجوی شهوتمن, [18:10 08.02.17]

پارت 92

دنی پیتزا ها دستش بود داشت
می رفت آشپزخونه

-چرا صدام نزدی

-حالا که آمدی

یه لحظه خیره نگاه کرد

-این چیه پوشیدی نامحرما

-ببخشید که تا 2 شب پیش تو بغل این نامحرم میخوابیدما

دنی هیچی نگفت

دانشجوی شهوتے من

شام و که خوردیم هر کدوم رفتیم تو اتاقمون
خوابم نمیرد داشتم فک میردم که به چه بهانیی برم اتاق دانیال
ایولللللل فهمیدم لباسم رو جا گذاشت اتاقش
اول باید یه تغییر اساسی به خودم بدم چی بپوشم که تحریکش کنه
آهان یه ست مشکی که همش بند بند بود بیشتر به درد عروسا تو شب زفاف
میخورد

خخخخ

اونا رو پوشیدم آرایشم رو پاک کردم
یه سایه مشکی زدم پشت چشم
یه رژه لب قرمز زدم رو لبام

جلو آینه خودم رو نگاه کردم
از دیدن خودم نمیتونستم دست بکشم

بیچاره دانیال

رفتم تو اتاقش

دانشجوی شهوتے من, [11:46 09.02.17]

پارت 93

دانیال

دانشجوی شهوتمن

خیلی از دریا ناراحت بودم

کم کم داشتم عاشقش میشدم

ولی همه چیزو خراب کرد

بعد میخواست توضیح بده

چبو آخه اینکه من با اون پسره دیدمت توضیح نداره

یعنی به جز من با اون پسر اشغال هم بوده

فکرشم دیونم میکرد

لب تابم رو ورداشتم یک سری کارای شرکت رو انجام بدم

صدا در آمد

حتما دریاس دیگه

-چی کار داری

-هیچی آدم لباسم رو بردارم

اصلا بهش نگاه نکردم

آمد جلوم خم شد که لباسش رو برداره چشم به لباس و بدن سفیدش افتاد

چون خم شده بود باسنش جلوم بود

اوووووووووووف حالم بد شد

دانشجوی شهوتمن, [11:46 09.02.17]

پارت 94

دانشجوی شهوتے من

دریا لباسش رو برداشت و رفت بیرون از اتفاق

لب تاب رو خاموش کردم
لعنی این طوری نمیتونستم کار کنم
برم پیشش و بخواه دیگ با کسی نباشه
نه مگه اون به حرف من گوش میکنه
باهاش ازدواج کنم
بعد هم زن من باشه هم زن دیگری
لعنی چیکار کنم
اصلا چرا با اون پسر بود
مگه من کافی نبودم
شاید راضیش نکردم
یه نخ سیگار مگنا کشیدم تا اعصابم آروم بشه
یه بطری الکل از تو کمد برداشت
حال نداشتمن برم پایین لیوان بیارم
همشو سر کشیدم

داشتمن گیج میزدم
دلم دریا رو میخواست
رفتم سمت اتفاقش

دانشجوی شهوتے من, [11:46 09.02.17]

دانشجوی شهوتمن

دریا

داشت خوابم میبرد که صدای در اتاق امد
خخخخ پس دنی هم وا داد
تلو تلو امد پیشم
کنارم خوابید
دستم رو کشیدم رو لباش

هیچی نگفت

رفتم رو شو لم و گذاشتم رو لبشن
بو الکل پیچید تو مغزم
مست بود
نگاش کردم
خوابش برده بود

یه فکر شیطانی زد به سرم

(نصف شب آخره)

اووووف به تو چه وجی

دانشجوی شهوتے من

کل لباس رو در آوردم

لباس دنی هم در آوردم

روش دراز کشیدم

التش که زیرم بود پکم اذیتم میکرد

ولی با هر بدختی بود خوابم برد

دانشجوی شهوتے من, [18:05 09.02.17]

پارت 96

صبح که چشامو باز کردم

رو دنی بودم

موهاشو نوازش کردم

چشاش رو باز کرد

همین طور خیر نگام میکرد

گیج بود هنوز

یه نگاه به بدنامون میکرد یه نگاه به صورتم

-دریا

-جانم عشقم

-دیشب چی شده

دانشجوی شهوتمن

-هیچی عشقم فقط یکم دیگه بهم نزدیک شدیم

-یعنی چی

-یعنی اینکه دیشب پردمو زدی

عصبی نگام کرد

زدم کnar

-دریا من مست بودم تو نباید میزاشتی

-من زورم به یه مرد نمیرسه اونم تو مستیش یه چیزای دیگه هم گفتی که بیشتر
مسنم شدم

-چی گفتم

-گفتی عاشقتمو و میخواست

-تو نباید این کارو میکردی دریا

دانشجوی شهوتمن, [18:05 09.02.17]

پارت 97

دانشجوی شهوتمن

-کاریه که شده

دانیال عصبی دستش رو برد تو موهاش رفت تو اتفاقش
دنبالش رفتم
داشت سیگار میکشید
یه نگاه به بدن لختم کرد
پیراهن خودشو پوشیده بودم جلوشم باز بود

-این طوری لخت نگرد تو خونه

-نامحرم نیس

-اوووف دریا نمیدنم باهات چیکار کنم میخوای بریم دکتر بدوزش

-چیو

-پردو دیگه

-مگه پاره شده

-دریا دریا داری دیونم میکنی یعنی چی

نشستم رو پاش

دانشجوی شهوتے من

-دیشب کاری نکردى

اخماش رفت تو هم

-شوخی خوبی نبود

از رو پاش بلندم کرد
لباسشو پوشید و رفت سمت در اتفاقش

-کجا

-جهنم

پوووووف اصلا خوب نبود زود بهش گفتم
نباید می گفتم

دانشجوی شهوتے من, [18:05 09.02.17]

پارت 98

امروز کلاس نداشت
چیکار کنم
برم بیرون ?

دانشجوی شهوتے من

صدا گوشیم افکار مو بهم ریخت

شهلا جون بود

-سلام شهلا جون

-سلام عزیزم خوبی دانیال خوبه

-اره خوبیم

-ببخشید دخترم گوشی دانیال خاموشه از طرفه من تولدشو تبریک بگو

-چشم حتما

-حافظ

-خدانگهدار

شت تولد دنی بود و من نمیدونستم

خوب چیکار کنم

حاضر شدم رفتم یه کیک بخرم

بعد اینکه کیک رو گرفتم آدم خونه تا شام درست کنم

حالا از کجا بفهم دانیال چی دوست داره ??? شهلا جون

دانشجوی شهوتے من

بھش زنگ زدم

-سلام شهلا جون

-سلام دخترم چیزی شدہ

-نه نگران نباشید میخواستم بدونم دانیال چه غذایی دوست داره

-قورمه سبزی عزیزم چرا

-چون تولدش بود گفتم برash شام درس کنم

-دست درد نکنه دختر گلم

-خواهش

تلفنو قطع کردم

من که بلد نبودم قورمه سبزی درس کنم

(تو تنها غذایی که بلدی همون املته)

|||||ا وجی

تو اینترنت نحوه درست کردن قورمه سبزی رو سرچ کردم

به هر بدختی بود قورمه سبزی رو درس کردم

دانشجوی شهوتمن

یک ازش خوردم خوب شده بود

کیک رو گزاشتم تو پذیرایی شمع ها رو هم روشن کرد دنی امسال میشد
29 سالش وقت زن گرفتنشه دیگه کی از خودم بهتر

دانشجوی شهوتمن, [11:04 10.02.17]

پارت 99

چراغ رو خاموش کردم چراغ های
کوچیک دور تا دور پذیرایی رو روشن کردم
رفتم حmom بعد اینکه خودم رو خوب شستم ادم بیرون
یه لباس سبز تنگ تا روانم پوشیدم زیرشم هیچی نپوشیدم با سختی زیپشو
بستم
خوبه که 4تا چمدون آوردم واقعا به دردم خورد

خخخخ

یه آرایش خفتم کردم رفتم پایین
رو مبل نشستم ساعتو نگاه کردم ساعت 6 بود ناهار نخورد بودم 2 ساعت بود
که منظر دانیال بود
یه ساعت دیگه هم گذشت
صدا در آمد دانیال ام تو پذیرایی
همین طور داشت

دانشجوی شهوت من

صحنه رو به روش و نگاه میکرد

دستش رو گرفتم نشوندمش رو مبل

-تولد مبارک اقامون

گونشو بوسیدم

-ممnon

شمع های رو کیک رو فوت کرد

-دانیال میشه حرف بزنیم

-بگو

کل ماجرای امیر ارسلان رو واسش تعریف کردم

-نباید این کارو میکردی دریا بچگی کردی باید به من می گفتی

-ببخشید

بغلم کرد و سرم رو بوسید

بعد با هم کیک خوردیم

دانشجوی شهوتے من

-فیلم ببینیم

-باشه

دانیال یه فیلم گذاشت
نشت زمین
نشستم رو پاش

[11:04 10.02.17] دانشجوی شهوتے من،
پارت 100

فیلمه عاشقانه بود
اون جایی که دختر و پسره ل*خ*ت خودشونو میمالوندن بهم حالم خراب شد
عقب جلو میکردم برآمدگی دنی رو حس میکردم

دنی : دریا بس کن
واقعن میخواستم نمیتونستم خودم رو کنترل کنم
لبمو گذاشتم رو لبsh میبویسم فرصت نفس کشیدن بهش نمیدادم
خودمو بیشتر تكون دادم
دنی از لم دست برداشت رفت سراغ
گردم گاز می گرفت و میک میزد
از پشت زیپ لباسمو باز کرد

دانشجوی شهوتے من

بغل کرد لباسم افتاد زمین

بردم تو اتفاقش

گذاشتمن رو تخت

لباسای خودشم در آورد افتاد به جون سینهام دورشو ليس زد بعد کردش تو
دهنش میک میزد

با نک اون یکی سینم بازی میکرد

آهم بلند شد

دنی حریص تر میک میزد

زبونشو کشید رو بدنم تا وسط پام

رونام رو بالا داد زبونشو از رونم تا وسط پام کشید اووووووف داشتم دویونه
میشدم

زبونشو چند بار کشید وسط پام

نالهام اتاق و پر کرده بود

-ااه دنی ااااااه دنی ااااااه

-جونم

زبونشو رو چ*و*چ*ولم کشید با دندون گرفت کشید که اخم در امد
تو دهنش کردشو مکیدش
داشتم ارضعا میشدم
که دنی از روم پاشد

دانشجوی شهوتمن

-دنی یعنی چی

-میخواه مال من بشی، میشی؟

یکم می ترسیدم ولی قبول کردم

دانشجوی شهوتمن، [11:04 10.02.17]

پارت 101

باز زبونشو رو کشید و سط پام
کل کس*م رو کرد تو دهنش
بد میمکید باز تحریک شدم
دنی التش و تنظیم کرد دم کس*م
بعدبا فشار واردم کرد یه جیغ بلند زدم

دنی :- آروم باش آروم

خودشو تكون داد دردی که داشتم می کشیدم خیلی بد بود
دنی حرکاتشو تند کرد بیضیهاش میخورد بهم
یکم که گذشت دردم کم تر شد
داشتم لذت میرد دنی خم شد روم همون طور که تكون میخورد لمبو میبوسید
از رو بلند شد
ازم کشید بیرون

دانشجوی شهوتے من

صدام در آمد

-دنی چرا امشب زد حال میزنى

-دریا کاندوم ندارم یه کاری دستمون میدم

دلخیلی میخواست

رفتم سمتش

التش و گرفتم و گذاشتمن دهنم قشنگ که خیس شد

خوابیدم رو تخت

-بیا دیگه دنی

دنی آمد سمتم

رونا مو بالا داد

واردم کرد دردش نسبت به سری پیش کم تر بود

ضربه اشو خیلی تند کرد

صدا آه دنی بلند شد

ازم کشید بیرون التش رو مالید رو کس^{*}م چند بار این کاره کرد

شهوت جلو چشم و گرفته بود

باز واردم کرد

اروم اروم تكون میخورد

خودمو محکم کوبوندم بهش

دانشجوی شهوتمن

-دنی تند باش

دنی با شدت خودشو می کوبند بهم
بعد 5 دقیقه ارضا شدم

ولی دنی همچنان مشغول بود

دانشجوی شهوتمن, [17:31 10.02.17]

پارت 102

بعد 10 دقیقه دنی هم ارضا شد زود ازم کشید بیرون ابشو ریخت رو سینه‌ام
خسته کنارم افتاد وای دختر تو خیلی خوب بودی
خندیدم

باهم رفتم حmom همو شستیم آمدیم بیرون
خسته رو تخت افتادم دنی هم کنارم خوابید
سرم و گذاشتم رو بازوش
خوابم برد

صبح که بیدار شدم اولین چیزی که دیدم صورت دنی بود ادم بلند شم که کمر
و دلم درد گرفت

-اخنخنخنخ-

دانشجوی شهوتمن

دنی با صدام بلند شد

-چی شده دریا حالت خوبه میخوای بریم دکتر

-نه نه خوبم

-باشه

از اتاق رفت بیرون

دانشجوی شهوتمن, [17:31 10.02.17]

پارت 103

رفتم تو اتاقم لباس پوشیدم رفتم پایین

-اووف ببین اقا دنی چه کرده

نشستم پشت میز

-بحور جون بگیری

-بخدا اگه تو دختر میشدی رو هوا میزدنت

دنی لیمو کشیدم

دانشجوی شهوتے من

-بخور انقدر حرف نزن

شروع به خوردن کردم

-او مممم دستت درد نکنه دنی خانم

دستمو کشیدم رو شکم

-درد نگو خانم

-باش میگم دختر خوبه

دنی پاشد دیدم وضعیت خرابه دوییدم تو پذیرایی که صدا دنی در امد

-باااون حالت ندوو

-چشم چشم دنی خانم

که اینبار صدا خنده دنیم امد
خودمو انداختم رو مبل که کمرم درد گرفت ااایی یکی نی بگه دیشب کرم
داشتی سکس کردی لامصب دردش از پریودیم بدتره

دانشجوی شهوتے من

-چی میگی زیر لب

-دنی کمرم درد میکنه

-بہت گفتہ ندو

امد نشست رو مبل دراز کشیدم سرم گذاشتم رو پایه دنی بلیزمو داد بالا
شروع به مالیدن دلم کرد

دانشجوی شهوتے من, [17:31 10.02.17]

پارت 104

دردش کمتر داشت میشد

-بہتری الان

خودمو لوں کردم

-ن دنی هنو درد میکنه

دنی بلندم کرد نشووندم رو پاش

-چیکار کنم دل دخترم درد نکنه

دانشجوی شهوتے من

رید تو احساساتم

-دخترم عنھھهه من زنتم نه دخترت

به حالت قهر سرم برگردوندم

-نبینم خانمم باهام قهر کنه

سریع برگشتم طرفش

-بے یہ شرط اشتی میکنم

-چہ شرطی

-بریم متور سواری

-ن خطرناکه

-اائع پ من قهرم

-باشش اما الان نه حالت خوب نی

دانشجوی شهوتے من

گونشو بوسیدم

-باج عشق ممم

م عشقمو کشیدم که باعث خنده دنی شد

-دریا من برم یه سر به شرکت بزنم توام تا من میام استراحت کن

-باش

از رو پاش بلندم شدم رو مبل نشستم او نم رفت بالا لباس بپوشه بره شرکت
چندمین بعد دنی امد پایین
امد سمتم خم شد لمو کوتاه بوسید

-مراقب خودت باش دلتم درد گرفت بهم زنگ بزن خدافظ

-بابای

چند ساعتی میشه دنی رفته خسته شدم انقد شبکه هارو پایین بالا کردم
گوشیمو برداشتم به مبی بزنگم

-بنال

دانشجوی شهوتمن

-بمالمم؟ چیو بمالم

-انتر میگم بنال . به کی رفتی انقد منحرفی

-به تو

-دریااا کارتو بگو

-کجایی

-دانشگاه

-پ وايسا منم میام

-میشه واينسم بشينم ؟

-ن وايسا

گوشیو قطع کردم

پریدم بالا هرجی دستم امد پوشیدم رفتم سمت ماشینم پیش به سوی دانشگاه
نزدیک دانشگاه پارک کردم

رفتم تو دانشگاه مبی از دور دیدم که داره با هیراد حرف میزنه پسره بیچاره
معلوم بود داره به زور حرفای مبی گوش میده هیراد تا منو دید گفت

دانشجوی شهوتمن

-مبینا خانم دوستتون امد من برم خدافت

۲تا پا داشت ۲تا دیگم قرض گرفت رفت

-اای خدا لعنت کنه دریا ایشالا بی شوهر بشی حلواشوهر تو بخورم کچل بشه
شوهرت

دیدم چیزی نگم تا صبح میخواهد فک بزنم

-هويي چي ميگه چيکار به شوهرم داري ?

يه چشم غره بهم رفت

-حالا خوبه نداری داری سنگشو به سینه میزنی

دانشجوی شهوتمن, [12:02 11.02.17]

پارت 105

-پس دانیال اینجا بوقههههه

-اون که نمیاد بگیرت

دانشجوی شهوتے من

اخمام رفت تو هم

-یعنی چی؟!

دانیال په پسر سرد . خشک . غیرتیه مطمعن یه دختریو میگیره که ساکت ,
افتاب مهتاب ندیده باشه

رفتم تو فکر ، مبی راست میگه دانیال یه دختر اینجوری میخواسته من اما
دیشب من دخترونگیمو از دست دادم
اعصابم ریخته بود به هم نمی تونستم سرپا وایسم یه خورده مونده بود بیوقتم
که مبی دستمو گرفت

-وا دریا چت شد؟! باو من شوخی کردم

-شوخی نبود عین حقیقت بود

مبی دستمو گرفت رفت سمت یه نیمکت نشستیم

-دریا هنوز تو فکرشی باو دنی اینجوری نی که ، او ن دوست داره

سرمو اوردم بالا دنی دوسم داره
یه لبخند امد رو صورتم و مبی تا لبخندمو دید گفت

دانشجوی شهوتمن

-ايش همون قيافه ناراحتت بهتر ميخندي رشت ميشى

با مشت زدم به بازوش

-انقد فک نزن راستى بگو ببینم داشتى چى به اون هيراد مادر مرده مىگفتى؟

دانشجوی شهوتمن, [12:02 11.02.17]

پارت 106

-مادر مرده؟ اون که مادر داره خودش گفت

با سه تا انگشتمن زدم به كلش

-خاليه خالي

-واي خيلي خوبه قيافش, باهاش راه ميرفتم احساس غرور ميكنم

با صدا بلند زدم زير خنده

-اون احساس غرورت بخوره تو سرت پسر بزور داشت جوابتو ميداد

-اووف تو هنوز منو نشناختي ببین تا يه هفته ديگه چطور به پام مى یوقته

-پس اگه پا داد باید مهمون کنى پيتزا

دانشجوی شهوتے من

-حلہ

-حدیث کجاس پ

-سر کلاس

-پس چرا تو نرفتی ؟

-ببخشید منتظر تو الاغ بودم

-خب حالا وظیفته

-عصبی شده بودم خونریزیم بیشتر شده بود

-مبی

-ها

-یعنی تو مثل ادم نمیتوانی جواب بدی

-جانم عشق ممم

دانشجوی شهوتمن

-پد داری

-وا دریا توکه الان نباید پریود بشی

- چدرسوال میپرسی یه کلام بگو داری پانه؟

-دارم بیا بریم دستشویی بہت بدم

با مبی به سمت دستشویی رفتیم

دانشجوی شهوتمن, [12:02 11.02.17]

پارت 107

از دستشویی ادم بیرون خیلی کمرم درد میکرد

-دریا رنگ پریده دختر بیا بریم بوفه یه چیزی بخور

-بریم

-چی میخوری

-شیر

دانشجوی شهوتے من

مبی رفت سفارش بده سرمو گذاشتم رو میز

که یکی نشست بغلام

-مبی کمرمو بمال خیلی درد میکنه

مبی شروع به مالیدن کرد اما دستایه مبی انقد پهن نبود سرمو با شتاب اوردم
بالا

اخمام رفت توهم

-اینجا چی میخوایه

-سلام

-علیک براچی نشستی اینجا

-خریدینش؟

-امیر برو من کارتو انجاممم دادم که دیگه دردت چیه

-نه نمیرم

عصبی از رو صندلی بلند شدم

دانشجوی شهوتمن

-دست از سرم بردار

زیر دلم تیر کشید دستمو گذاشتم رو دلم خم شدم خیلی دردش بد بود
سرم گیج رفت بعدش دیگه هیچی نفهمیدم

دانشجوی شهوتمن, [19:52 11.02.17]

پارت 108

همه جایه بدم درد میکرد

_ای

-دریا

چشمامو باز کردم

-تو عزرائیلی چه عزرائیله خوشگلی

-ن امیرم

سرمو به طرف مخالف برگردوندم

-ای عزرائیل بهتر از تو

دانشجوی شهوتمن

-حالت بهتره

-تو رو دیدم باز حالم بد شد

مبی امد تو

-به هوش امدی دختر غشی

-درد غشی خودتی

مبیناخانم بدید من برم دارو هاشو بگیرم

مبی از خدا خواسته داد

امیر رفت بیرون

-دریا غش کردی نمیدونی امیر چیکار کرد یه زره مونده بود بزنه زیره گریه
چشمامو بستم

مبی کم زر بزن خوابم میاد

دانشجوی شهوتمن, [19:56 11.02.17]

دانشجوی شهوتے من

پارت 109

میبینا

دریا خوابید نشسته بودم رو صندلی داشتم چت میکردم که گوشی دریا زنگ
خورد

کیفشو برداشتم مثل بازار شام بود

اسم دنی رو گوشی خاموش روشن میشد
شت حالا به این چی بگم

دکمه اتصالو زدم

نزاشت حرف بز نم

کجایی دریا من فقط ببینمت بالون حالت رفتی بیرون

سلام استاد

بعد چند دقیقه

شما

دانشجوی شهوتے من

میبینام دوست دریا

میشع گوشیو بدید به دریا

ن نمیشه

چرا نمیشه من وقت ندارم

هول کردم

ن میشه ها یعنی نمیشه اه بابا دریا حالش بده تو بیمارستانه الانم خوابیده

تند تند همه رو گفتم ااخش

بیمارستانن چرا چی شده او مبینا خانم

تو دانشگاه غش کرد منم اوردمش

بیمارستان

ادرس لطفن بگید

دانشجوی شهوت من

ادرسو دادم قطع کرد

به قول دریا پسره چلغوز

امیر ارسلان

رفتم داروهایه دریارو بگیرم رسیدم در
اتاقش که

اقا

بله

شما اقوام این خانم هستید ؟

بله

خانومتون خون زیادی از دست داده بخاطر رابطه

موندم رابطه ن امکان نداره

پاهام یاریم نمیکرد دستمو گرفتم به دیوار نشستم رو صندلی

دانشجوی شهوتمن

حالتون خوبه اقا

دکتر که دید حالم خوب نی رفت

دریا برا منه هرجوری شده باید به دستش بیارم

دانشجوی شهوتمن، [20:01 11.02.17]

پارت 110

دریا

اینار که چشمامو باز کردم بجا امیر دانیالو دیدم

چشما بازمو که دید اخماش رفت تو هم

چرا از خونه رفتی بیرون چرا به خودم نگفتی

باو نفس بگیر

حوصلم خونه سررفته بود رفتم پیش مبی

(بحث با امیر و حذف کردم) که با مبی بحث شد بعدم غش کردم

راستی مبی کجاست؟

دانشجوی شهوتمند

گفت کار داره رفت پرستار گفت بهوش امدى ميتونى برى حالت بهتره بريم

او باو بريم خوشم از بيمارستان نمياد

باش پس تا من ميرم حساب كنم توام لباساتو بپوش

از اتاق رفت بيرون با چندش لباسارو در اوردم

رفتم از اتاق بيرون دني امد ستم دستمو گرفت رفتيم سوار ماشين شديم

تو ماشين هردو ساكت بوديم

گشت نى؟

دستمو کشيدم رو شکم

حرف دلمو زدى

دنى خنديد

پس بريم يه چيزى بخوري

دانشجوی شهوتے من

ننن بریم خونه اول

چرا مگه گشت نبود

هست اما میخوام زودتر دوش بگیرم بو بیمارستان میدم

دانشجوی شهوتے من, [09:44 13.02.17]

پارت 111

-باش

-شهلاجون کی میاد

-مشخص نی

-اہان

چقد دلم برا مامان بابام تنگ شده بود حتمن باید بهشون زنگ بزنم

-پیاده نمیشی

به بیرون نگا کردم

دانشجوی شهوتے من

-کی رسیدیم خونه

-وقتی شما تو فکر بودی

دنی در خونه رو باز کرد رفتیم تو

-تا تو دوش بگیری منم یه چیزی برا خوردن درست میکنم

-ن بابا کار کن شدی

-بودم تو چشم نداشتی ببینی

زبونمو برash در اوردم رفتیم بالا

یه دوش سریع گرفتم ادم بیرون بخاطر ضعفی که داشتم نتونستم زیاد تو حmom
بمونم

از اتاق ادم بیرون از پله داشتم میرفتم پایین که بوجیگر به مشام خورد

-اووووم چه بویی راه انداخته دنی

رفتم تو اشپذخونه تا دیدمش زدم زیر خنده حالا مگه خندم قطع میشد
اخما دنی رفت توهم

- به چی میخندی

دانشجوی شهوتمن

دانشجوی شهوتمن، [09:44 13.02.17]

پارت 112

-وایی دنی خیلی باحال شدی

یه پیشند به کمرش بسته بود از این کلاه اشپزیام رو کلش بود
با اخم کلاهو برداشت پیشندم باز کرد

-منو بگو برا تو جیگر کباب کردم

(دریا دربه در بهش برخورد)

رفتم از پشت بغلش کردم

-اع دانیاری شوختی کردم

-دانیاری اسم جدیده؟

-اهو مممم. حالا بیااا به من یه چیزی بده بخورم مردم از گشنگی

نشستم پشت میز دنیم ظرف جیگرو گذاشت جلوم

با اشتهاشروع به خوردن کردن با نگا خیره دنی سرمو اوردم بالا

دانشجوی شهوتے من

-چیه چرا اینجوری نگا میکنی

-گفتم الان مثله همه دختر دماغتو میگیری میگی الی بو میده نمیخورم

یه چشم غره بهش رفتم

-نخیرم می خورم بعدم تجربت زیاده ها

-بله بله

برا دنی لقمه گرفتم گذاشتمن تو دهنش اونم برا من لقمه گرفت

-اومم این چرا از همه خوشمزه تر بود

زنگو زدن

-کیه دنی

-نمیدونم

دنی رفت درو باز کنه

دانشجوی شهوتمن

با صدا زنی که با دنی حرف میزد از اشیزخونه ادم بیرون

دانشجوی شهوتمن, [09:44 13.02.17]

پارت 113

یه دختره چادری داشت با دنی حرف میزد
تامنو دید اخماش رفت توهم

-سلام

-سلام مهتا هستم دختر عمو اقا دانیار
خوشبختم

-منم دریا هستم

-اقا دانیال شهلا جون زنگ زد گفت بیام بهتون یه سر بزنم کاری داشتید انجام
بدم

-ن خیلی ممنون مهتا خانم

-خب دیگه من برم خدافٹ

-خدافٹ

دانشجوی شهوتے من

مهتا که رفت نشستم رو مبل
اصلا از نگاهاش به دنی خوش نیومند
-پاشو برو جیگرتو بخور

-ن دیگه سیر شدم

هرجور راحتی من میرم استراحت کنم
دنی رفت بالا رفتم تو اشیزخونه و سایلو جمع کردم
کارم که تموم شد گوشیو برداشم به مامان بزنگم اما هرچی تماس گرفتم
خاموش بود
(خب شاید خواب باشن چند ساعتی اختلاف ساعت هست و الان او نجا شبه)

به نکته خوبی اشاره کردی و جی جون
حوالم سر رفت رفتم بالا دنی خواب بود رفتم اتاق خودم شروع به فر کردن
موهام کردم از بیکاری بهتر بود:/

دانشجوی شهوتے من, [17:13 13.02.17]

پارت 114

موهام که تموم شد دو تیکشو انداختم جلو صورتم بقیشو بستم بالا سرم
او ف چی شدم تو اینه یه بوس برا خودم فرستادم رفتم سمت اتاق دنی
این که هنو خوابه به خرس گفته تو برو من جات هستم

دانشجوی شهوتمن

رفتم کنار گوشش ۱,۲,۳

بلند داد زدم

- دنیوییییی

بیچاره ده متر پرید بالا قیافش دیدنی بود نشستم رو زمین شروع به خنده دن
کردم

- این چه کاری بود دریا سکته کردم

- فعلن که سالمی خب پاشو دیگه حوصلم سر رفت

- باش من یه دوش بگیرم بیام

- اردک

- چی گفتی

- گفتم اردک کی

بعدم سریع از اتاق امدم بیرون
برم یه چیزی برای شام درست کنم
رفتم تو اشیز خونه او ممهم حالا چی درست کنم قیمه خوبه

دانشجوی شهوتمن

داشتم سبب زمینی سرخ میکردم که دنی امد تو اشپزخونه با حوله داشت
موهاشو خشک می کرد

رفتم جلو ازش حوله گرفتم رو پاهام بلند شدم شروع به خشک کردن موهاش
کردم

دانشجوی شهوتمن, [17:13 13.02.17]

پارت 115

کارم که تموم شد حوله رو انداختم دور گردنش
دنی دستشو گذاشت دور کرم بلندم کرد گذاشتم رو کابینت

-وای دنی الان می یوفتم

-نج حواسم هست

دستمو انداختم دور گردنش

-دختر تو چرا انقدتو دل بروی

خواستم جواب دنیو بدم که صدا گوشیم بلند شد
دنی ازم جداشد از رو کابینت پریدم پایین
شماره خارج نیما بود

دانشجوی شهوتے من

-الو داداشی

-دریا

صدایه نیما بغض داشت

-نیما چی شده

-دریا مامان بابا زد زیر گریه

چی شده نیما بگوووو دیگه

با صدا داد من دنی از اشپیزخونه امد بیرون

-چی شده دریا

دستمو به معنی سکوت اوردم بالا

-دریا مامان و بابا تو بیمارستان

دیگه صدا نیمارو نمیشنیدم

-چ..چرا

-تیر زدن بهشون اون نامردا

دانشجوی شهوتے من

گوشی از دستم افتاد اگه دنی نمیگرفتم مطمئن خودمم می افتادم حس میکردم
قلبم دیگه نمیزنه

-دریا صدامو میشنوی

فقط صورت دنیو میدیدم که التماس میکنه حرف بزنم اما تو مغز من همش
جمله نیما تکرار میشد

تیر تیر تیر

دانشجوی شهوتے من, [17:13 13.02.17]

پارت 116

تو خونمون بودیم همه سر میز نشسته بودیم نیما . مامان.بابا همه شاد بودن یه
دفعه در خونه باز شد یه مرد سیاه پوش امد تو اسلحشو رو به مامان بالا گرفت
صدا گلوله

-ننننننن

-دریا عزیزم خواب بود

-نن نن اونارو نکشین دانیال تورو خدا نزار مامان بابامو بکشن

دانشجوی شهوت من

همینجوری دانیال و التماس میکردم که از هوش رفتم

با سردرد بدی از خواب بیدار شدم

دنی بغل دستم خوابیده بود وا ما کی خوابیدیم چند دیقه گذشت تا اتفاقا یادم بیاد

ننن زدم زیر گریه

با صدا گریه من دنی وحشت زده بلند شد

-دریا تورو خدا اروم باش

-م..من باید برم پیش مامان بابام منو ببر پیش او نا

-باش عزیزم تو اروم باش تا من برم بلیت بگیرم برات

اما گریه من قطع نمیشد دنی یه ارامبخش بهم زد خودشم رفت تا بلیت برام
بگیره

-دریا جان پاشو باید بری

چشمamo باز کردم

-بلیت گرفتی

-اره برا یه ساعت دیگس

دانشجوی شهوتے من

پاشدم باید و سایلامو جمع کنم

-بیام کمکت کنم و سایلاتو جمع کنی؟

-آره

با کمک دنی و سایلمو جمع کردم فقط یه ساک کوچیک بردم الان تو ماشین
بودیم داشتیم میرفتیم فرودگاه گوشیم برداشتیم که به نیما زنگ بزنم

-الو

اشک تو چشمam جمع شد

-داداشی

-داداشی فدات بشه من مردم که الان حالت خوبه

-خوبم نیما مامان . بابا چطورن

چند دیقه صدای نیومد

-الو نیما

دانشجوی شهوتمن

دانشجوی شهوتمن, [13:31 14.02.17]

پارت 117

-دریا فقط بیا نمیتونم هیچی بگم

بعدم قطع کرد گریم شدت گرفت

-دریا عزیزم گریه نکن تا چند ساعت دیگه میری پیششون

نمیدونم چقد گذشته بود که ماشین از حرکت ایستاد

-دریا پاشو رسیدیم فرودگاه

به کمک دانیال پیاده شدم رفتیم تو فرودگاه دنی رفت ساعت پروازو بپرسه منم
رو صندلی نشستم از دور دنیو دیدم که نزدیک میشد

-پاشو برو سوار شو

-مگه تو نمیای

-عزیزم من کار دارم شرکتو نمیتونم ول کنم

با اشک لبخند زدم

دانشجوی شهوتمند

-اشکال نداره

رو پام بلند شدم گونشو بوسیدم

-خدافظ

دنی ناراحت سرشو انداخت پایین

-خدافظ

رفتم سوار هواییما شدم هواییما که بلندش از زمین اشکایه منم شروع به پایین
امدن کردن

خانمه که کار نشسته بود بانگرانی صدام کرد

-دخترم حالت خوبه

نه خوب نیستم از یه طرف مامان بابام از طرف دیگه عشقم تو شرایط بد
زندگیم نتهام گذاشت

اما به گفتن خوبم اکتفا کردم

با گفتن این دردا جز ترحم چیز دیگه ای نصیبیم نمی شد

دانشجوی شهوتے من

[13:31 14.02.17، دانشجوی شهوتے من]

پارت 118

چشامو بستم انقد خسته بودم که سریع خوابم برد
با حس اینکه کسی تکونم میده چشامو باز کردم

-دخترم پاشو الان هوایپما فرودمیاد

ساکمو تحولی گرفتم انگار دانیال با نیما هماهنگ کرده بود چون تا وارد
فرودگاه شدم

نیمارو دیدم

ساکو انداختم دوییدم طرفش سفت بغلش کردم هردو زدیم زیر گریه
خودمو ازش جدا کردم

-منو ببر پیش مامان بابا

-باش

با نیما سوار تاکسی شدیم به سمت بیمارستان رفتیم
به بیرون نگا میکردم اما فقط تصویر مامان بابا جلوم بود
نیما حساب کرد از تاکسی پیاده شدیم
وارد بیمارستان که شدیم بعض گلوم بیشتر شد

دانشجوی شهوتمن

وقتی مامان بابارو از پشت شیشه بالون همه دمو دستگاه که بهشون وصل بود
دیدم بغضن شکست پاهام دیگه تحمل وزنmo نداشت داشتم می یوقتادم که نیما
بغلم کرد

-نیما بگو که مامان بابا زنده می مونن بگو تنهامون نمیزارن

مشت میزدم به سینه نیما میگفتم همون لحظه کلی دختر پرستار ریختن تو اتاق
مامان بابا

سریع از جام بلند شدم چسبیدم به شیشه

با دیدن خط صاف دنیارو سرم خراب شد

دانشجوی شهوتمن, [13:31 14.02.17]

پارت 119

دیگه هیچی نمیفهمیدم فقط جیغ میزدم

-ن نباید بمیری مامان پاشووو بخدا ادم میشم پاشو

فقهه اجازه حرف زدن بهم نمی داد

دکتر که امد بیرون نمیدونم خودمو چطور بهشون رسوندم

-چی شد مامان بابام حالتون خوبه نه ?

دانشجوی شهوتمن

وقتی دیدم دکتر حرف نمیزنه برگشتم به شیشه نگا کردم چندتا پرستار داشتن
رو سر مامان بابا پارچه سفید

مینداختن

قلیم دیگه نمیزد دستمو گذاشتمن روش به طرف نیما رفتم

-برو بهشون بگو پارچه رو بردارن مامان از رنگ سفید خوشش نمیاد

وقتی دیدم نیما هیچ حرکتی نمیکنه

جیغ زدم

-لعنثی برو بگو-

بعض نیمامم شکست انگار تازه باورم شد که مامان بابا دیگه نیستن
به دیوار سرد بیمارستان تکیه دادم چشمامو بستم و بعدش تاریکی

دانشجوی شهوتمن, [18:56 14.02.17]

پارت 120

وقتی چشمامو باز کردم نیما بالاسرم بود

-بلاخره بهوش امدی

دانشجوی شهوتے من

لباس مشکی تنفس بود

-چند ساعتہ بیہو شم

-چند ساعت نہ چند روز الان 3 روز بیہو شم

-نه حتی نتونستم تو مراسم مامان و بابام شرکت کنم

چشمam باز اشکی شد
خدا این چه امتحانی بود
با کمک نیما از تخت امدم پایین

-ابجی گلم تا تو لباساتو عوض کنی منم تسویه کنم بیام

فقط سرمو تكون دادم

نیما که از اتاق رفت بیرون لباسایه بیمارستانو در اوردم ساکم بغل تخت بود یه
مانتو مشکی پوشیدم

از اتاق امدم بیرون نیما امد دستمو گرفت رفتیم سمت خروجی بیمارستان

-نیما

دانشجوی شهوتے من

-جام

-منو ببر سرخاک مامان بابا

-بیا بریم خونم پکم استراحت کن بعد میبرمت

-نه الان ببر خواهش میکنم

نیما کلافه گفت

-باشه باشه فقط گریه نکن

اشکمو پاک کردم

دانشجوی شهوتے من, [18:56 14.02.17]

پارت 121

سوار تاکسی شدیم

-مامان دوست داشت پیش مادر خودش خاک بشه

-منم خودم نمیخواستم اینجا خاکشون کنم اما تو حالت بد بود نمیتونستم ولت کنم
برم ایران

دانشجوی شهوت من

نگاش کردم چقد تواین چند روز پیر شده بود موهایه بغل شقیقش چند تاش سفید
شده بود

بلاخره رسیدیم
نیما بردم سر قبر مامان بابا
تا چشم به قبر افتاد نتونستم خودمو کنترل کنم زدم زیر گریه
خودمو انداخت رو قبر

-چرا تنهامون گذاشتید

همینجوری داشتم برا مامان بابا حرف میزدم که نیما بلندم کرد

-پاشو دریا شب شد باید بریم خونه

-نه من نمیام میخواه پیش مامان بابا بمونم مامان سردش میشه

-دریا خواهش میکنم

با چشمایه اشکی نگاش کردم
رفتم تو بغلش سفت به خودم فشارش دادم

دیگه فقط نیما رو داشتم..

دانشجوی شهوتے من

[18:56 14.02.17، دانشجوی شهوتے من]

پارت 122

بازم سوار تاکسی شدیم رفتیم خونه عموم
احساس غربت میکردم

-تو تو این اتاق بخواب چیزی لازم داشتی بهم بگو

سرمو تكون دادم

دروبست رفت

رفتم رو تخت با همون لباسا دراز کشیدم

یه دفعه یاده دنی افتادم سریع از جام بلند شدم حتمن خیلی نگران شده با اینکه از
دستش بخاراطر اینکه تنها گذاشت ناراحت بودم اما دلم برآ صداش تنگ شده بود

رفتم تو پذیرایی نیما رو کانایه نشسته بود سرشم بین دستاش بود

-نیما

سریع بلند شد

-چی شده جاییت درد میکنه چیزی میخوایه

-اره. دانیال زنگ نزد؟

دانشجوی شهوتے من

-نه-

تعجب کردم

-نه؟! مطمئنی

-اره-

-میشه گوشیتو بدی

-تو اتاقمه بردار

-ممnon

رفتم تو اتاق نیما گوشیشو برداشتی شماره دنیو گرفتم اما با شنیدن مشترک
مورد نظر خاموش می باشد قلبم به درد امد یعنی انقد براش بی ارزش بودم که
یه زنگ نزد الانم که گوشیش خاموشه

یه دفعه یاده شرکتکش افتادم

شماره شرکتکش گرفتم که منشیش جواب داد

-بله-

-سلام با اقا دانیال کار داشتم

دانشجوی شهوتے من

-شما

-بگید دریا

-چندلحظه صبر کنید

این چنددیقه مثل چندسال گذاشت

-خانم الو

-بله

-گفتن نمیشناسن

-مطمئنید به دانیال گفتید

-بله به خودشون گفتم

دستمو رو قلبم گذاشتم هر لحظه در دش بیشتر میشد

-باش ممنون

دانشجوی شهوتے من

تلفنو قطع کردم

دانشجوی شهوتے من, [15:10 15.02.17]

پارت 123

رو تخت نیما نشستم دیگه کنترل اشکام دست خودم نبود خیلی نامردی دانیار
استفادتو کردی ..

نیما امد تو اتاق سریع اشکامو پاک کردم

-گریه میکنی دریا

-نه

نشست رو تخت

-بیا بغلم ببینم از کی تاحالا انقد دل نازک شدی

بغضم شکست

-نیما تورو خدا تو تنهام نزار من دیگه هیچ کسو ندارم

-هیسس هیس دختر من ابجی خوشگلمو که تنها نمیزارم

دانشجوی شهوتمن

رو مو هامو بوسید

سرمو گذاشتم رو سینش چشمامو بستم حس امنیت میکردم
با تکون خوردن چیزی زیر سرم چشمامو باز کردم
وای من تو بغل نیما خوابم برده بود

-چرا نزاشتیم رو تخت بدنست درد گرفت

-نه نخواستم بیدارت کنم

بوسش کردم

-خیلی دوست دارم داداشی

-پاشو پاشو انقد زبون نریز و روجک بریم یه چیزی درست کن من بخورم

دانشجوی شهوتمن, [15:10 15.02.17]

پارت 124

-ای به چشم

با نیما از اتاق امدیم بیرون نیمارفت پایه تلویزون منم رفتم تو اشیزخونه
خب حالا چی درست کنم تو کابینتارو نگا کردم یه بسته ماکارانی پیدا کردم

دانشجوی شهوتمن

یه ساعتی طول کشید تا درست بشه میزو چیدم

نیما بیا غذا امده

امد تو اشپزخونه دستاشو مالید بهم

-خب ببینم ابجی کوچیکه چی درست کرده

-یه چیزی درست کردم که به قول بابا انگشتاتم باهاش بخوری

یه دفعه تازه یادم افتاد چی گفتم نیما با چشمایه اشکی نگام میکرد اما خیلی زود
به خودش امد

-بخوریم ببینم این چیه هی ازش تعریف میکنی

منم سعی کردم خودمو خوب جلوه بدم تا نیما ناراحت نشه

-اووم عالی بود دریا دستت دردنکنه

-نوش جان

-من میرم بیرون اگه کاری داشتی با تلفن خونه زنگ بزن بهم

-باش خدا فقط

دانشجوی شهوتے من

نیمارفت منم ظرفارو شستم رفتم تو اتاقم

دانشجوی شهوتے من, [15:10 15.02.17]

پارت 125

گوشیمو برداشتمن رفتم تو گالریش عکس خودمو دنی بک گراندم بود
دستمو رو صورت دنی کشیدم

-دنی همچین ادمی نی حتمن منشی شرکت نگفته یا اشتباهی گفته

انقد فکر کردم که خوابم برد

-دریا دریا

صدا نیما بود سریع چشمامو باز کردم

-سلام کی امدی

-سلام تازه امدم

-باش برو منم صورتمو اب بزنم میام بیرون

نیما رفت بیرون منم صورتمو اب زدم رفتم تو اشیزخونه تا چایی بریزم

دانشجوی شهوتمن

همونجور که چایی می‌ریختم به این فکر کردم که چرا مامان بابا یه دفعه
چجوری مردن الکی که نمیشه هردوشون سالم بودن

-چیکار میکنی دریا ۱۱۱

با صدا نیما از فکر امدم بیرون
امد نزدیک استکانو ازم گرفت

-دستتو سوزوندی

تازه سوزش دستمو احساس کردم

دانشجوی شهوتمن, [18:47 15.02.17]

پارت 126

-حوالت کجاس دریا

-نیما یه چیزی میپرسم راستشو بگو

-باش فعلن بزار پماد بزنم رو دست

پمادو که زد گفت

دانشجوی شهوتمند

-حالا سوال تو بپرس

-مامان بابا چچوری مردن؟

قیافه نیما یه جوری شد انگار انتظار این سوالو نداشت

-بیا بشین تا بگم

نشستم رو صندلی میز نهارخوری

-وقتی امدمیم اینجا تازه فهمیدیم که عمو مریض نی و ماشین زده بهش اونم
عمدی بابا پیگیر شد تاینکه پیدا کرد اونایی که با ماشین زده بودن به عمو شب
دور هم نشسته بودیم که تلفن بابا زنگ خورد همون شخص بابارو تهدید کرده
بود که اگه بیشتر پیگیر بشه همه خانوادشو میکشه

اما بابا گوشش بدھکار نبود گفت مگه شهر هرته که کاری بتونن بکنن
چندروز بعد وقتی تو شرکت عمو بودم از بیمارستان زنگ زدن که مادر
پدرتونو تیر زدن الان تو بیمارستان

یه قطره اشک از چشم نیما سرازیر شد که سریع پاکش کرد

-بقیشم که خودت میدونی

تو حال خودم نبودم به شدت ترسیده بودم هضم این همه اتفاق کار اسونی نبود

دانشجوی شهوتے من

[18:47 15.02.17، دانشجوی شهوتے من]

پارت 127

نیما تکونم داد

-دریا خوبی چت شد

-خ.. خوبم

از شیر یه لیوان اب پر کرد داد بهم

-بیبا این ابو بخور نباید بہت میگفتم

بغلش کردم

-نیما تنهم نزار

-خوبه خوبه حالا ابغوره نگیر برا من پاشو لباس بپوش بریم بگردیم از وقتی
امدی تو خونه بودی

میدونستم چقد حالش بده و فشار روشه اما بخاطر من خودشو خوب جلو میده

-فکر خوبیه والا پوسیدم تو این خونه

دانشجوی شهوتے من

پس بپر لباس بپوش بریم

رفتم تو اناق یه تونیک لیمویی با شلوار مشکی پوشیدم مو هامم بالایی بستم
صندلامو پوشیدم رفتم بیرون

-من حاضرم

-اوف میخوایه کشته مرده بدی

-اووم اره

نیما بادیدن حالت صورتم زد زیر خنده
چند ساعتی بود که تو خیابونا میگشتیم

نیما -بیا بریم تو این پارکه بشینیم خسته شدم

-باشه

رو نیمکت نشسته بودیم پارک خیلی خلوت بود
چشم به بستنی فروشی افتاد

-نیما من بستنی میخوام

دانشجوی شهوتے من

-باشه

نیمارفت بستنی بخره

دانشجوی شهوتے من, [18:47 15.02.17]

پارت 128

۰ ۲ دقیقه از رفتن نیما گذاشته بود اما هنوز نیومده بود نگران شدم رفتم سمت
بستنی فروشی که دیدم تو یه کوچه خلوت نیمارو دارن میزنن دوییدم سمتشون

-ولش کنید چرا می زنیدش

-دریا فرار کن

-نه من بدون تو هیچ جا نمیرم

همون لحظه یه چیزی جلو دهنم گرفته شد سرم گیج میرفت دیگه هیچی نفهمیدم

با سردرد بیدار شدم دستمو گذاشتم رو سرم

-ایی

در اتاق بازشد یه مرده امد داخل ترسیدم

دانشجوی شهوتے من

-نترس منم امیر ارسلان

-چیبی تو اینجا چیکار میکنی

یه دفعه یاده نیما افتادم

-داداشم اون کجاسسسس

-متاسفم نتونستم او نو نجات بدم

چی چقد این جمله اشنا بود

-نننه

داد میزدم گریه میکردم مشت می زدم به سینه امیر واون تو سکوت فقط نگام
میکرد

وقتی اروم شدم رو تخت نشستم

-منو از کجا پیدا کردی

-از وقتی امدى اینجا دنبالت بودم

دانشجوی شهوتے من

-یعنی تھقیم میکردى

-یہ جو رایی

-اونا کی بودن دادا شمو میزدن

-همونایی کہ پدر مادر تو کشتن وقتی دیدم از خونه با نیما امدی بیرون
دنبالتون ادم نیما رفت بستنی بخره چندنفر زدنش خواستن به زور سوار
ماشینش کن خواستم کمکش کنم کہ چشم به تو افتاد فقط تونستم تورو از
اونجا دور کنم

اشکام سرازیر شد دیگہ تنهایہ تنها شدم تنها کسم ازم گرفتن

دانشجوی شهوتے من, [12:25 16.02.17]

پارت 129

-تنها شدم امیر تنها کسم ازم گرفتن نامردان

-تو تنها نیستی دریا من هستم

با چشمایہ اشکی نگاش کردم تو چشماش یہ چیزی بود کہ ناخودآگاہ حر فهو
باور کردم

امدم ستم بغلم کرد هیچ اعتراضی نکردم درحال حاضر امیر تنها تکیہ گاه من
بود

دانشجوی شهوتے من

-خب بپاشو بريم يه چيزى بخوريم

-باشه من برم دستشويي ميام

-سرвис اون طرف اتفاهه

بعدم رفت بiron

تازه تونستم اتفاقو ديد بزنم خيلی قشنگ بود كاغذديواری بنفسو سفيد من عاشق
بنفس بودم

پريدم تو دستشويي

از دستشويي ادمم بiron که ديدم امير جلو دره

-چيه

-چيکار ميكردى اون تو

-از اولششش بگم

-اه كثيف بيا بريم

-خب خودت گفتى بگو چيکار ميكردى

دانشجوی شهوتے من

[12:25 16.02.17، دانشجوی شهوتے من]

پارت 130

-دریا بیا یه چیزی بخور انقد فک نزن

-من فک میزنم یا تو

-تو

-تو

-تو

امیر : -باشش من بیا بخور دلم نمیخواد باز غش کنی

-من غش کردم یاتو بیهوشم کردی

امیر دستاشوو به حالت تسلیم برد بالا سرشن

-من تسلیم کی اخه حریف زبون تو میشه

با اعتماد به نفس چشمامو بستمو گفتم

دانشجوی شهوتمن

- هیچکس

امیر به این حالم خنید

-خانم اعتماد به نفس غذا پخت کرد

یه نگا به میز کردم

-اوه اق امیر در کنار جنتلمن بودن کدبانویی برا خودت وقتیش زنت بدم

-منو زن بدی

-ن پ نکنه میخوایی ادامه تحصیل بدی

امیر با خنده لپمو کشید

-انقد زبون نریز

دانشجوی شهوتمن, [12:25 16.02.17]

پارت 131

دیگه چیزی نگفتم تو سکوت با امیر غذامونو خوردیم

غذاکه تموم شد یه دست رو شکمم کشیدمو گفتم

دانشجوی شهوتے من

-ایی چقد گشنم بود دستت درد نکنه حاج خانم

-من کجام شبیه حاج خانوم اس

دستمو گذاشتم زیر چونم حالت تقدیری گرفتم

-اوو ممم همچیت

بعدم پاشدم رقم تو پذیرایی ولو شدم رو مبل

-بیا کمک

-وا حاج خانم از تو کدبانو بعيده

امیر با خنده سرشو تكون داد مشغول جمع کردن میز شد
منم کنترلو برداشتمن الکی شبکه هارو پایین بالا میکردم
یه دفعه یه فکری زد به سرم

-امیر

-جانم

-من خط میخوام

دانشجوی شهوتے من

-مگه نداری

-اوف مغز فندوقی با خط ایرانم که نمی تونم به کسی بزنگم

-اهان راست میگی باش میرم برات خط میخرم

-دمت گرم

امیر با دوتا چایی امد نشست

دانشجوی شهوتے من, [19:07 16.02.17]

پارت 132

-امیر

-جان

-تو کارو زندگیتو ول کردی امدى اينجا تهقيب من ؟

-كاروزندگی من توبي

يہ چشم غرہ بھش رفتہ

دانشجوی شهوتمن

-خوب حالا احساسی نشو نمیخوای برگردی ایران

-اگه تو بیای برمیگردم

-پس شرکتت چی

-وکیلم هست

-اهان

-من فردا میفتم دنبال کارایه رفتن

-مرسى

چاییمو که خوردم امیر رفت بیرون

منم رفتم تو اتاق بخوابم

-دریا

-هوم

پاشو ساعت 10

دانشجوی شهوتے من

-اووف چند ساعت خوابیدم متنن

-اره دیگه به خرس گفتی ذکى

-نه به تو گفتم ذکى

-جواب ندی نمی تونی نه؟

-نج

-باش پاشو شام گرفتم بخوریم

با امیر از اتاق امدیم بیرون داشتم میرفتم تو اشپذخونه که امیر صدام کرد
امد جلم وایستاد

-بیا این سیمکارت امروز برات خریدم

پریدم بغلش یه بوس ابدار کردمش
تازه فهمیدم چیکار کردم سریع ازش جدا شدم

-الووم اصلا حواسم نبود

دانشجوی شهوتے من

-اشکال نداره

دانشجوی شهوتے من, [19:07 16.02.17]

پارت 133

با امیر شامو خوردیم خسته بود مشخص بود از چهرش دلم براش سوخت
(اخیبی جدیدن چقد دل رحم شدی)
بودم تو چشم دیدن نداشتی

-برو بشین من جمع میکنم

-دستت دردنکن

میزو جمع کردم دوتا چایی بردم رفتم تو پذیرایی امیر رو کانایه خوابش برده
بود رفتم از اتاق یه پتو برداشتم انداختم روش
چاییمو خوردم رفتم تو اتاق گوشیمو برداشتم سیمکارت جدیدو انداختم توش
شماره مبی و رو گرفتم
بعد چندتا بوق جواب داد

-الو

صداش خواب الود بود

دانشجوی شهوتمن

-و ۱۱۱ مگه ساعت چنده اونجا

-درد داری نصف شب میزنى

خواست قطع کنه که سریع گفتم

-مبی منم دریا

بعد دودیقه تازه انگار اپدیت شد مغزش با هیجان گفت

-و اایی دریا کجایی بعد انگار چیزی یادش افتاده باشه با لحنە عصبانی گفت

-خدا خفت کنه کجایی تو از نگرانی مردم

-والا از زبونت مشخص زنده ایی

-بگو ببینم کجایی این دانیال دربه درم که نمیگه

تازه یاده دانیال افتادم

-مبی برام یه کاری میکنی

-چیکار

دانشجوی شهوتے من

-برو از دانیال بپرس چرا جواب منو نمیده

-حله حالا بازار کپه مرگو بازارم

-بکپ

گوشیو خاموش کردم خوابیدم

دانشجوی شهوتے من, [23:40 18.02.17]

پارت 134

یکی هر دستش رو میکرد تو موهم

-آه نمیزاری بخوابم دانیال

چشامو باز کردم

امیر بود

دستشو از تو موهم در آورد رفت بیرون

آخی ناراحت شد

یاد دنی افتادم

رفتم گوشیم رو برداشم روشنش کردم زنگ زدم به مبی

مشترک مورد نظر خاموش میباشد

-بعنی چی

دانشجوی شهوتے من

گوشیمو انداختم رو تخت

رقطم بیرون

-امیر

-جان

-کی میریم تهران

-بعد ناهار میرم دنبال بلیت

نشستم رو مبل

چرا همه خاموشن چی کار کنم

نکنه دانیال چیزیش شد

دوتا دستامو گذاشتم بغل سرم

فشار دادم بی کی زنگ بزنم

آها حدیث با دو رقطم اتاقم

پام به پادری در گیر کرد با سر خوردم زمین

امیر به سرعت امد سمتم

-حوالست کجاست دریا حالت خوبه؟

دانشجوی شهوتے من

[23:40 18.02.17، دانشجوی شهوتے من]

پارت 135

احساس کردم یه چیزی رو موہام سر خورد
دستم و زدم به سرم
نگاهش کرد قرمز بود
چشم تار میدید
تصویر امیر کم کم محو شد
بعد تاریکی

چشامو که باز کردم سفیدی دیدم
به دور و برم نگاه کردم
تو بیمارستان بودم
سرم بد درد میکرد

-امیر کجاس
نکنه او نم تنهام گزارشت
مگه چیکارتون کردم که همتون ول کردین لعنتیا
مامان تو چرا تو که نمیزاشتی تنها بمونم
بابا با غیرتم کجایی دخترت تنها تو غربته
اشکام دونه دونه رو صورتم می ریختن
نیما تو چرا دیگه تو قول دادی تنهام نزاری
سر دردم بیشتر شد و گریم بیشتر

دانشجوی شهوتے من

هقهقهه میزدم و هیشکی نبود آروم کنه

دانیال نامرد کجایی پس

در اتاق باز شد

په زن سفید پوش امد تو

سرم رو از دستم در آورد

-خانمی گریه نکن چرا گریه ؟

یه دستمال بهم داد

صورتم رو پاک کردم

دانشجوی شهوتے من, [23:40 18.02.17]

پارت 136

رو صندلی بغلم نشست

-گلم باید کم تر گریه کنی و بیشتر حواست به خودت باشه تو الان 2 نفری

با تعجب نگاش کردم

-یعنی چی

-خوب من که مایعنت کردم احساس کردم حامله ای ولی خوب حتما باید
آزمایش بدی تا مشخص بشه

دانشجوی شهوتمن

-نه امکان نداره

-شاید داشته باشه

از اتاق رفت بیرون
همین طور هنگ به در نگاه میکردم

یعنی چی اصلا نمیشه دانیال حواسش بود

در اتاق باز شد
این دفعه امیر آمد تو

-سلام خوبی بلخره بهوش آمدی

-مگه چن وقت بی هوشم

-2 روز

کمک کرد لباسمو عوض کنم

-دکتر گفت خوبی میتونی بری خونه یه زخم جزعی بوده

دانشجوی شهوتے من

اصلا حواسم به امیر نبود
فقط میخواستم مطمئن بشم حاملم یا نه
رفتم تو ماشین

-امیر

-جانم

-میشه برمی ازماشگاه

-چه ازماشگاهی دکتر که به من چیزی نگفت

-میخوام تست حاملگی بدم

امیر زد رو ترمذ
ماشین وايساد

-چیزی

قرمز شده بود با اخم نگام میکرد
سرمو انداختم پایین

-فقط برم بعد از زندگیت گم میشم

دانشجوی شهوتے من

-چی داری میگی دریا تو زندگی منی

یعنی چی واقعا بارداری

-نمیدونم نمیدونم

ماشین رو روشن کرد چن دیقه بعد دمه یه ازماشگاه نگه داشت

پیاد شدم امیر هم پیاد شد

رفتیم تو خلوط بود 2 نفر نشسته بودن رو صندلی

امیر رفت پذیرش

بعد چند دیقه بعد امد

- بعد اینا ما میرم

استرس گرفته بودم هی پاهم رو تكون میدادم

دانشجوی شهوتے من, [20:43 19.02.17]

پارت 137

نوبتم شد

با امیر رفتیم تو

یه پرستار با سرنگ خالی آمد

با صدای بلند امیرو صدا کردم

دانشجوی شهوتمند

-امیررررررررررر

جانم چیه چرا داد میزنى

-من میترسم

-چیزی نیست یه دیقه تحمل کن فقط یه آمپوله

-نه خنگه من از آمپول نمی ترسم از این زنه میترسم

امیر بلند خندید

زنه چپ چپ نگام کرد

ازم خون گرفت

با امیر آمدیم بیرون

امیر رفت سمت منشی

-ببخشید کی جواب آمده میشه

-2 روز دیگه

-مرسى

رفتیم خونه

دانشجوی شهوتمن

رو کانپه در از کشیدم

دانشجوی شهوتمن, [20:43 19.02.17]

پارت 138

-پاشو برو اناقت رو تخت بخواب اینجا اذیت میشی

-حال ندارم

چشامو بستم

احساس کردم رو هوام

چشام و باز کردم

تو بغل امیر بودم رفت اتاقم گذاشتم رو تخت

بغلم نشست

-حالت خوبه چیزی نمیخوای

-آره گوشیم رو بده

گوشیم رو داد

به مغزم فشار آوردم

لعنی صورتم جمع شد

شماره حدیث یادم نبود

دانشجوی شهوتمن

-امیر کی میری دنبال کارای رفقن

-اگه حالت خوبه الان برم

-آره خوبم برو فقط لطفا

-از خونه خودم بیرونم میکنی

یه لبخند آمد رو لبام
چشامو بستم
صدا در آمد
کم کم خوابم برد

دانشجوی شهوتمن, [20:43 19.02.17]

پارت 139

چشام و که باز کردم نگام به ساعت افتاد
ساعت 8 بود

4 ساعت خوابیده بودم ناهار نخورده بودم صدا شکمم آمد

بلند شدم رفتم اشیزخونه

3 تا تخمه مرغ از یخچال برداشتمن سرخ کردم داشتم میخوردم که امیر آمد

2 تا پیتزا دستش بود

دانشجوی شهوتے من

-اين چيه ميخوري

پيتزا رو گذاشت جلم

-مرسى امير تو نبودى چيکار ميكردم

-خواهش

بعد اينكه شام خورديم

رفتيم تو پذيرايى

-امير چى شد

-چى

-بليت گرفتى

-ن يعني آره

-چى ميگى يعني چى

دانشجوی شهوتمن

-چون تو گذرنامت رو واسه ساکن شدن گرفتی تا 5 سال دیگ نمی تونی از
اینجا بری

اعصابم داغون شد

چه طوری از دانیال با خبر بشم نمیتونم بیخالش بشم

-پس من چیکار کنم حتما باید برم اونجا کار دارم

-یه راه هس

-چه راهی؟

دانشجوی شهوتمن, [15:38 20.02.17]

پارت 140

-من میتونم برم هر کاری داری اونجا من برات انجام میدم

-نمیدونم

دو دل بودم شاید امیر ناراحت بشه

-کی میری

دانشجوی شهوتمن

-فردا صبح

اوف چه زود

فرصت فکر کردن نداشتم

- فقط میخوام بدونم دانیال چرا جواب تلفن ها مو نمیده همین

امیر با اخم نگام کرد

- انجام میدی

- آره

- امیر من حوصله ام سر رفت میشه بریم بیرون

- باش حاضر شو بریم

دانشجوی شهوتمن, [15:38 20.02.17]

پارت 141

یه لباس سیاه با یه شلوار مشکی پوشیدم
با یه کفش سفید مو هام رو بالای سرم بستم

دانشجوی شهوتے من

-بریم

-چرا مشکی پوشیدی

-دوست دارم مشکی رو

-من رو چی

چپ چپ نگاش کردم

-پرو نشو بریم سینما

-بریم

رفتیم سینما 7 بعدی

عینک زده بودم بغل امیر نشسته بودم

فیلم شروع شد

یه فیله رو مون آب پاشید

بعد از یه بلندی پریدیم

یه اسکلت آمد جلمون

جیغ زدم چسبیدم به امیر

کلی موش از پامون آمدن بالا

دانشجوی شهوتے من

پامو جمع کردم

بعد 5 دیقه فیلم تموم شد

آمدیم بیرون

-رنگت سفید بود سفید تر شدی شیر برنج

حالم خراب بود احساس میکردم هر چی خوردم میاد میاد بالا کاش نمی مدم
آنقدر تکونم دادن حالم خراب شد

با کمک امیر آمدم خونه

رو تخت خوابیده بودم که احساس کردم هر چی خوردم دار میاد تو دهنم سریع
رفتم تو دستشوی

هر چی اون روز خورده بودم رو اوردم بالا یه صحنه خیلی داغونی بود

دانشجوی شهوتے من, [15:38 20.02.17]

پارت 142

صورتم رو شستم آمدم بیرون که خوردم به یه چیز سفت سرم و که بالا آوردم
امیر رو دیدم

-حالت خوبه

-آره فقط بالا آوردم

دانشجوی شهوتمن

-حامله ای

انگار یکی کبوند تو سرم
محکم گفتم

نه چون زیاد تکون خوردم حالم خراب شده

-باشه

-من میرم بخوابم کاری داشتی صدام کن

-باش

به سختی خوابم برد

احساس کردم یکی پیشونیم رو بوسید بعد صدا در آمد
چشامو باز کردم

امیر بود فکر کنم

ن پس روح بود

دانشجوی شہوتے من

الآن حوصله تو یکی رو ندارم و جی

باز چسامو بستم

خوابم نبرد دیگ

سگ تو روحت امیر حالا نمیتونستی بعدا احساس ابرازات کنی

چی کار کنم حالا

برم بار

مست میکنی کی میخواهد جمت کنه

خفه وجдан جان

دانشجوی شہوتے من, [20:03 20.02.17]

پارت 143

یہ شرتک لی تا رونام پوشیدم

با یہ تاپ سفید

رفتم بیرون

حالا از کجا بار (جایی کہ تو شوش مشروب و الکل میخورن) گیر بیارم

همین طور تو خیابون می چرخیدم

کہ چشم خورد به یہ بار

رفتم تو

نشستم پشت میز

الکل 70% سفارش دادم

یہ لیوان پر خوردم

دانشجوی شهوتے من

مزش تند بود
یکم حالم رو بد کرد
ولی از رو نرفتم
یه لیوان دیگه ریختم
سرم داشت گیج میرفت
یه حالت هنگی داشتم
یه لیوان دیگه خوردم
از دور دانیال رو دیدم

میدونستم ولم نمی کنه
رفتم سمتش

اونم آمد سمتم

دانشجوی شهوتے من, [20:03 20.02.17]
پارت 144

حسام (دوست نیما)

-چه طوری دختر شیطون

سفت بفتش کردم
اونم سفت بغلم کرد

دانشجوی شهوتے من

-خوبم تو خوبی دنی

-دنی دیگ کیه ؟

-اذیت نکن دیگه خوب دانیال

-زده به سرت من حسامم

-حسامم دیگه چه خریه تو دنی منی

-حسامم دیونه هم دانشگاہیت

-چی با حسام هم دانشگاہی من دوستی دنی تو که گی(هم جنس باز) نبودی

-هی دریا بیا جلو

صورتم رو نزدیک صورتش کردم

بو الکل میداد

میخواست لمامو بوس کنه

که کشیدم عقب

-دنی چرا این طوری میکنی همیشه زد حالی

دانشجوی شهوتمن

دستشو دور گردنم انداخت پاهاشو دور کمر گذاشت
چون انتظارش رو نداشتم یکم رفتم عقب
چند نفر نگامون کردن
رفتم بیرون

دانشجوی شهوتمن, [20:03 20.02.17]

پارت 145
گردنمو میبوسید

-هی دریا نکن

-دنی باز قهر کردی ?

-من دنی نیستم خنگه حسامم دوست نیما داداشیت

-داداشیم اوно خلاف کارا گرفتن همون آدم بدا دوست داشتم خفشوں کنم
ولی من بتمنون نیستم که

خندم گرفته بود

-دختر مجبوری انقدر بخوری که نفهمی که چی داری میگی

دانشجوی شهوتے من

-نفهم خودی نه اصلاً منم چون نباید باهات رابطه داشتم

خندیدم

به زور از خودم سواش کردم

نشستیم تو ماشین

رفتم سمته خونه

وایسادم

به دریا نگاه کردم

دیدم که

دانشجوی شهوتے من, [10:47 21.02.17]

پارت 146

دریا خوابش برد بود

بغلش کردم رفتم

تو خونه هلیا خواهرم در رو باز کرد

دریا رو بردم تو اتاق مهمون

هلیا با تعجب نگام میکرد

-این کیه

-ابجی نیما

دانشجوی شهوتے من

-اینجا چیکار میکنه ؟

-تو بار بود مست کرد بود منم با خودم اور دمش

-هر کی مست کنه تو باید بیاریش خونه

-بہ تو ربطی نداره

ھلیا رفت تو اتاقش

منم رفتم تو اتاقم خوابیدم

"دریا "

چسامو باز کردم

سرم بد درد میکرد

دور و برم نگاه کردم

اینجا دیگہ کجاس

گفتم نرو بار کار دست خودت میدی

ساکت شو

او ف یعنی دیشب با کی بودم

اینجا کجاس ؟

دانشجوی شهوتمن

اصلا چه جوری ادم اینجا

رفتم سمت در اتاق

بازش کردم

دستشوی بود : /

دانشجوی شهوتمن, [10:47 21.02.17]

پارت 147

در دیگه رو باز کردم

رفتم تو پذیرای هیچکی نبود

صدا حرف زدن میومد

رفتم دنبال صدا رسیدم به اشیزخونه

اااا این که حسامه

خدا رو شکر دیشب با کسی نبودم پس

-سلام

حسام:- سلام

یه دختره بغلش نشسته بود

اونم سلام کرد

-دریام

دانشجوی شهوتمن

-هlia خواهر حسام

-خوشبختم

-منم

داشتن صبحونه میخوردن

-بیا بخور

نشستم رو صندلی

شروع کردم خوردن

بعد اینکه خوب خوردم از رو صندلی

بلند شدم

-مرسی میشه یه مسکن بهم بدی حسام

هlia زیر لب گفت پرو

زبونمو برآش در اوردم

-چاق توپل خرس گودزیلا

هlia لیوان شیری که دستش بود پاچید بهم

منم ظرف عسل رو برداشم ریختم رو موهاش

دانشجوی شهوتمن

جیغ زد

هليا : - حسام اين دختر پرو رو بيرون کن

حسام حتی تكون هم نخورد

فقط مي خنديد

از اولم شک کرد بود حسام کم داره
تو فکر بودم که يه چيز پاچиде شد تو صورتم

-اه مربا ازت نميگذرم چاقالو

ليوان قهوه رو ريختم روش

قرمز شد بود

رفت سمت يخجال

-الان بهت ميگم چاقالو کيه

- اوه اوه خطرى شد

رفتم سمت يه در
بازش کردم در ورودی خونه بود
رفتم بيرون

دانشجوی شهوتے من

[10:47 21.02.17، دانشجوی شهوتے من]

پارت 148

خوردم به یه چیز سفت

کلمو که اوردم بالا یه پسر ناناز دیدم

اوہ لباسش سفید بود

مربایی شد

با اخم نگام میکرد

-ببخشید-

یکم اخماش باز شد

-میشه بری کنار

همین طور ذل زد بود بهم

-نفس-

کلمو کج کردم

-نفس دیگ کیه

دانشجوی شهوتے من

صدا حسام امد

-دریا بیا بریم تو هلیا رفت بیرون

پشتمو کردم به اون پسر داشتم دنبال امیر میرفتم که دستم کشید شد
برگشتم عقب

-نفس خودتی ؟

-باو نفس نیستم دریام

-شمار تو بدہ

همین طور خیر بهم نگاه میکرد
این حسامه چفتم همین طور واسه خودش میرفت برنمی گشت بینه زدم یا مرده
شمارمو دادم به اون پسر
برگشتم برم که یه چیزی یادم امد

-امسنت ؟

-دانیال

انگار یکی محکم زدم

دانشجوی شهوتمن

همین طور رو پله ها نشستم

-نه-

-حالت خوبه

-نه برو لطفا

پسر رفت

لعنی یعنی اسمشم داغونم میکرد

بد دلم و اشن تنگ شد

رفتم خونه حسام

-حموم کجاس

-تو اتفاق

رفتم حmom 5دیقیه ای خودمو شستم آدم بیرون

لباسای که حسام واسم گذاشته بود رو تخت رو تتم کردم

لباسای هلیا بود تو تتم زار میزد

رفتم بیرون حسام و دیدم

-مرسی دمت گرم من میرم تا این آبجی نیومده ترورم کنه

دانشجوی شهوتے من

حسام خنید

شمارشو بهم داد

-هر وقت کاری داشتی بزنگ

-اوکی بازم تشکر

آمدم از خونشون بیرون

دانشجوی شهوتے من, [19:20 21.02.17]

پارت 149

رفتم خونه

لباسامو عوض کردم

نشستم پا تلوزیون

ھی کانالا رو عوض میکردم

ھیچی نداشت

دنی دنی

قلبم دنی رو میخواست

امیر پس کی میاد

یه فکری زد به سرم

به دانیال ایمیل میدم

رفتم بھش ایمیل بدم

دانشجوی شهوتمن

که فهمیدم ایمیلش رو پاک کرد

لعنی تمام راه های ارتباطی رو بسته

چرا آخه

هر چی تو معدم بود امد بالا

زور رفتم سمت دست شوی

هر چی صبحونه خوردم آوردم بالا

هليا راضى نبود عنتر

حرف امير تو ذهنم تکرار شد

حامله اى

بلند داد زدم ن

اگه حامله باشم بدخت میشم

بهش بگم باباش کيه

دانیال زیر بار نمی رفت که بچه او نه

از دست شوی آدمم بیرون خودم رو قانع کردم شاید بخارط الكل زیادیه که

دیروز خوردم

یاد از مایشم افتادم امروز باید میرفتم میگرفتمش

استرس گرفتم

لباسامو عوض کردم

یه تاپ قرمز با یه شلوار سفید پوشیدم

دانشجوی شهوتمن, [14:01 22.02.17]

پارت 150

دانشجوی شهوتے من

با تاکسی رفتم آزمایشگاه
امیر چن تا دلار واسم گزاشته بود
پول کرایه رو دادم پیاد شدم
رفتم تو آزمایشگاه
رفتم سمت پذیرش

-ببخشید میشه جواب ازمایش خانم پور ساعی رو بدین

-بله

چند دقیقه بعد یه برگه بهم داد
به سختی بازش کردم
نشستم رو صندلی اونجا
جوابش منفی بود
یه نفس راحت کشیدم
رفتم سمت در که یکی زد رو شونم
برگشتم همون زنه تو پذیرش بود

-ببخشید اشتباه شد این واس شماس چون فامیلیتون فارسیه من اشتباه کردم

به سختی برگ رو ازش گرفتم
اون برگه ای که دستم بود رو دادم بهش
جرعات نداشتم بازش کنم

دانشجوی شهوتے من

ترجمی دادم برم خونه بازش کنم
رسیدم خونه دراز کشیدم رو مبل
برگ رو باز کردم
دعا دعا میکردم مثل قبلی منفی باشه
نگاهش کردم

لعنی ن مثبت بودم
کلمو کبوندم به دسته مبل

دانشجوی شهوتے من, [14:01 22.02.17]

پارت 151

-ن ن ن-

حالا به دانیال چی بگم
اصلا زیر بار نمی ره
چه طوری پیداش کنم
باید صفتیش کنم
نمیتونم گناه
دیونه شده بودم
مغزم دیگ نمی کشید
گشتم بود
ناگت مرغ سرخ کردم

دانشجوی شهوتے من

شروع کردم به خوردن
بعد اینکه سیر شدم جمععش کردم
ظرفا رو شستم
صدا زنگ گوشیم امد
شماره ناشناس بود
برداشتم

-سلام

-سلام شما

-دانیالم

لعنی گوشی رو محکم کوبیدم به دیوار همش دانیال همه جا دانیال

دانشجوی شهوتے من, [16:27 22.02.17]

پارت 152

گلدونی که رو میز بود رو برداشتم
پرت کردم سمت دیوار چند تا تیکه شد
برگه ازمایشو پاره کردم
نشستم رو مبل اشکام دونه دونه ریختن

دانشجوی شهوتے من

سرم داشت منجر می شد

رو مبل دراز کشیدم

چشمو بستم

به زور خوابم برد

په پسر مو قرمز نشسته بود بین منو دانیال یکی داشت از مون عکس می گرفت

دانیال با خنده نگام میکرد

بعد همه جا سیاه شد

پسر بچه داشت میرت سمت یه دره

نه نزو پسرم نزو

دویدم دنبالش

اما بهش نمی رسیدم

داشت میرسید به سمت لبه دره

که یه دفعه دانیال امد گرفتش

بعد با اخم به من نگاه کرد

با ترس از خواب بیدار شدم

تمام بدنم خیس بود

تاریک بود

چراغ رو روشن کردم ساعت 5 بود

دانشجوی شهوتے من, [16:27 22.02.17]

پارت 153

دانشجوی شهوتمن

دانیال دیگه تو خوابم تنهام نمیزاره

به شکم نگاه کردم

یعنی اینی که تو شکممه همون پسره تو خوابمه

دستم و گذاشتم رو شکم

-مامانی ناراحت نباشی ها ببابای زود میاد تنهامون نمیزاره

یه نخ سیگار از تو اتاق امیر برداشتیم

رفتم تو بالکن

بعد اینکه کشیدمش تموم شد خواستم یکی دیگه بکشم که یاد کوچولو تو شکم
افتاد قطعاً سیگار برآش بده

لرز کردم رفتم تو خونه

خوابم میومد

(این روزا خوابت زیاد شده تتبّل)

به تو ربطی نداره و جدان جان

رفتم تو اتاقم همین که به تخت رسیدم خوابم برد

دانشجوی شهوتے من

[16:27 22.02.17، دانشجوی شهوتے من]

پارت 154

"امیر"

خسته رسیدم خونه
داشتم میرفتم سمت اتاقم که یه چیزی رفت تو پام

-اخ

از پام درش اوردم پام خونی شد
یه تیکه از گلدون بود به جای خالی گلدون نگاه کردم بغلش یه کاغذ پار شده
بود

کاغذ رو برداشتم جواب ازمايش بود
دو تا تیکه کاغذ رو گذاشتمن کنار هم
جوابش مثبت بود

نشستم رو زمین
بچه دانیال تو شکمشه بعد من هنوز
عاشقم و نمیتونم ازش بگذرم

خونه خیلی بهم ریخته شده بود
مشخص بود به خودشم خیلی فشار آمده

دانشجوی شهوتمن

چه جوری اون خبر بد رو به این دختر بگم

اونجا رو تمیز کردم

رفتم اتفاق

سرم که به بالش رسید خوابم برد

دانشجوی شهوتمن, [22:47 22.02.17]

پارت 155

"دریا "

یکی داشت صدام میکرد

امیر :-دریا دریا

-ها چه

-خانومی نمیخوای بلند بشی به سختی چشامو باز کردم

امیر رو دیدم

دلم برash تنگ شد بود

تنها کسی که تو دنیا داشتم امیر بود

دانشجوی شهوتے من

بغلش کردم

اولش تعجب کرد بعد اونم بغلم کرد

ازش جدا شدم

-حال نینیت چه طوره؟

سرمو انداختم پایین

-نینیم خجالت بکشی

بیا صبحونه بخور بعد بریم خرید و اسه نینیت

دانشجوی شهوتے من, [22:47 22.02.17]

پارت 156

از رفتار امیر تعجب کردم

صبحونه رو که خوردیم

امیر گفت

-برو حاضر شو بریم خرید

-زود نی

دانشجوی شهوتمن

-نه ساعت 11

-نه منظورم اینه که من تازه 3 هفته

نمیدونم بچه دختر یا پسر

-اشکالی نداره لباس نوزاد که دخترونه و پسرونه نداره

یه لباس سفید بالا ناف با یه شلوار لی پوشیدم

-بریم من حاظرم

سوار ماشین شدیم

دمه یه پاساژ بزرگ نگه داشت

رفتیم تو

همه مغازه‌هاش واسه بچه‌ها بود

یه خرس گنده قهوه‌ای دیدم دست امیر و کشیدم

- اینو بریم بخریمش

امیر خنده

-تو امدى برای بچت و سایل بازی بخری ن خودت

دانشجوی شهوتمن

-هر هر خودتو مسخره کن

پشتمو کردم بهش رفتم سمت مغازه
امیر دنبلام آمد دستمو گرفت
خواستم دستم و از دستش در بیارم که نراشت

دانشجوی شهوتمن, [22:47 22.02.17]

پارت 157

-ببخشید

رفتیم تو مغازه
خرسه رو خریدیم
رفتیم تو لباس فروشی
کلی لباس کوچولو با رنگای مختلف خریدم بعد کفشو کلی و سایل بازی خریدم
البته پول همشو امیر داد

رفتیم تو یه رستوران امیر میگو سفارش داد
منم میگو خوردم مزش خوب بود
بعد اینکه ناهارمون رو خوردیم رفتیم خونه
وسایلو امیر آورد بالا

دانشجوی شهوتمن

امیر:- کمک نمیخوای

-تیکه ننداز از خداتم باشه وسائل بچه منو میاری بالا

پاد دانیال افتادم

نشستم رو مبل

-امیر او نا رو گذاشتی میای کارت دارم

-باشه

امیر بعد 5 دقیقه آمد

-کارمن چی شد

-کار چی ؟

-دانیال

-الان بگم

-آره بگو

-خب ..

دانشجوی شهوتمن

دانشجوی شهوتمن، [13:41 23.02.17]

پارت 158

-بگو دیگه

-باشه آروم باش دانیال ازدواج کرده

شک بدی بهم وارد شد
همین طور خیره امیر رو نگاه میکردم

-نه دروغ میگی

امیر رفت اتفاقش بعد با چندتا عکس برگشت
عکسا رو که نگاه کردم دنیا رو سرم خراب شد
دانیال لباس دامادی تنش بود
یه دختر تو لباس سفید عروس بغلش بود دختر سفید بود
قیافش خوب بود چشمаш تویی بود

-لعنتم مگه من چیم از این دختر کم تره

-نه دروغ میگی دانیال ازدواج نکرده

دانشجوی شهوتمن

دستامو مشت کرد

زدم تو سینه امیر

-دروغ نگو

دانیال ازدواج نکرده

اون فقط برا منه

اشکام صورتمو خیس کرده بود

امیر سعی داشت اروم کنه

بعد 10 دقیقه خسته شدم نشستم رو زمین عکسا رو پاره کردم

دانیال لعنتی چرا آخه من به بچت چی بگم

دانشجوی شهوتمن, [13:41 23.02.17]

پارت 159

امیر برآم آب آورد دستشو پس زدم

آب دیگه حال منو خوب نمی کنه

خیر به زمین رو به روم نگاه میکردم

چرا آخه

اگه میدیدمش فقط اینو ازش می پرسیدم

-امیر-

دانشجوی شهوتے من

-جام

-کی ازدواج کرده

کارت عروسیشو داد دستم

دانیال و مهتاب

ھے مہتاب شباش شدھ

تاریخ عروسیشون واسه 2 روز پیش بود

مثل دیونہ ھا میخنبدیم

-دریا آروم باش

-ارومم اروم شمارشو تونستی گیر بیاری

-آرھ

-بدھ

-شرط دارھ

دانشجوی شهوتمن

دیگه حالم از این شرطا داشت بهم میخورد

-باشه بده

-نباید بهش بگی ازش حامله ای

-چرا

دانشجوی شهوتمن, [13:41 23.02.17]

پارت 160

-اگه بدونه بچت رو ازت میگیره

بلند خنديدم

امير با تعجب نگام کرد

-اون اصلا زیر بار نمی ره بچه اونه چه بر سه بخواه بگيرش

امير گوشی خودشو داد بهم

-با اين زنگ بزن بعد سيمكارتشو ميندازم دور که دیگه زنگ نزن

دانشجوی شهوتے من

خودش رفت بیرون

اون شماره که سیو شده بود دانیال رو گرفتم

دفعه اول جواب نداد

یه بار دیگه زنگ زدم

بعد ۳تا بوق جواب داد

صدا خواب آلودش پیچید تو گوشی

چقدر دل تنگ صدایش بودم

دانیال : -الو

دانشجوی شهوتے من



عکس مهتاب

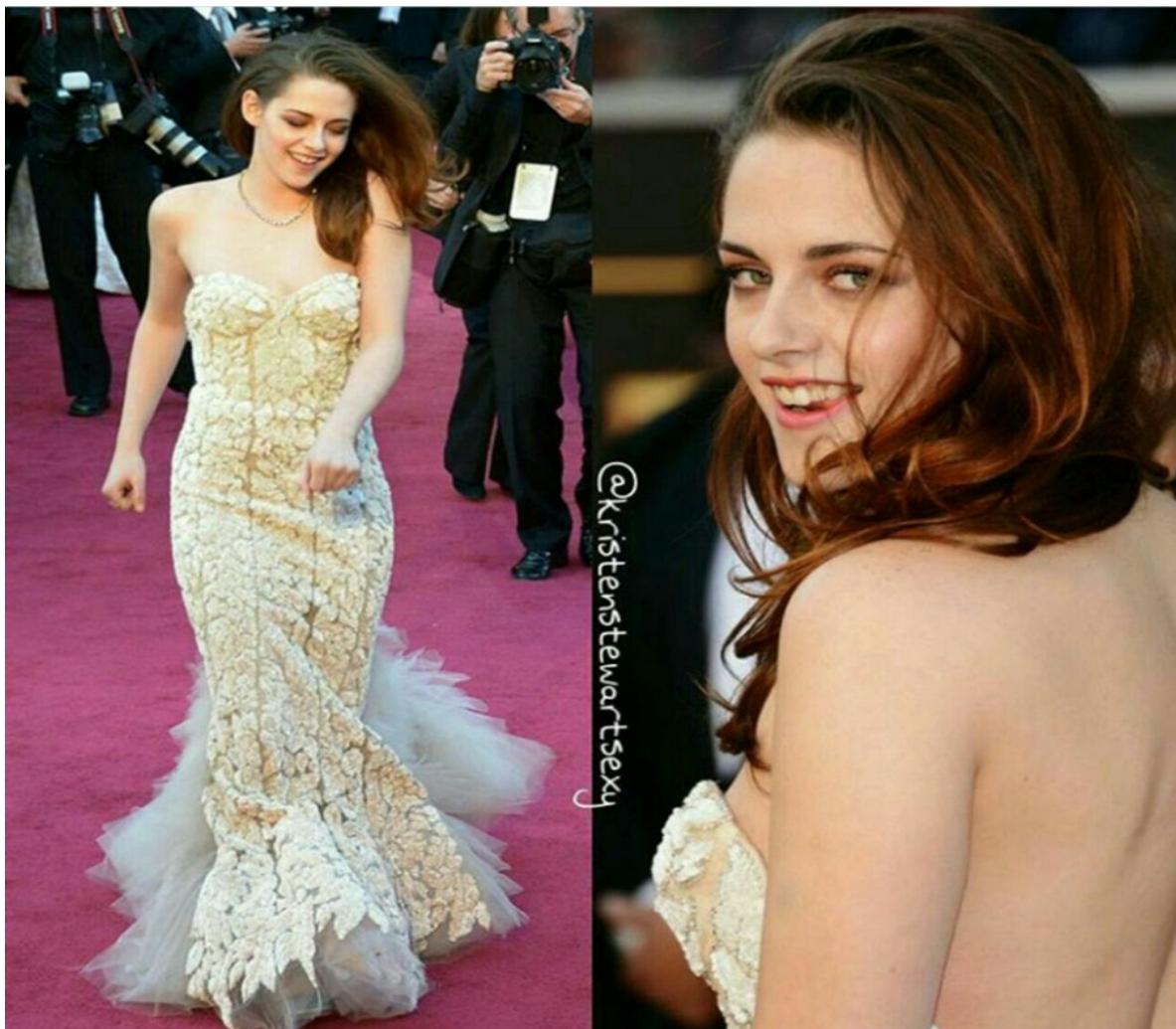
عکس دامادی دانیال

دانشجوی شهوتے من



عکس عروسی مهتاب

دانشجوی شهوتمن



دریا

دانشجوی شهوتمن



عروسوی دریا

دانشجوی شہوتے من



دانشجوی شهوتمن

دانشجوی شهوتمن, [02:20 24.02.17]

پارت 161

-عروسيت مبارک

بعد 5 دقيقه گفت

-دریا؟

-جانم عشم داماد شدنت مبارک

زدم زیر گریه اشکام همین طور می ریخت

-گریه نکن

-خدافظ برای همیشه

-قطع نکن دریا گوش کن

گوشی رو قطع کردم
سیمکارتشو در آوردم شکوندم

دانشجوی شهوتے من

همین که صداشو شنیدم برام کافی بود

بی جون رو مبل دراز کشیدم

به شکم خیره شدم

از بابایی ناراحت نشیا اونم دلش واس ما تنگه

امیر آمد تو

دانشجوی شهوتے من, [02:20 24.02.17]

پارت 162

- صحبت کردی باهاش

- آره مرسی

گوشی رو گرفتم سمتش

- شام چی میخوری سفارش بدم

- هیچی

رفتم سمت اتاقم

- دریا تو باید حواسیت به خودت نیست به بچت باشه بخار اون یه چیزی بخور

دانشجوی شهوتمن

-نمی خورم

مثل بچه ها لج کرده بودم نمیدونم با کی
خوابیدم رو تخت چشامو بستم

دانشجوی شهوتمن, [02:20 24.02.17]

پارت 163

با نوری که تو صورتم میخورد چشامو باز کرد
رفتم سمت پنجره پرده رو کشیدم
لعنی ریدی تو خواب

ساعت 11 بود

چقدر خوابیده بودم
رفتم تو اشیزخونه
امیر داشت صبحونه میخورد

-نامرد چرا منو بیدار نکردی

-خواستم کوچولو خوب استراحت کنه
بعد اینکه صبحونه خوردیم با امیر رفتیم تلوزیون ببینیم
روزا چقدر تکراری شده

امیر:- با چه اسمی میخوای واس بچت شناسنامه بگیری

دانشجوی شهوتے من

ضربه بدی بهم وارد شد کی میخواست و اس بچم پدری کنه دوست ندارم بهش
بگن حرومزاده

باز اشکام صورتمو خیس کردن

-این روزا خیلی دل نازک شدی
گریه نکن دریا لطفا من یه راه حلی دارم

-بگو

-اول اشکاتو پاک کن

اشکامو پاک کردم بهش خیره شدم

-من با اسم خودم بر اش شناسنامه میگرم

-چه طوری بچه من پدر میخواست یه اسم تو شناسنامه کافی نیست

دانشجوی شهوتے من, [02:20 24.02.17]

پارت 164

-با من ازدواج کن

دانشجوی شهوتے من

شکه به امیر نگاه کردم

-نه-

-آینده بچتو میسازی من انقدرم بد نیستم دریا

دو دل بودم من نمیتونستم دانیال رو فراموش کنم بچشم نمیخواستم بی پدر بزرگ
بشه

وقتی دانیال به راحتی فراموشم کرد پس منم میتونم

-باشه-

-دو روز دیگه یه عروسی تو اینجا می گیریم

-چی!!!!!! چرا انقدر زود

-اگه دیرتر بگیرم شکمت مشخص میشه من میخوام همه فکر کن بچه منه

فکرشو هم نمی کردم امیر آنقدر بهم کمک کنه

دانشجوی شهوتے من, [02:20 24.02.17]

پارت 165

دانشجوی شهوتے من

2 روز بعد

این دو روز مثل برق و باد گذشت
زیر دست آرایشگر داشتم جون میدادم
هی موہام رو مشکید

-اخ-

- تكون نخور خانومی

نفسمو با صدا دادم بیرون
بلاخره از زیر دست اریشگر امدم بیرون
یه لباس سفید پر طرح پوشیدم دو طرفش بند داشت
یه تورم به پشت موہام بسته بود
موہام رو ساده درست کرده بود
امیر امد دنیالم
نشستیم تو ماشین
امیر زل زده بود به من نگام میکرد

- هی امیر جلو تو بین الان تصادف میکنیم

زود جلو شو نگاه کرد که دید خیابون خلوته
چپ چپ نگام کرد

دانشجوی شهوتمن

یه لبخند بزرگ زدم
به لباساش نگاه کردم
یه کت و شلوار مشکی با یه کروات مشکی
انگار نه انگار عروسیشه
رسیدیم تالار همه دست میزدن همشون فامیلای یا دوستای امیر بودن

دانشجوی شهوتمن, [02:20 24.02.17]

پارت 166

رفتیم نشستیم تو جایگاه عروسو و داماد خیلی ها امدن تبریک گفتن
عاقد امد
استرس گرقتم
شروع به خوندن کرد

-سرکار خانم دریا پور ساعی آیا وکیلم شمارا به عقد..

بقیشو دیگه نشنیدم
داشتم چی کار میکردم
امیر و دوست نداشتم ولی ازش بدلم نمی امد
واس لج بازی با دانیال یا بخارتر آینده بچم داشتم این کارو میکرد
اگه امیر از من توقعی داشته باشه چی من اصلا نمی تونم باهاش رابطه داشته باشم
دلم میخواست بگم نه
با زبونم لمبو تر کردم

دانشجوی شهوتمن

آروم گفتم

-بله-

بعد امیر گفت:- بله

بعد 6 ساعت که به زور گذشت رقتیم خونه

دانشجوی شهوتمن, [02:26 24.02.17]

[Photo]

عروسوی دریا 

دانشجوی شهوتمن, [03:29 25.02.17]

پارت 167

رفتم تو اتاقم زودتر میخواستم از شر این لباس عروس راحت بشم زیپشو
کشیدم ولی باز نمی شد

-امیر-

-جانم-

امد تو اتاق

دانشجوی شهوتمن

-میشه زیپشو باز کنی
زیپشو باز کرد لباس از تن نیفتاد : /

خخخخ
چون بند داشت
امیر همین طور پشتم و ایساده بود

-مرسى میشه بری

دستشو دور کرم حلقه کرد
برم گردونند

صورتش و نزدیک صورتم کرد
لباس داشت به لبام میخورد که کشیدم عقب

دانشجوی شهوتمن, [03:30 25.02.17]
پارت 168

-بین امیر من فقط بخاطر این بچه باهات ازدواج کردم خودت میدونی هنوز
دلم پیشه دانیاله نمیتونم باهات رابطه داشته باشم

امیر پشتش رو کرد بهم زود از اتاق رفت بیرون
لباسو از تن در اوردم
رفتم حموم

دانشجوی شهوتے من

10 دقیقه بعد ادم بیرون

تو تخت دراز کشیدم

آنقدر خسته بودم که زود خوابم برد

باز با نوری که میخورد تو صورتم بیدار شدم

-لامصب کی این پرده ها رو می کشه

رفتم بیرون

امیر رو کانپه خوابیده بود

هنوز لباساشو عوض نکرد بود

یه جا سیگاری پر سیگارم بغلش بود

صبحونه حاضر کردم

-امیر امیر

دانشجوی شهوتے من, [03:30 25.02.17]

پارت 169

-ها

پاشو صبحونه

-باشه

دانشجوی شهوتمن

صبحونشو که خورد رفت حموم

درکش میکردم

دیشب شاید بهترین شب تو زندگیش باید بود ولی خوب این طوری نشد

رفتم تلوزیون ببینم

امیر داشت میرفت بیرون

-کجا

-شرکت

-میخوای تنهام بزاری

-دیشب که شب زفافت نبود که حالت بد بشه

کنترول تلوزیون رو پرت کردم سمتش

درو بست رفت بیرون

لجن به من تیکه میندازه میخواستی نگیری

دانشجوی شهوتمن, [03:30 25.02.17]

پارت 170

دانشجوی شهوتے من

تا شب تلوزیون دیدم

صدا در آمد

امیر بود

-سلام شام چی داریم

-سلام هیچی

قیافه امیر داغون شد

-پس از صبح چی کار کردی

-هیچی

-نهار چی خورده

-هیچی

-انقدر از صبح چیپس و پفک خورده بودم که سیر بودم

- شام چی میخوری سفارش بدم

دانشجوی شهوتے من

-هیچی

امیر بد نگام کرد رفت تو اتاقش
بعد 10 دقیقه زنگ درو زدن
امیر آمد باز کرد
دستش 2 تا پیتزا بود

-بیا شام

رفتم تو آشپزخونه
امم پیتزا
شروع به خوردن کردم بعد 5 دقیقه تموم کرد

نگام به امیر افتاد

دانشجوی شهوتے من, [03:31 25.02.17]
پارت 171

-چیه ؟

-خوبه سیر بودی

دانشجوی شهوتمن

-من خودم سیر بودم ولی ننینم گشنه بود

رفتم اتاقم تو تخت دراز کشیدم
خوابم نمیرد هی از این پهلو به اون پهلو میکردم

خسته شدم نشستم
یاد لواشک های که امروز تلوزیون تبلیغ میکرد افتادم

دهنم آب افتاد

خیلی دلم میخواست

(بخواب دیونه دیره فردا صبح)

نه الان میخوام وجی جون

چی کار کنم تنها یی که نمیتونم برم بیرون

آها امیر

دانشجوی شهوتمن, [03:31 25.02.17]

پارت 172

دانشجوی شهوتے من

رفتم تو اتفاقش

خواب بود

تكونش دادم

-امیر امیر بلند شو

با شتاب بیدار شد

-چیه حالت بدھ

-ن-

-پس چیته؟

-دلم لواشک میخواهد

امیر یه طوری نگام کرد که از صدتا فوش بدتر بود

-الان

-آره

دانشجوی شهوتے من

-میشه فردا بگیرم

-ن الان

به زور بلند شد رفت لباسشو پوشید
منم باهاش رفتم
سوار ماشین شد
همه مغازه ها بسته بود

-چرا همشون بستن

-ببخشید که ساعت 2 شب

چپ چپ نگاش کردم
امیر انقدر گشت تا یه فروشگاه پیدا کرد

دانشجوی شهوتے من, [14:27 26.02.17]

پارت 173

-بیا پایین دیگه

-نه خودت بگیر

دانشجوی شهوتے من

امیر رفت بعد 20 دقیقه امد

چهارتا کیسه دستش بود

اونا رو گذاشت عقب

-پس لواشک چی شد

لواشک رو گرفت سمتم

-مرسى

بازش کردم شروع به خوردن

خیلی خوب بود

یادم رفت به امیر تعارف کنم

-بیا

لواشکو گرفتم سمتش

-نه نمی خورم

-به درک نخور

دانشجوی شهوتمن

امیر شکه نگام کرد

لواشک رو که تموم کردم رسیدیم خونه

امیر زود رفت اتفاقش

داخل کیسه ها رو نگاه کردم همش خوراکی بود

-ایول دمت گرم امیر

دانشجوی شهوتمن, [14:27 26.02.17]

پارت 174

رفتم تو اتفاقش که ازش تشکر کنم که دیدم خوابش برده

رفتم تو اتفاقم چشامو بستم بعد 5 دقیقه خوابم برد

" 8 ماه بعد "

چشامو باز کردم

الآن نزدیک 9 ماهم بود

شکم خیلی گنده شده بود

(شبیه هیولا شدی خودت خبر نداری)

خو و جی جون مثله اینکه دخترم توشه ها

دانشجوی شهوتے من

خیلی دوست دارم شبیه دانیال بشه

بدبخت امیر رو این چند وقت انقدر اذیت کردم به گوه خوردن افتاد که منو
گرفته خخ

دخترم یه لگد زد که نشستم رو تخت

-پدر سگ دردم گرفت چرا لگد میزنى

امیر امد تو اناق

-با خودتم درگیری ها

-خفه

-باشه باشه

-چه پسر خوبی

-امیدوارم دخترم مثل من با ادب بشه نه مثل تو بی ادب

حس بدی بهم دست داد از اینکه امیر پدرش باشه
ولی خوب امیر توی این 9ماه اصلا نزدیکم نشده بود

دانشجوی شهوتے من, [14:27 26.02.17]

دانشجوی شهوتمن

مرد خوبی بود خوبیشو ثابت کرده بود
یه درد بدی رو تو شکم احساس کردم
صورتم جمع شد

-حالت بد

-آره

-ولی 2 هفته دیگه وقت زایمانته

-میدونم

یه فکری زد به سرم

جیغ کشیدم

-فک کنم بچه میخواهد بیاد دنیا

امیر حول کرده بود
رنگش پرید

-چی کار کنم ؟

دانشجوی شهوتمن

بغلم کرد

گذاشتم تو ماشین

داشت ماشین رو روشن میکرد که گفتم

-شوخی کرد

بعدم زدم زیر خنده

دانشجوی شهوتمن, [18:10 28.02.17]

پارت 176

امیر خیلی بد نگام میکرد

-اصلًا شوخی خوبی نبود دریا تو چند وقت دیگه مادر میشی باید یکم اخلاقتو
بهتر کنی

هیچی از حرفای امیر نمی فهمیدم

درد بدی تو شکمم پیچید

دوبار جیغ کشیدم

-من دیگه گول نمی خورم

به زور گفتم :-امیر حالم بده

دانشجوی شهوتمن

امیر که دید رنگ و روم پرید ماشین رو روشن کرد
حالم خیلی بد بود هر لحظه دردم بیشتر میشد
بعد 10 دقیقه رسیدیم بیمارستان
امیر رفت با یه تخت و پرستار برگشت
امیر من وگذاشت رو تخت
بردنم تو یه اتاق
بی هوشم کردن
کم کم همه چی تار بعد سیاه شد

چشامو به سختی باز کردم
امیر رو صندلی بغلم خوابش برد بود
صدا گریه امد
به سختی نشستم درد بدی تو بدنم پیچید

دانشجوی شهوتمن, [18:10 28.02.17]

پارت 177

تخت کوچک بغلم رو نگاه کردم
یه نوزدار خیلی کوچیک با موهای نارنجی توش بود چشاش توسی درشت بود
با تعجب نگام می کرد
باز زد زیر گریه

دانشجوی شهوتمن

خواستم از تخت بلند شم که یه درد بدی تو دستم پچید

سوزن سرم تو دستم بود

کشیدمش بیرون

خون امد

جاش خیلی می سوخت

امیر از صدای بچه بیدار شد

همین طور هنگ منو نگاه میکرد

-دستتو تو چی کار کردی ؟

یه دستمال بهم داد

خون رو دستم و پاک کردم

-میشه بچه رو بدی

-الان ؟

-آره

امیر بچه رو گذاشت تو بعلم

بچه ساکت شد با چشای درشتش منو نگاه میکرد

دلم میخواست بخورمش

لپاش رو فشار دادم

دانشجوی شهوتمن

باز گریه کرد

-مگه مرض داری ؟

-به تو چه بچه خودمه هر کاری دلم بخواه باهاش میکنم

دانشجوی شهوتمن, [18:10 28.02.17]

پارت 178

قیافه امیر دیدنی بود

-باشه فقط نکشیش

وای واقعن من اینو زایدم

(ن پ امیر زایده)

آه وجی ریدی تو احساسم

بچه همین طور گریه میکرد

اعصابم داغون شد

-چی کار کنم

-تو مادری از من می پرسی

دانشجوی شهوتے من

-بگو پرستار بیاد

-باشه

امیر رفت با یه پرستار برگشت

پرستار :-چی شد

-همش گریه میکنه چی کار کنم

پرستار یه جوری نگام کرد مثل این نفهمایما

-باید بهش شیر بدی

!!! -چی

-چرا داد میزنى خانومى

-حالا نمیشه شیر خشک بخوره

-نه

دانشجوی شهوتمن

پرستار امد سمتم لباسم رو داد بالا

خواست سوتینم رو باز بکنه ک چشمم به امیر افتاد

-هی امیر به چی زل زدی برو بیرون

امیر زود رفت بیرون

دانشجوی شهوتمن، [01:26 01.10.17]

پارت 179

پرستار سینم و گذاشت تو دهن بچه

وقتی بچه میک زد یه طوری شدم

حالم بد شد

خواستم سینم و از دهنش در بیارم که پرستار نداشت

کم کم عادت کردم

پرستار رفت بیرون

بچه که سیر شد سینم و از دهنش اوردم بیرون

خوابش برد بود

گذاشتم تو تخت خودش نگامو ازش گرفتم

در اتاق باز شد

-اجازه هست بیام تو

(اوہ چه با ادب شده)

دانشجوی شهوتمن

منم خیلی شیک ریدم بهش

-نه-

قیافش دیدی شده بود

-چرا-

-چون میخوام بخوابم

-یعنی من مزاحم

-یه جورایی

-دستت در دنکنه دیگه دریا خانم

-سرت درد نکنه

دانشجوی شهوتمن, [01:26 01.10.17]

پارت 180

دیدم داره میره از در بیرون

دانشجوی شهوتے من

-شوخی کردم بابا بیا تو

امد تو نشست رو صندلی بغل تخت

-خب..

-خب تو کلات

-میزاری حرف بزنم

-باش بگو

-میخوام برash شناسنامه بگیرم اسمش رو میخوای چی بزاری ؟

-دنیز

-میشه یه چیز دیگه باشه ؟

-نه من 1ماه گشتم تا این اسمو پیدا کردم چرا نه ؟

-چون اصلا به اسم باباش نمیاد

خوب دنیز خیلی به دانیال میاد

گیج امیر رو نگاه کردم

دانشجوی شهوتمن

دنیز کوچولو



مجله اینترنتی ستاره
www.setare.com

دانشجوی شهوتے من

-اسم من امیره دنیز به امیر نمیخوره

-خو به درک مهم اینه که به اسم مامانش بخوره

-باشه باشه مخم رو خوردی میرم

رفت سمت تخت بچه
یه لبخند بزرگ زد
انگار بچه خودشه
در و باز کرد خواست بره بیرون دادزدم

-امیر

امیر برگشت سمتم

-چرا داد میزنى بچه بیدار میشه

یه نگاه به بچه انداختم

دانشجوی شهوتے من, [01:26 01.10.17]

دانشجوی شهوتے من

خواب بود

-حواله نبود

-خب چی کارم داشتی

-کی مرخص میشم

-روز دیگه

-اوکی حالا میتونی بری

امیر رفت بیرون

سعی کردم بخوابم ولی خوابم نبرد

کلافه شدم

نشستم رو تخت

فاز این دکتره چیه من خوبم چرا نمیزاره برم

چیکار کنم حالا

آها دنیز

رفتم سمت تختش

انقدر ناز خوابید بود

دلم نمی خواست بیدارش کنم

دانشجوی شهوتمن

ولی من خبیث تر از این حرف‌ها بودم

-دنیز زر دنی

یاد دانیال افتادم

کجای دخترت و ببینی

با انگشتمن دماغشو لمس کردم

چشم‌اشو باز کرد

چند بار پلک زد

بعد منو نگاه کرد

کلشو کج کرد

قرمز شد

ترسیدم

دانشجوی شهوتمن، [01:26 01.10.17]

پارت 182

خواستم برم بیرون به پرستار بگم که

دوباره سفید شد

-او فف مردمو زنده شدم چرا این طوری شدی بچه

گرفتمش تو بغلم

بوش خیلی خوب بود مثل بو تن دانیال

گذاشتمش رو تخت خودم نشستم رو تخت

دانشجوی شهوتے من

خب حالا با تو چیکار کنیم و رو جک
لپاشو فشار دادم زبونشو آورد بیرون

-ای جونم چقدر تو کو چیکی

لپشو بوسیدم

-تو چرا اصلا نمی خندی

دستمو گذاشتم جلو چشم بعد برداشت
نگاش کردم نخنید هیچ یه طوری نگام میکرد انگار میخواست بگه خدایا این
چه ننه چفتی بود بهم دادی

دانشجوی شهوتے من, [01:26 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 183

همین طور خیره بهش نگاه میکردم که زد زیر گریه

-باز گشته چقدر میخوری من می میرم این طوری که

لباسم رو دادم بالا
ولی دنیز نمی خورد

دانشجوی شهوتمن

لباسم رو کشید پایین

گریش قطع شده

انگشتش رو گذاشت دهنش

انگشتش رو آوردم

-پستونکش کجاس پس

گشتم نبود

(نگرد نیس)

زنگ زدم امیر

-بله

-امیر پستونک نداره

-میخرم براش

-کجای

-دارو خونه

-اوک کی میای

دانشجوی شهوتمن

-دیگه دیقه 10-

-میشه با دکترم صحبت کنی

-چرا حالت بدہ دریا ؟

-نه میخوام امروز بریم خونه

-باشے بای

-باشے بای

گوشی رو قطع کردم
نشستم رو تخت به دنیز ذل زدم
اونم منو نگاه میکرد
دستو پا میزد

دانشجوی شهوتمن, [01:26 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 184

با صدا در اتاق سرم و چرخوندم

امیر بود

دانشجوی شهوتے من

-سلام

-سلام بپوش میتونیم بریم خونه

-ایول

امیر بچه رو بغل کرد
منم رفتم لباس پوشیدم

-بریم

سوار ماشین شدیم
بعد 20 دقیقه رسیدم
دنیز خوابش برده بود
اینو کجا بخوابونم
هنوز برash اتاق آماده نکره بودم

-امیر

-جان

رفتیم تو ساختمون

دانشجوی شهوتے من

-دنیز و کجا بخوابونم؟

-تو اتفاقش

-چی

-بیا

در اتاق مهمون رو باز کرد با دیدن اون اتاق صورتی پر اسباب بازی که با سلیقه زیاد چیده شده بود دهنم باز موند

دانشجوی شهوتے من, [01:26 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسان]

پارت 185

پریدم بغل امیرو لپشو بوس کردم

-وایی مرسی امیر

نگام به چشمایه متعجب امیر افتادشت تازه فهمیدم چیکار کردم سریع ازش
جاداشدم

-اوام ببخشید حواسم نبود

دانشجوی شهوتے من

چشمایه امیر مهریون شد
اشکالی نداره حالا برو دختر گلمو بزار تو تختش
از لفظ دخترم خوش نیومد اما چیزی نگفتم اوں این همه زحمت کشیده بود
دنیزو گذاشتم تو تختش با امیر از اتاق امدیم بیرون

-گشتند نی؟

-نج میرم حموم بو بیمارستان میدم

-باش منم میرم یکم استراحت کنم

-اوکی

رفتم تو حموم یه دوش یه ربعة گرفتم ادم بیرون نگران دنیز بودم بیدار بشه
گریه کنه

(چه مادر مسولیت پذیری)

-پ چی فکر کردی

دانشجوی شهوتے من, [01:26 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

دانشجوی شهوتمن

لباس پوشیدم رفتم اتاق دنیز بیدار شده بود پ چرا صداش در نیومد :/
(همه مثله بچگیا توکه کولی نیستن)

-به نکته خوبی اشاره کردی و جی جون

دنیزو بلند کردم بوش کردم بو بیمارستان میداد
رفتم سمت کمد اوه. پرش لباس بچه بود از نوزاد یه روزه تا بچه ده سال با
ذوق یه پیراهن نارنجی برداشتم با پاپوش سفید یه هدسفیدم برداشتم ای جان چی
بشه دخلم
لباسارو تنش کردم

-ای ماماننن فدات بشههه

شروع به خنده کرد

-خوش خنده کی بودی

دنیزو بغل کردم رفتم تو اشپزخونه در یخچالو باز کردم
هیچی تو ش نبود دنیز همینجوری به پخچال نگاه میکردم

-دخی جونم الان میریم امیرو بلند میکنیم میریم خرید

دانشجوی شہوتے من

در اتاق امیرو باز کردم

(ماشala در زدنم که بلد نیستی شاید داشت لباس عوض میکرد)

-من بچم اندازه تو و جی جون دست از سرم بردار

امیر :-چی شده دریا چرا وسط اتاق خشکت زده؟

دانشجوی شہوتے من, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 187

-کی من؟

-پ ن پ من

-اهان میخواستم بگم یخچال تار عنکبوت بسته

-چی؟

-خنگه میگم یخچال خالیه

-اهان اماده شو بریم خرید

دانشجوی شهوتمن

-باشه

رفتم سمت اتاقم مانتو مشکی با شلوار جین مشکی با شال خاکستری و اسه دنیز
هم سرتا پانارنجی پوشیدمش
(از بس و اسه پچت نارنجی پوشیدی شبیه پرتفال شده)

- وجی جون میخوام با موهاش ست باشه

بیخیال ادامه بحثم با وجی جون شدم و رضایت دادم که برم امیرکه رو کانایه
نشسته بود و تو عالم دیگه ای بود اروم رفتم پشت امیر ایستادم و با صدای بلند
گفتم

-پخخخخخ

امیر دومتر پرید تو هوا و دنیز هم زدزیر گریه ای وای اصلا حواسم به دنیز
نبود

تکونش میدادم و سعی کردم اروم مش کنم اما بی فایده بود امیر او مدسمتم و دنیزو
گرفت تو بغلش که اروم شد جل جالب یعنی اینقد امیر و دوست داره

(میخوای از داشتن مامان خل و چل خوشحال باشه)

دانشجوی شهوتمن, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوتمند

خفه و جی جون دحملم از خداشم باشه من مامانش مامان به این نازی کی داشته؟
(خودشیفتہ تراز توکی دیده؟)

بچه بیچاره از دست تو به امیر پنا برده بعدش میگه از خداشم باشه عجب‌الا!

ایشش اصلا بچم از سر ذوق تا منو میبینه گریه میکنه به تو چه

(شتنت چه چیزا)

با امیر به سمت در رفتم و من کفسای خاکستریمو پوشیدم که تیپ کامل شد

-دریا بریم رستوران بعدش خرید؟

-وای اره رودهام به جون هم افتادن
امیر جلوی یه رستوران که غذای ایرانی داشت که بیشتر هم توریستا چتر شده
بودن و خیلی هم شبک بود نگه داشت

-ایول عجب جایی

-مگه من تورو جای بدم میارم

-یجوری میگی انگار هر روز بیرون بودم

دانشجوی شهوتمن

با هم وارد رستوران شدیم چه شلوغ بود به سمت یه میز خالی رفتیم که بعد
دو دقیقه گارسون با منو اومد بعد از خوش امد گویی منو هارو به دستمون داد
من کباب کوبیده با خورشت آلو سفارش دادم

امیر:- نترکی

-وا گشنمه خوب

-نمیگم که نخور میگم نترکی

- نه مواظیم

-یه وقت کم نیاری

-نه

دید اگ بحثو ادامه بده تا فردا اینجا یم ول کرد
بعداز خوردن غذا و تصفیه حساب از رستوران امدیم بیرون و برای خرید رفتیم
یه فروشگاه بزرگ

دانشجوی شهوتمن, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوتے من

عجب جایی بود همه چیز داخلش گیر میو مددنیز و دادم دست امیر
خوندم با سبد فروشگاهی به سمت قفسه ها رفتم

از همون اول از هر چیز که دست امد یکی برداشتم سبد کاملا پرشد رفتم سمت فروشندۀ که یک خانم بود رفتم واژش خواستم سبدو نگه داره تا بقیه خریدمو انجام بدم اونم باکمال تعجب قبول کرد به سمت سبد رفتم ویکی دیگرو برداشتمنم پر کردم که چشم به امیر خورد که گوشۀ ای از فروشگاه نشسته بودو با دنیز بازی میکرد فکر کنم سنگینیه نگاهمو حس کرد که با تعجب به سمت اومد

- دریا قحطی قراره پیاد یا مهمونیه ؟

تو خونت چیزی از قحطی کم نداره

- از دست تو باشه بريم ايارو حساب کنيم بريم خونه من خستم

بیچاره خبر نداشت هنوز یه سبد دیگه هم هست
باهم به سمت فروشنده رفتیم که بازم با چشمای از حدقه در او مده نگاه مون
میکرد وقتی اون سبد هم نشون امیر دادم که هر دو شونو حساب کنه با صدای
بلند گفت

- دریا

-چته چرا داد میزني همه دارن نگاه میکنن

دانشجوی شهوتمند

- اخه اینا چیه خریدی

- مشخصه و سایل مورد نیاز

- چدرم که موردنیازن خلال دندون، دستمال کاغذی، لواشک، پاستیل... اینا
کجاشون موردنیازه اخه

- مورد نیاز منه خب

- من که حریف زبونت نمیشم باشه بابا دنیزو بگیرتا منم این و سایل موردنیاز تو
بیارم

ایش کشداری گفتم سویچ ماشینو گرفتم و با دحملم به سمت ماشین رفتم ده دقیقه
ای طول کشید تا امیر او مدد تو این ده دقیقه هم منم بیکار نبودم و با لپای دنیز
بازی میکردم که اخرم گریه کرد و مجبور شدم شیرش بدم

بیچاره امیر با کلی و سایل او مدد تا او مدد داخل ماشین میخواست دهن باز کنه که
فحش نثارم کنه اما حرف تو دهنش ماسید و به سینه‌ی من که دنیز داشت از ش
شیر میخور خیره شد

- هویی کجا سیر میکنی چشماتو درویش کن

- هااان؟

- هیچی میگم حرکت کن

دانشجوی شهوتے من

- اهان باشه

دانشجوی شهوتے من, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 190

ماشین که حرکت کرد رو به امیر گفتم - من بستنی میخوام

- اخه هوا سرده سرما میخورها بازار واسه بعد

- نه همین الانم میخوام

- گفتم که بعدا

مثل بچه ها پاها مو ته ماشین می کوبیدم و تند تند می گفتم بستنی دنیز هم با تعجب
نگام میکرد

(خاک تو اون سرت کن بچتم هنگیده که ننش اینقد خنگه ادم باش)

خف وجی جون بازار به کارم برسم

- بستنی بستنی بستنی بستنی

دانشجوی شهوتمن

باشه بابا برات میخرم این بچه بازیا چیه

لافرین بخر

بعد از چند مین امیر جلویه بستنی فروشی نگه داشت و با په بستنی تپل مپل
او مد توماشین

بیا بگر دریا کوچولو

- کوچولو عمه نمیگم مرسى چون وظیفته

- عجب رویی داری ها

دیگه جوابشو ندادم با بستنیم از این فیفیا بود و با لذت بهش لیس میزدم که دنیز
هم منو نگاه میکرد

- دخی مامانی تو هم دلت بستنی می خواست میخوای یکمشو تو بخوری

امیر:-دریا خر نشی بستنی بدی بچه نمیتونه بخوره براش خوب نیست

- نمیخوام میخوام بهش بدم خوب بچم دلش بستنی میخواهد

- تو بخوری انگار اونم خورده از طریق شیری که میخوره

دانشجوی شهوتمن

- امیر من شک دارم که تو قبلا متخصص کودکان نبودی

- منم شک دارم که تو مادر بچه ای زمانی که هنوز خودت بچه ای

- بچه عمه‌ههه

- باشه بابا تو بزرگ

دیگه تا خونه حرفی باهم نزدیم ساعت حدودا 9 شب بود ادمی نبودم که زود بخوابم اما از زور خستگی چشام باز نمیشد به سمت اتاقم رفتم و پتوی دنیزم با خودم بردم که کنارم بخوابه بعداز عوض کردن لباسام ولو شدم روتخت امیرم که فرستادم اتاق بغلی به بهونه اینکه دنیز کنارمه و جای تو نمیشه داشت خوابم میرفت که ...

دانشجوی شهوتمن, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from مرسانا mersana]

پارت 191

که دنیز شروع کرد به گریه کردن

اخه الان وقت گریه کردن

(اخه چلغوز بچست چه میدونه وقت چیه)

دانشجوی شهوتے من

-وجی جون تو دیگه چیزی نگو دنیز کافیه تو دیگه اضافه نشو

(چه خشن)

دنیز رو بغلش کردم
وتکونش میدادم اما اروم نشد
لباسمو دادم بالاوسینمو گذاشتم تو دهنش اما اصلا سینه رونمیگرفت
دیگه کلافه شده بودم

اهان من پوشک این پچه رونگاه نکردم

پوشکشو نگاه کردم دیدم بعله دنیز مامان خراب کاری کرده

حالا من باتو چیکار کنم؟

(وا حرفامیزنى ها خوب برو پوشکشو عوض کن خوب)

چی عمراء
بهتره به امیر بگم عوضش کنه

(خاک به اون سرت تو ننه اون پچه ای نه امیر)

دانشجوی شهوتمن

خوب نباشه بالاخره وظیفسه

دانشجوی شهوتمن, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 192

(عجب وقتایی که امیر بیچاره به دنیز میگه دخترم خانوم بهش بر میخوره ولی
اینجور موقع ها وظیفسه)

نمیخوام بگه چون بجز دانیال هیچ کس پدر این بچه نیست

با قدمای کوتاه طول اتاق خودمو و امیرو طی کردم

خواب خواب بود اما چاره چیه ؟

امیر

هوی امییرررر با توام

نخیر مثل اینکه بی فاید
یه بار تو عمرم خواستم کسیو مثل ادم بیدارکنم هااا
مثل خرسم که کپیده حتی گریه دنیزم بیدارش نمیکنه

دانشجوی شهوتے من

حالا خوبه دزد بیاد شورتی هم که پوشیده رو هم دربیارن و بدوزدن حالیش
نمیشه والا

(اخه کدوم دزد دیگه شرت میدوزده)

شاید یه دزد بدخت پیدا شد دلش شورت مارک دارخواست میدوزده که ارزو
به دل نمیره

(خخ ازدست تو دریا فکرت تاکجاها که نمیره)

بعله ما اینیم دیگه
حالا ولش کن بچم هلاک شد بهتره این چلغوزو بیدار کنم

رفتم تو اشپز خونه قالب یخ و برداشتم سه تا تیکه بزرگ یخ برداشتم

دنیزم گریه نکن الان امیر خرو بیدار میکنم فقط ببینم چجوری...

دانشجوی شهوتے من, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 193

دوباره رفتم تو اتاق امیرو بالای سرش ایستادم

دانشجوی شهوتمن

یخارو انداختم تو شلوارش تا شورتش خیس شه دزد به خیال اینکه تو شلوارش
جیش کرده ندزده همین که چند مین گذشت امیر باوحشت از خواب پرید
وشوکه اطرافشو نگاه میکره
یهو شروع کردبه بالاوپایین پریدن
وا دیونه شد یعنی

(پ ن پ داره ازت تشكر میکنه که نذاشتی شورتشو بذدن)

راست میگی ها با صدای بلند که شبیه جیغ بود گفتم

امیر یخ تو شلوارتنه

چند لحظه دنیز گریش قطع شد و با تعجب نگام کرد امیرم با بهت نگام میکرد
ویه شلوارشو کشید پایین هیین بلندی کشیدم و پشتمو کردم بهش
بعد چند دقیقه صداش او مد

امیر : اخه این چه کاری بود کردی خل شدی

رومود برگردوندم طرفش وبهش گفتم دنیز جاشو خیس کرده عوضش کن بعداز
گفتن این جمله دنیزو که در حال گریه بود گرفتم طرفش
امیر باتتعجب بهم خیره شده بود

ها چیه ؟ نگو که بلد نیستی

دانشجوی شهوتمن

بلد بودن نمیخاد منتها چرا خودت انجامش نمیدی؟

اخه چیزه خب من چندشم میشه

بیخود باید خودت بشوری صبح که من رفتم شرکت عム اینجا نیست که جای
دنیزو عوض کنه

خب من از فردا عوض میکنم امشبو انجامش بده

باشه ولی شرط داره

-پوووف باز شرط باشه زود باش بوش خفم کرد

دانشجوی شهوتمن, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 194

باید هر شب کنارم بخوابی حتی اگه قهر کردیم حق نداری جدا از من بخوابی

چی! امر دیگه

سالادونوشابه

ایششش شکلات نمکی

دانشجوی شهوت من

مگه شکلات نمکی هم داریم

اره تو زودباش دارم بیهوش میشم بو میده

شرط قبول میکنی؟

نوچ

پس خودت رحمت دنیز و بکش

بعداز گفتن حرفش به سمت تختش رفت و دوباره خوابید
حالا چیکار کنم ای تو روحت امیر پوف قبول کنم

امیر

هوم

بی ادب بگو بله

بله بگو

اووم میخواستم بگم که قبوله

دانشجوی شهوتے من

امیر روی تخت نشست و گفت

افرین دختر خوب ولی چون تو جوابت تاخیر داشتی یه شرط دیگه هم بهش
اضافه شد

امیر ررررر

جانم

زهرمار شرط دوم تو بگو

دانشجوی شهوتے من, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 195

باید منو بوس کنی اونم لبامو

این پکیو دیگه شوخی میکنی

نه اتفاقا کاملا جدی بود

په کار ازت خواستمایا

دانشجوی شهوتمن

زود باش وقت داره تموم میشه

گریه دنیزم قطع نمی شد امیر سگ شده
(دریا چته امیر شوهرته تو باید بدون شرط ببوسیش)
هیچکس بجز دانیال حق نداره بهم نزدیک شه
(دانیال که خودش زن داره)

اصلام اینجور نیست زن دانیال منم

(با کدوم مدرک)

بعض راه گلومو بسته بود با صدای گرفته رو به امیر گفت
باشه قبوله

دریا خوبی چرا صدات گرفته

نه چیزیم نیست خوبم

امیر دنیزو ازم گرفت واز اتاق بیرون رفت منم رو تخت امیر نشستم و اجازه
دادم اشکام سرازیر بشن

دانشجوی شهوتمن

خیلی نامردی دانیال این رسمش نبود چرا وابستگیمو نسبت به خودت ندیدی
همینجور اشک میریختم که
با صدای امیر دومتر پریدم هوا

چطوری میتونی شرطیو قبول کنی که دلت راضی به انجامش نیست

خوب چیکار کنم چندشم میشه دنیزو عوض کنم

هنوز دوشن داری؟

کیو میگی؟

دانشجوی شهوتمن, [01:27 01.10.17]

[Forwarded from mersana آنما]

پارت 196

خودتو به اون راه نزن میدونی که دانیالو میگم

سرمو انداختم پایین اخه چه جوابی داشتم که بدم بگم اره من اون نامرد و دوست
دارم

جواب سوال من هرچی که میخواد باشه تونباید سرتو بندازی پایین فهمیدی

دانشجوی شهوتمند

اینقدر لحنش محکم بود که سرمو بالا گرفتم

اره هنوز دوستش دارم چه فایده که اون یکی دیگر دوست داره

بین دریا بهتره فراموشش کنی

سعیمو میکنم راستی دنیزو عوض کردی

اره الانم خوابه

نگاه صورت کوچولو دنیز کردم که تو بغل دانیال خوابش برده بود بچه رو از
دانیال گرفتم و بردم تو اتاقمو خوابوندمش خودمم کنارش خوابیدم بعداز چند مین
حس کردم کسی کنارم خوابید چسامو سریع باز کردم که دیدم امیر کنارم
خوابیده

شاید از شرط دومم بگذرم ولی اولی به هیچ عنوان

صبح باصدلی گریه دنیز بیدارشدم امیر کنارم نبود بجاش یه یاداشت گذاشت
بودکه نوشه

"صبح بخیر خانوم خیالت تخت پوشاك دنیزو قبل از رفتن به شرکت عوضش
کردم "

ایول دستش در دنکه دنی بغل کردم و بهش شیر دادم
اخی دخترم صبحونه میخواست بعد از چند دیقه گوشیم زنگ خورد
ناشناس بود

دانشجوی شهوتمن

چی شماره ایرانه!!

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from mersana آنام]

پارت 197

تردید داشتم که جواب بدم اگه... اگه دنیال بود چی!

دستام میلر زیدن و جواب دادم صدای دخترونه ای تو گوشم پیچید

_الو خانوم دریا پور ساعی؟

_خودم هستم بفرمایید!

_دری خودتی نشناختی؟

صداش خیلی اشنا بود نه این که...

_الووووو

_حديث خودتی دختر

_عجب مغز فندوقیت کار کرد

دانشجوی شہوتے من

زرنزن خیلی نامردمی اخیرین باری که زنگ زدم گوشیه مبینا خاموش بود

وزدم زیر گریه و با داد باهاش حرف میزدم حس کردم حدیث هم داره گریه
میکنه

تو دیگه چرا گریه میکنی ها

دريا ببخش نميتونسنيم جوابتو بديم اخه وقتى تو سراغ دانيالوگرفتى وقتى
پيگيرى كرديم متوجه شديم اون داره بامهتاب ازدواج ميكنه باوركى نميخواستيم
اينو بهت بگيم نميخواستيم شکسته شدنتو ببینيم ببخشمون ابجي

همون موقع دنیز گریه کرد سعی داشتم ارومش کنم که صدای متعجب حديث تو
گوشم پیچید

دانشجوی شہوتے من، [01:36 01.10.17]

[اے mersana مرسانا Forwarded from]

پارت 198

دریا بچه دارشی از امیر؟

توازک جامیدونی منو امیر باهم ازدواج کردیم؟

دانشجوی شهوتمن

کار سختی نبود به زورو التماس و دروغ ادرس امیر و از دانشگاه گرفتم اخه شک داشتم که امیر از تو خبرداره وقتی او نجار فتم مامان امیر گفت با هام ازدواج کردین شماره امیر و گرفتم وقتی به اون زنگ زدم شمار تو گرفتم نگفتی صدای بچه تو و امیر بود؟

په چیز بگم قول میدی به هیچ کس نگی مخصوصا" دانیال

خیلی وقتی که دانیالو نمیبینم

پس میتونم بهت اعتماد کنم

اره بگو

این صدای بچه منو دانیاله ببابای این بچه دانیاله نه امیر

چیزی نمیبینم

چته گوشم در دگرفت

باورم نمیشه امیر هم میدونه که این بچه دانیاله؟

اره میدونه یعنی در واقع میدونست و مردی کرد و با هام ازدواج کرد که همه فکر کنن اون پدر بچه هست

دانشجوی شهوتمن

دانیال خیلی نامرده چطور تونست ترکت کنه با وجود بچت

نه.. نه دانیال نمیدونه که بچه داره چیزی بهش نگو

اخه چرا

نپرس چرا فقط بگو قول میدی چیزی نگی بهش؟

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 199

باشه قول میدم ابجی بمیرم برات چقدر سختی کشیدی

حديث خيلى سخت بود او مدم خارج بعذار مرگ پدرومادرم اون نامردا نيما هم
كشن امير كممك كرد امير بود كه نذاشت اونا منو بكشن
حسابي تنهاشده بودم كه فهميدم دانیال هم ازدواج كرد
انگار مرگمو جلو چشام ميديدم يه مرده متحرك
ولى امير خيلى مردى كرد من....

ديگه هق هقم باعث شدنتونم حرف بزنم

نمیدونم چي بهت بگم

دانشجوی شہوتے من

حتی نتونستیم جنازشو دفن کنیم

غصہ خور

خوب بگو ببینم حال فسقل خاله چطوره و اسمش چیه؟

اسمش دنیزہ

اخی خاله فداش شہ

راستی مبینا حالت خوبہ خبری ازش ندارم

.....

الو حدیث

میشنوم

میگم مبینا حالت خوبہ؟

دانشجوی شہوتے من, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from مرسانی mersana]

پارت 200

ارہ.. ارہ حالت خوبہ

دانشجوی شهوت من

بگم خدا چیکارت کنه حدیث (بامکنث) منو ترسوندی

گفتم شاید اتفاقی بر اش افتاده

نه بابا اون پوست کلفت تراز این حرفاس

خیلی دلم برآتون تنگ شده

ماهم همین طور

دنیز دوباره زدزیر گریه

ای بابا نمیدونم بچم احساسیه یا خیلی کلی بازی در میاره

حدیث من بعد به همین شمارت میزنگم دنیز داره گریه میکنه

باشه عزیزم خاله فداش شه خدافظ

خدافظ

بعداز قطع کردن دنیزو برداشتمو دورخونه میچرخوندمو

- وای چرا گریه میکنی دنیز

شیرتو هم خوردی گریه و اسه چی ؟

دانشجوی شهوتے من

پوشکشو نگاه کردم نه بابا خبری نبود
دیگه کلافه شده بودم گوشیمو برداشتمو به امیرزنگ زدم

یه بوق... دوبوق.. سه بوق

- جانم دریا؟

امیر دنیز گریه میکنه هر کاری میکنم اروم نمیشه چیکارکنم؟

امروزکار زیادی شرکت ندارم الان میام

فقط زود تا بچم هلاک نشده

باشه

بدون خدافظی قطع کردم رفتم اتاق دنیز و تو گهواره صورتی رنگش خوابوندم
پتوی مخصوص خودشم انداختم روش و گهوارشو تكون میدادم

دانشجوی شهوتے من, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 201

دانشجوی شهوتمن

یه لالایی ترکی که عاشقش بودمو از حفظ بالحن دلنشین وارام خوندم
تا اولشو خوندم دنیز اروم شد
اخی دنیزم مثل من از این لالایی خوشش میاد
حدودا 20 دقیقه بعدش دنیز خوابش برد اما دلم میخواست لالایو ادامه بدم
همینجور میخوندمو دنیزو نوازش میکردم وقتی احساس کردم حنجرم خسته شد
بلندشدم که برم دست دنیزو بوسیدم

خیلی قشنگ لالایی میخونی میدونستی

هین بلندی کشیدم اما سریع دستمو گذاشتم رو دهنم که دنیز بیدارنشه پشت
سرمو نگاه مردم که دیدم امیر بالبخند داره نگام میکنه با صدای ارومی گفتم

امیر چرا مثل جن ظاهر میشی ترسیدم

ببخشید خانوم

اشکال نداره حالابیا بریم بیرون تا بیدار نشه

باهم از اتاق دنیز او مدیم بیرون ومن در اتفاقشو بستم رفتیم سمت کانپه و روش
نشستیم

دنیز که اروم بود دلت واسم تنگ شده بود گفتی بیام اینجا

دانشجوی شهوتمن

وای نخیر قبل اومدنت داشت گریه میکرد به زور خوابوندمش ..

تو ک راس میگی

- امیر

- جانم

یه چیزی ازت میخوام واسم انجامش میدی؟

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسان]

پارت 202

تا چی باشه

اومم واسه دنیز پرستار بگیر من تنهایی نمیدونم وقتی اذیت میکنه چیکارش
کنم

باشه عزیزم هرچی تو بخوای

مرسى

دانشجوی شهوتمن

په چيز ديگه

باز چيه؟

من تالان خواب بودم و نهار نداريم

از بیرون سفارش میدم

بازم مرسی

قابل تورونداره خانوم

منم یه لبخند گنده زدم که فکر کنم ۳۲ دندونم خودشو ب نمایش گذاشت

(دری میبینم عاقل شدی امیر بہت میگه خانوم نراحت نمیشی)

وجی جون تو باز او مدى برینی تو اعصابم

با صدای امیر به خودم او مدم

دریا یادته من دیشب شرط گذاشتم لباموبوسی ولی صرف نظر کردم

اره یادمی خب که چی؟

بجاش یه شرط دیگه دارم

دانشجوی شهوتمن

اگه اینو قبول نکنی یا باید همون قبليوانجام بدی
یا اينكه پرستاربي پرستار ديگه هم پوشك هاي دنيزو خودت عوض ميكنی

- فرصت طلب

امير يه لبخند مليحی زد دلم میخواست جوری بزنم همه دندون های خوشگلش
بریزه شکمش
(او چه خشن)

ببند و جی

واسه هرکاری شرط میزاری ها

همینی که هست

حالا چه شرطی؟

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]
[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 203

باید هر شب و اسم این لالایتوبخونی

بابهت نگاش میکردم بعدش زدم زیرخنده

دانشجوی شهوتمن

چی! مگه بچه شدی؟

اره توفکرکن بچه شدم

فکر نمیکنم دیگه الان مطمئن شدم بچه ای

باید برام بخونی

باشه بابا نزن

من غلط کنم خانوم مو بزنم

برای اینکه قضیه احساسی نشه سریع گفتم

امیر من گرسنمه صبحانه هم نخوردم

از دست تو باشه ولی خودتی

چی خودم؟

هیچی

دانشجوی شهوتمن

منم دیگه پیگیری نکردم

.....
عصر بود و منم حوصلم حسابی سرریده بود

(پوشکش کن)

هههه خندیدم

(خربخنده)

بی ادب خر خودتی

(شنتت بین کی حرف از ادب میزنه)

دلم بدجور هوای مامان باباروکرده بود دوران حاملگیم چندباری رفتم
سرخاکشون اما اخرين باري که رفتم شش ماهم دنيزوداشتم از بس گريه کردم
از حال رفتم خداروشکر امير هم مثل چيز تودوران حاملگیم بهم چسبیده بود
ومنورسوند بيمارستان ديگه هم نداشت برم الانممم ميخخوووااااممم
بررررررررررررررررر

(هوی دری چته اولن مادر بچه ای این اداهاچیه دوما دوروز بیشتر نیست
زاییدی یکم خونه بمون اینجوری منم باور نمیکنم زاییدی)

-خب وقتی حالم خوبه الکی تظاهر کنم؟

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 204

(پوست کافتی دیگه)

دانشجوی شهوتے من

دیگه جواب وجی جونو ندادم

پوف پس کی این پرستار میاد؟
امیر گفت عصری حتما میاد
همون موقع زنگ خونه به صداراومد
ایولل فکر کنم پرستاره دروکه باز کردم دیدم خودشه
سریع توضیحات لازمو بھش دادمو دنیزو بھش سپردم خوددم تیپ سرتاپا مشکی
زدم
امروز باید برم سرخاک مامان و بابا دلم برآشون تنگ شده
بعد از چند مین رسیدم سه ماهی بود که به دیدنشون نیومده بودم
وقتی خوب خالی شدم رفتم سمت خونه

.....

فردا

دیگه نفس یاری نمیکرد بادکنک بادکنک
دیشب وقتی امیر رفته بود دستشویی مامانش زنگ زد که تولد شو پیش اپیش
تبریک بگه منم خبیث تراز این حرفا بھش گفتم خوابه اخه خودم میخواستم
سوپرا یزش کنم

بعد از تموم شدن کارام رفتم یه دوش گرفتم ویه لباس عروسکی زرشکی
پوشیدم

که خیلی بهم میومد مو هامم لخت اطرافم پخش کردم
حالا نوبت ارایش یه ارایش مليح کردم او مم

باید دنیزم اماده کنم رفتم اونواز کارلین(پرستار دنیز) گرفتمو خودشو فرستادم
بره خونش امم حلا و اسه دنیز لباس چه رنگی بپوشم؟

دانشجوی شهوتمن

دانشجوی شهوتمن, [01.10.17 01:36]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 205

اهان فهمیدم نارنجی

(میدونی چیه دریا تو اینقد فکر میکنی حیف میشی اخه چه وضعش هی و اسه بچه
نارنجی میپوشی)

-خب بهش میاد

بعد چند مین دنیز مم اماده شد

ساعت نزدیکای نه شب بود پوف پس این امیر کی میاد؟

همون موقع صدای ترمزماشین امیر او مد سریع رفتم پشت در مخفی شدم
بعد از چند مین صدای چرخیده شدن کیلد او مد تادر باز شد بلند گفتم

پخخخخخخخخخخخخخخ نه .. یعنی چیزه... اهان تولدت مبااااارررر ککک

چشمای امیر از شدت تعجب قد دو تا هندونه شده بود یه لب خند گنده زدم که همیه
دندونام معلوم شد

(خاک به اون سرت بکن بلد نیستی سوپرایز کنی)

دریا چرا اینجوری میکنی ترسوندی منو

خوب تولدت

دانشجوی شہوتے من

واقعا امروز تولدمه؟ مرسي عزيزم هم ترسونديمنو هم خوشحالم کردى

بعد بى مقدمه لبامو كوتاه بوسيد

جائزہ انتخاباتی

په تشکر بود

چون تولدش بود نخواستم اذیتیش کنم پس بیخیال بحث شدم

برولباستو عوض کن بیا

باشه خانوم تو این زمان که امیرافت لباساشو عوض کنه کیکو گذاشت
رومیز امیرم چند دقیقه بعد او مد پایین

به به بیان خانوم چه کرد

قابلتو نداشت

من واسش یه ساعت خوشکل خریده بودم که به دستش میومد

دریا میشه باهات صحبت کنم در مردمیه موضوع

دانشجوی شهوت من

چه موضوعی ؟

دانشجوی شهوت من, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from مرسانا mersana]

پارت 206

دریا یه چیزداره هر روز منو ازار میده

اون چیه؟

تو.. تو هنوز دانیالو دوست داری

وبهش فکر میکنی؟

خبلی سوالت سخته

بگو ذهنم درگیرش شده

سرموانداختم پایین اخه چه جوابی بهش میدادم؟

دانشجوی شهوتمن

جواب سوال من هرچی میخواست باشه اما دریای من نباید سرشو بندازه پایین
دوست ندارم هیچ وقت اینکارو کنی

حرف امیر بهم نیرو داد و سرمو گرفتم بالا
به چشماش زل زدم

اهان حالا خوب شد ببین دریا جواب من هرچی باشه من ناراحت نمیشم

میدونی چیه امیر من هنوز دلیل اینکه چرا دانیال چشماشو روی من بست
ورفت با یکی دیگه ازدواج کردونمیدونم ...نمیدونم از قلبم بیرونش کنم یا اینکه
...یا اینکه هنوز دوستش داشته باشم

شاید واسه کارش دلیل داره یاشاید با مهتاب خوشبخت تره
بعضی چیزا فراموش نشدنیں
نمیتونی فراموش کنی اماشاید بشه بهش فکر نکرد

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 207

شش سال بعد :

دانشجوی شهوتمن

پوف بالاخره این دختره صداخوشکله اعلام کرد که هوایپما فرود میاد
چه حس عجیبی دارم یه حس هیجان و خوشحالی
باورم نمیشه بعداز هفت سال او مدم ایران با صدای بچه گونه دنیز به خودم
او مدم

مامانی پس کی میرسیم

عزیزم رسیدیم کمر بندتو محکم ببند

بسنم

کمر بندنیز و چک کردم که از محکم بودنش مطمئن بشم

.....

بعداز تحویل گرفتن چمندونا به سمت تاکسی رفتیم

امیر مطمئنی مامانت اینا خونه هستن؟

اره عزیزم به یه بهونه از خونه بودنشون مطمئن شدم

دانشجوی شهوتمن

حالا حتما باید سوپرایزشون کنی

اره گلم

کاش خونه نبودن من بہت کلی میخنديم

نامرد

توبی

نه توبی

توروووو

دانشجوی شهوتمن

مامانی بابایی دارین دعوا میکنین؟

گونشو بوسیدمو و گفتم

نه عزیزم

بعداز گرفتن تاکسی امیر ادرسو داد منم از فرصت استفاده کردمو تهرانو ازنظر
میگذروندم چقدر دلم و اسه اینجاها تنگ شده بود به طوری که از دیدن خیابونا
سیر نمیشدم

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 208

بعداز کلی ترافیک بالاخره رسیدیم

پووف مردم از زور خستگی

(اخی درکت میکنم سنی از گذشته اخه)

دانشجوی شهوتے من

گونخور لطفا وجدان جون من هنوز جونم

(اخه قابل خوردن نیستی)

خفه و جی اصلا حوصلتو ندارم

(اخی کم اور دی)

بعدا بیا جوابتو میدم که نتونی سر بالا کنی

(زرشک باش تا ببینم)

حالا میبینی

امیر پول تاکسیو حساب کرد و باهم رفتیم سمت درخونه

امیر زنگو زد اما کسی جوا نداد

خخخخ ضایع شدی

همون موقع صدای مادر امیر او مد

کیه؟

دانشجوی شهوتے من

امیر با صدای ارومی گفت

حالا کی ضایع شد

بعد در جواب ماما نش گفت

ماما ن من

اقا مزاحم نشولطفا

بلند زدم زیر خنده اخی امیر بدجور ضایع شد

کجا ش خنده داره؟

همه جاش

دانشجوی شهوتے من

مامانی چرا میخندی؟

چون بابات ضایع شدخترم

امیر : نه خیرم بابا جون مامانت کلا خوش خندس

امیر دوباره با حرص زنگو فشار دادکه

دانشجوی شهوتے من, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from مرسانا mersana]

پارت 209

که ناگهان در باز شد و مردمیان سالی بادادگفت :

مرتیکه مزاحم خانم میشی

این جملش همزمان شدباکوبوندن جارودسته بلندی که دستش بود توکله
امیر بیچاره

جیغ بلندی کشیدمو بانگرانی به سمت امیر رفتم

دانشجوی شهوت من

امیر توحالت خوبه؟

فکر کنم

باعصباتیت روموطرف اون یارو که به نظر میومد با غبون باشه کرد
که یه چیزی بهش بگم
همون موقع سمیرا جون بالاخم غلیظی ظاهر شد
تا امیر و دید اخمش باز شدو با بهت نگاش میکرد
یا خدا ننه بروسلی سکته نکنه

(زبونتو گاز بگیردری)

مگه عمر این بنده خدا به زبون من بستگی داره که گازش بگیرم

(نفوذ بد نزدی عالیی میشه)

با جه

سمی جون که تازه از بهت در او مده بود به سمت امیر رفت و بغلش کرد و محکم
چلوندش

به قول معروف اشک شوق هم میریخت
اخی چه رمان تیک

دانشجوی شهوتمن

منو دنیزم اینجا هویجیم دیگه

سمی جون از بغل امیر بیرون او مدو با مهر بونی نگام می کرد

بعد به سمتم او مد

ومحکم بغلم کرد

جوری که حس کردم استخونای نازنینم پودر شدن

قربون عروس حسودم برم من

خدانکنه سمی جون این چه حرفیه

بعدار من سراغ دنیز رفت و اونم محکم بغل کردو بوسید

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from مرسانا mersana]

پارت 210

بعدار تموم شدن احساسات سمی جون مارو به داخل خونه دعوت کرد

هنوزم مثل اولین باری که او مده بودم جذابیت خودشو داشت

هه یادش بخیر کی فکر می کر دفعه بعدی که من پامومیزارم اینجا به عنوان
عروس این خانوادس

دانشجوی شهوت من

سرنوشت چه کارایی که بالدم نمیکنه

به محض اینکه به اولین مبل رسیدم خودمو پرت کردم روش پروفف حسابی
خسته شده بودم

معلومه که حسابی خسته شدین من برم شربت بیارم

بزارین من میرم سمی جون

نیازی نیست عروس گلم تو خسته ای من خودم میرم

منم دیکه تعارف نکردم
دنیز او مد پیشمو واروم گفت

مامان این خانومه کیه

این مامان بزرگته یادته باهاش چند بارتلفنی صحبت کردی

واقعا!

اره خوشگل مامان واقعا

اخ جو وووننن مامان جونیبی

دانشجوی شهوتے من

بعد دنیز بادورفت سمت اشپرخونه

اخی بچم تازه دو هزاریش افتاده

دانشجوی شهوتے من, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 211

امیر

جانم

بهتره هر چه زودتر خونه بخریم

نمیشه که هروز اینجا باشیمو مزاحم مامانت اینا شیم

نیازی به گشتمنیست من خونه از قبیل خریده بودم

فرداباهم میریم ببینش اگه پسند شد یه فروشگاه لوازم خانگی میشناسم میریمو
اونجا وسایل خونه رو میخریم

باشه مرسی

قابل خانوممو نداره

دانشجوی شهوتمن

همون موقع سمی جون بالیوانای شربت او مد

مرسی سمی جون

خواهش میکنم دریا جون

امیر : مامان راستی بابا کجاست
اخه الان 11 شبه تا الان از شرکت او مده بود

سمی : رفته اصفهان از یه پروژه بازدید کنه

سمی جون مرسی بابت شربت من میرم بخوابم

کجا بمون غذا گرم شه شامتو بخور بعد برو

نه مرسی میل ندارم بیشتر خستم تا گرسنه

باشه گلم برو تو اتاق امیر یادت هست کدومه

اره دقیقا یادمه

امیر و نگاه کردم که داشت میخدید

دانشجوی شهوتمن

درد خب تقصیر خودش بود که نگفت لخته

دنیزم بیا بریم بخواب دیر وقته

میخوام پیش مامان جون بخوابم

نه اذیتش میکنی

سمی:بزار بخوابه نوه خوشگلم اذیت نمیکنه

باشه پس شب همگی خوش

به سمت اتاق امیر رفتم در اتاقو که باز کردم دهنم از تعجب و اموند...

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from مرسانا mersana]

پارت 212

اتاقش پر بود از لگوی اسم دریا
واز همه مهم تریه پوستر بزرگ از عکس من

او ممکن کجا بودم اهان یادم او مدد مال همون موقعیه که امیر شرط گذاشت با هاش
به مهمونی برم لباسم قرمز بود

دانشجوی شهوت من

علوم بودتوحال و هوای دیگه ای بودم و به لنز دوربین نگاه نمیکردم
امیر کی این عکسو گرفت که من متوجه نشدم
همون موقع صدای امیر منوازجا پرونده

او مدم که همینو بہت بگم که ظاهرا خودت دیدی
(منظورش عکس دریاست)

اینو کی گرفتی که من متوجه نشدم

تواز اول مهمونی اصلا متوجه خیلی چیزانشدى فقط جسمت تو مهمونی
حضور داشت ولی فکرت، قلبت همه هوش و حواس پیش دانیال بود

دانیالی که نفهمیدم چرا ترکم کرد

حالا نمیخواست ناراحت بشی خانوم ببین چقدر عکست هنری شده

راست میگفت خیلی هنری بود
ادمای اطرافم واضح دیده نمیشدند اما من خیلی واضح دیده میشدم که حواسم به
لنزو دوربین نبود
خیلی قشنگ شده بود

وای اره امیر خیلی نازه

دانشجوی شهوتے من

بله دیگه عکاسی که من باشم عکس خوشگل میشه

خیرم خوشگلی که من باشم عکس خوشگل میشه

امیر لیمو کشیدو گفت

اون که صدالبته

نیاز به تایید نبود خودم میدونستم

عجب شیطونی ها

لطف داری

من تسلیمی

مثل همیشه برد بامنه باخت باتو ایول

دانشجوی شهوتے من, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 213

نامرد ییارم بزارمن ببرم

دانشجوی شهوت من

باشه بهت خیلی لطف میکنم میزارم تو خواب از من ببری

نه تورا خدا تو زحمت میوقتین

دیگه چه کنیم اشنا ازاب دراومدی

ببینم فسقل مگه تو خوابت نمیدومند

اولاً فسقل عمه دوماً مگه میزاری

شب خوش

خودمو انداختم روتخت

دریا پاشولباستو عوض کن بعد خواب اذیت میشی

نمیخوام

باشه میل با خودته

به ثانیه نکشید که خوابم برد

دانشجوی شهوتمن

.....

لای چشاموبه زورباز کردم خورشید قشنگ نورش روصورت من تنظیم کرده
بود

ای توروحت

هرچی سعی کردم دیگه خوابم نبرد
با حرص از جام بلند شدم
امیرهم هنوز عین خرس کپیده بود

با حرص محکم کبوندم توگوشش که از خواب پرید و با بهت نگام میکرد

(خاک تو اون سرت بکن دریا خوب بود یکی هم تورو اینجوری بیدار میکرد)

اون بیشتر از من بخوابه زرنگیه

(میگم حسودی میگی نه)

دانشجوی شهوتمن, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 214

دریا دیونه شدی خواب بودمما

دانشجوی شهوتمن

میدونم خواب بودی ولی من بیدار شدم پس توهم نباید بخوابی

امیر که دید بحث کردن با من بی فاید س با غرغر از تخت بلند شد

تو هر خونه ای مرد سالاریه تو خونه ما زن سالاری دوره زمونه عوض شده
مردا به دست زنا کتک میخورن فکر کنم میخواهد قیامت بشه که همه چی جابه
جا شده

امیر بسته چرا هی مثل مادر بزرگا غرمیز نی

خدایا خودت تحویل بگیر مادر بزرگ هم شدیم

لحنش خیلی بامزه بود که باعث شد بزم زیر خنده

امیر: نه واقعا خنده داشت

اره خیلی بی

امیر دیگه چیزی نگفت وقتی دست و صورتمو شستم به سمت اشیز خونه رفتم
که صباحانه بخورم

سلام صبح بخیر سمی جون

دانشجوی شهوتے من

سلام ظهر تو هم بخیر

ببخشید خسته بودم

نه این چه حرفیه خسته راه بودین دیگه دریا الان نهار امادس بخور صبحانه
رو بیخیال

راستی دنیز کو؟

توحیاط داره بازی میکنه

تا نهار اماده میشد تصمیم گرفتم به دنیز سر بزنم رفتم توحیاط باید رفته باشه
سمت باعچه اخه دنیز عاشق گلهاست رفقم سمت باعچه

چیزی!!

دانشجوی شهوتے من, [01:36 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 215

دنیز کاملا گلی بودحتی موهاش
خودمو باقدمای بلندبه دنیزرسوندم

دانشجوی شهوتمن

دنیزم چرا خودتو این شکلی کردی

مامان داشتم بازی میکردم

از دست تو بیا بریم داخل بروحوم الان نهار اماده میشه

باشه مامانی

قربون دختر نازم بشم

.....

ساعت ۵ عصر بود او مم باید امروز بریم اون خونه ای که امیر گفت رو ببینیم

امیر

جانم

بریم خونه رو ببینیم

کدوم خونه

بابا همون خونه ای که راجب ش صحبت کردیم یادت رفته؟

دانشجوی شهوتمن

اهان اونو میگی باشه برو اماده شو بریم

به سمت کمد لباسی رفتم

مانتو مشکی و شلوار جین مشکی با شال زرشکی

(دری مرست چیه واسه بچت هی نارنجی میپوشی خودتم همش مشکی عاقلی
تو)

باشه واسه اینکه دفع بعد تو راضی شی شلوار سبز بامانتو زرد و شال نارنجی
باکفشه قرمز میپوشم

(افرین همین تیپ درسته)

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 216

وای میدونی چیه وجی جون باید از این به بعد همه خریدام به سلیقه تو باشه
میترسم حیف شی

(وای اره تو هم قبول داری
کلا باید ازم استفاده بهینه بشه)

دانشجوی شهوتمند

کلا باید جز نخایر ملی باشی

امیر دنیز پاینه؟ باید اونم اماده شه

اره پیش مامانه

از پله ها پایین او مدم
دیدم بعله دنیزم با سمیرا جون گرم صحبته

به به چه خوب گرم صحبتن این نوه شیطونو مادر بزرگ

ماشا... دریا جون دنیز خیلی شیرین زبونه

اذیتون که نکرد

نه تازه کلی هم سرگرم کرد

دنیز بریم خونه جدیدمونو ببینیم

دنیز: اخ جون اره بریم

پس زود تند سریع بریم لباساتو بپوش

دانشجوی شہوتے من

دنیز با دوازپله ها بالا رفت

خب سمى جون شرمندہ فعلا

دشمنت شرمنده عزیزم

به یه لبخند اکتفا کردم و از پله ها بالا رفتم

.....

اھھھھھھ کف کردم خونست یا قصر یه اپارتمان شیک والبته بزرگ

امیر اپنجا چقدر بزرگہ

قابل خانومونداره بزرگ ترشم میخیریم

دیگه از این بزرگتر

دانشجوی شہوتے من، [01:37 01.10.17]

[mersana مرسانا] Forwarded from

پارت 217

لیاقت پیشتر از اپناست خانوم

دانشجوی شهوتمن

تا کی من اینجارو پراز اسباب و اساسیه کنم

خب بعداز اینجا میریم اون لوازم خانگی که میشناسم یکی از رفیقانه
و جنساشم عالین

اره راست میگی باید از امروز شروع کنم به خرید کردم

دنیز: مامانی من اون اتاق سمت راستیه رو میخوام

باشه عزیز دلم

باهم از خونه بیرون او مدیمو به سمت فروشگاهی که امیر میگفت حرکت کردیم
حدودا نیم ساعت بعد رسیدیم
وارد فروشگاه که شدم دهنم باز موند خبلی بزرگ بود و همه چی گیر میومد
وکار منم راحت تر بود

به سمت قفسه ها رفتیم که یه مرد به سن و سال امیر او مد ستمون و خیلی گرم
با امیر احوال پرسی کرد که به احتمال زیاد رفیقش بود منم باهاش سلامو
احوالپرسی کردم

بعد از کلی تعارف به سمت قفسه های دیگه رفتم اون دوست امیر که تازه
فهمیدم اسمش محمد پشت سر مون او مد تا دست به یه وسیله بر قی میزدم کلی
راجیش توضیح میداد

دانشجوی شهوتے من

پوفف چقد رومخه

خسته هم نمیشد

نگاه کلی به اطرافم کردم که دیدم دنیز نیست

امیر دنیز کو

نمیدونم همینجا بود

وای بچم کو خیلی نگران شدم و بانگرانی همه جارو میگشتم قفسه هارو ازنظر
میگذروندم که دنیزو دیدم ولی نزدیکش نبودم و منو نمیدید یه مرد هم کنارش
بود چقد اشنا به نظر میرسید

یکم به صورتش که خیره شدم دیدم که

نه... این.. این امکان نداره

دانیال بود!!....

دانشجوی شهوتے من, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 218

باورم نمی شد رفتم جلوتر خودش بود هیچ تغییری نکرده بود رفتم جلوش
و ایسادم با دیدن کفشام از جلو دنیز بلند شد

دانشجوی شهوتمن

تا چشمش به من افتاد او نم با تعجب نگام کرد هردو بدون حرف به هم نگا
میکردیم داشتم همه دلتنگیای این سالامو جبران میکردم که با صدایه نیز به
خودم ادم

مامانی این اقا عمو دانیاله عمو اینم مامانم دریا

کاشکی میتونستم به نیز بگم این اقا عمومت نی باباته کاشکی ...

دانیال : دخترته؟

میخواستم بگم دخترمونه اما لال شدم

اره

ازدواج کردی؟

امدم جواب بدم که صدایی از پشت بجا من جواب داد

امیر: بله مشکلی دارید؟

دانیال با بہت به امیر نگاه میکرد

دانشجوی شهوتمن

دانیال : نگوکه با امیر ازدواج کردی؟

دیگه نمیتونستم جوه اونجارو تحمل کنم دست امیرو کشیدم

امیر بیا بریم

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 219

وایسا جواب اقا دانیالووو بددم

خواهش میکنم

امیر انگار متوجه حالم شد چون دستشو پشت کمرم حلقه کرد با یه دستشم دسته
دنیزو گرفت

چشمای دانیال رو دسته حلقه شده امیر دور کمرم ثابت مونده بود با فشاری که
امیر به کمرم وارد کرد چشم از دانیال گرفتمو دنبال امیر رفتم

دانشجوی شهوتمن

بعد این همه سال دیدمش بجا اینکه ازش بپرسم اون همه سوالایی که این چندسال عذابم داده بود ازش فرار کردم شاید ترس از شنیدن جواباش رو داشتم

دنیز: مامانی مامانی

هابله

کجایی مامان ۱ ساعت ببا داره صدات میزنه

ببخشید تو فکر بودم

به چشمایه امیر نگاه کردم
مثل همیشه نبود یه غم بزرگی توش بود شرمنده شدم از خودم زن امیر بودم
فکرم پیش دانیال بود من چقدر پست شدم

امیر..

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from مرسانا mersana]

دانشجوی شهوتے من

امیر پرید وسط حرفم

خونه حرف میز نیم

یه لبخندم زد که نمیزد بهتر بود
سوار ماشین شدیم تو طول راه هیچ کدوم حرف نزدیم دنیزم انگار فهمیده بود
او ضاع خوب نی زیاد حرف نمیزد امیر ماشینو تو حیاط پارک کرد دنیز سریع
از ماشین پیاده شد به سمت در رفت

مامان جون مامان جون ما امدیم

رفتیم تو خونه سمی جون از اشپیز خونه امد بیرون دنیز رفت تو بغلش

سمی : سلام خسته نباشید چیا خریدید

به امیر نگاه کردم

امیر : بیشتر چیزارو خریدم فردا میریم بقیشو میخریم

با تشکر نگاش کردم

امیر : من میرم بالا استراحت کنم

دانشجوی شهوتمن

امیر رفت بالا منم دنبالش رفتم

با اجازتون منم برم

سمی: برو دخترم

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 221

وارد اتاق امیر شدم روی تختش دراز کشیده بود و دستاشو به حالت ساعد رو
چشمash گذاشته بود کنارش نشستم که گفت:

دریا الان اصلا حوصله حرف زدن ندارم

چته امیر چراینجوری میکنی تو فکر میکنی دیدن یه نامرد بعد از هفت سال
که قبلا مردو یاهام بود منو خوشحال کرده بین امیر اون زن داره منم شوهر
دیگه همه چی بین ما تموم شده

فکر میکنی عشقو تو چشات ندیدم دریا تو هنوز دانیالو دوست داری من اینو
از تو چشات خوندم فکر میکردم بعد از هفت سال همه چی درست شده اما تو
بازم مثل همیشه جسمت هست نه روحت روح تو درگیر دانیاله من تو این هفت
سال باهات رابطه ای نداشتم چون تو فقط اون دانیالو میخوای و من نخواستم
ناراحتت کنم

دانشجوی شهوتمن

امیر راست میگفت من چقدرلم میخواست وقتی دانیالو دیدم برم بغلش تشن
نگاهش بودم چرا مهرش از دلم نمیره

امیر حق باتوه ولی کمم کن بهش فکر نکنم بارفتارت منو ازار نده فکر کن
قضیه دانیال فراموش شده بزار منم فراموشش کنم و بشم یه زن ایده ال که
مردش تو باشی

امیر هیچی نگفت و فقط سکوت کرد اما من از حرف مطمئن نبودم منی که تو
هفت سال نتونستم دانیالو فراموش کنم پس چطور میتونم جایی دانیالو فراموش
کنم که تو اون شهر دانیال داره نفس میکشه چطور؟

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 222

"دانیال"

هنوز توشوک بودم دریایی من بچه داره اونم از امیر یاد اتفاقاتی که تو
فروشکاه پیش او مد افتادم :

داشتمن واسه خونه جدیدم لوازم خانگی میخریدم دیگه از این خونه و وسایلش
خسته شدم و تحمل اینکه تو این خونه بمونم برام سخت بود

وسایل برقی که تو قفسه ها بودنو از نظر میگذرونند که صدای گریه بچه ای
نظرمو جلب کرد

دانشجوی شهوت من

برگشتم تا اون بچه رو ببینم اما دهنم از تعجب و اموند اخه بچه شباخت عجیبی
به دریا داشت

با ناباوری بهش خیره شده بودم اخه مگه میشد چهره عشق زندگیمو فراموش
کنم

رفتم جلو بچه که حدوداً ۵ یا ۶ سال
داشت رو زانو نشستم

چرا گریه میکنی خانوم خوشگله

مامانم نیست

گریه نکن با هم میگردیم و مامانتو پیدا میکنیم حالا بگو ببینم اسمت چیه عمو
جون؟

دنیز شما اسمت چیه عمو؟

به به چه اسم فشنگی داری اسم منم دانیاله

همون موقع دریا او مد

به مو هام کلافه چنگ میزدم پاکت سیگارو برداشتم ویه سیگار ازش بیرون
اوردم با فندک روشنش کردم و پک محکم بهش میزدم

دانشجوی شهوتمن

دیگه هیچی اروم نمیکنه اگه بادریا میرفتم خارج شاید هیچ کوم از این اتفاقا
نمی افتاد

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 223

"دریا"

با حس اینکه یکی تکونم میده لای چشامو به زحمت باز کردم

ها چیه چی میگی؟

امیر با حرص گفت:

یه جانم بگی بد نیست ها

جانم بگو

افرین حالا شد پاشو بریم خرید خونه

من نمیام خودت برو

دانشجوی شهوتمن

حرفشم نزن باید با هم بریم

باشه اما باید بریم یه فروشگاه دیگه

قبله

با بی حوصلگی سمت کمد لباس رفتم ودم دست ترین لباسو پوشیدم دنیزم
میزارم پیش سمی جون به اندازه کافی دیروز واسم دردرس درست کرد

با امیر به سمت یه فروشگاه دیگه رفتیم که اونم خیلی بزرگ بود
به سمت قفسه ها رفتم و همون موقع فروشنده او مد و راجب مارک وسایلا
صحبت میکرد ولی خداروشکر این کم حرف تراز دیروزیه بود
همینجور انتخاب میکردم و فروشنده فاکتور میگرفت که صدای موبایل امیر بلند
شد

با جمله (الان بر میگردم) رفت که جواب بده منم مشغول کارم شدم

دریا کارت تموم نشد باید باهات صحبت کنم

راجب چی

کارت تو انجام بده بعد تو ماشین بہت میگم

باشه

دانشجوی شهوتے من

من که زیادی کنجکاو شدم بدونم چی شده خریدمو زودتر تموم کردم

دانشجوی شهوتے من, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 224

قرار شد وسایلی که خریدمو چندتا کارگر بیرن خونه جدیدمون
با امیر از فروشگاه خارج شدیمو به سمت ماشین امیر رفتیم

امیر موضوع چیه چیو میخواستی بهم بگی؟

بزار بریم تو ماشین بہت میگم

منم دیگه چیزی نگفتم بعداز چند دیقه به ماشین رسیدیم به محض اینکه نشستیم
تو ماشین رو به امیر گفتم:

حالا بگو

چقدر توفضولی

فضول نه کنجکاو حالا هم بگو چون حسابی کنجکاوم

دانشجوی شهوتمن

باشه خانوم کنجکاو ولی باید قول بدی اروم باشی

امیر دیگه داری نگرانم میکنی باشه قول میدم حالا میگی چی شده یا نه؟

باشه..باشه میگم
ニما زندست والان هم گروگانه

چیزی بی نیمای من زندست؟

با ناباوری زل زدم به چشمای امیر

اره زندست الانم گروگانه

تو...تو از کجا میدونی؟

من از همون اول میدونستم و پیگیر بودم

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 225

چرا بهم نگفتی ؟

دانشجوی شهوت من

چون او نا به وسیله نیما میخواستن تو رو بگیرن و بکشنت
او نا فکر میکردن تو میدونی نیما گروگانه اما من بخاطر خودت نذاشتم که
بفهمی و گفتم نیما مرده

چرا الان بهم میگی؟

گفتم که من کلا پیگیر بودم و به پلیس اطلاع دادم مثل اینکه خبرایی شده و من
باید برم خارج

منم میام

حرفشم نزن واست خطر داره اگرم بیای کاری از دستت برنمیاد

اخه این کدوم نامرديه که قصد کشتن منو داره و پدر و مادر مو کشته؟

اینو خودم نمیدونم به زودی معلوم میشه

دیگه چیزی نگفتم و کل راهو خیابونارونگاه میکردم بعض بدی راه گلومو بسته
بود اجازه دادم بشکنه واشکام گونه هامو نوازش کنه

خوشحال بودم از اینکه نیما زندست اما اشکام بخاطر این بود که از اخرش
میترسم او میدوارم همه چی درست شه

.....

دانشجوی شهوتے من

فردا

امیر تورا خدا مواطن خودت و نیما باش

دانشجوی شهوتے من، [01:37 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 226

چشم خانوم قول میدم برادر تو سالم بہت تحویل بدم تو هم مواطن خود تو
دنیز باش

کاش میزاشتی تافرودگاه باهات بیام

نه نمیخواه زحمت بشه

چه زحمتی

من دیگه برم دیرم میشه

روی پنجه پام بلند شدم ولبای امیر و کوتاه بوسیدم
معلوم بود امیر شوکه شده
ازش جداسدمو گفتم :

دانشجوی شهوتے من

برو به سلامت عزیزم

دريا مهربون شدي مگه قراره بميرم

نه بابا بخاطر داداشم مهربون شدم باهات

پس کاش زودتر میگفتم

و زد زیر خنده ایشش کشداری گفتم که دوباره خنید

دیرت میشه ها

باشه خدافظ

خدا

تاكسي او مد و امير سوار تاكسي شد با نگاهم ماشينو دنبال كردم که يه نقطه
کوچيك شد وبعد محو شد

دانشجوی شهوتمن، [01:37 01.10.17]

Forwards من مرسانا [mersana.com]

پارت 227

دانشجوی شهوتمن

.....

دروز از رفتن امیر میگذشت

باهم در ارتباطیم امیر میگفت خیلی سرنخ گیر اوردن ببابای امیر دیروز از
اصفهان برگشته بود

امروز میخواستم برم بقیه خرید خونه یجورایی اینجا موندن معذبم میکرد به
سمت کمد لباسم رقمم یه شلوارکرم با مانتوی کتی کرم روسربی مشکی که
خطای کرم داشت مدل الیزابتی بستم

یه ارایش ملایم کردم

(میری کدوم تالاره گلم)

کلا من به خودم میرسم ناگفته نمایند که خودم خوشگلم

(خودشیفته)

حقیقته

(کم تر زر بزن برو تا عروسیو از دست ندادی)

از پله ها پایین او مدم که دنیز او مد سمتم

مامان کجا میری ؟

دانشجوی شهوتمن

میر خرید خونه جدیدمون تو کنار بابا جون و مامان جون باش من زود
برمیگردم

باشه مامانی

یه بوس گنده رو لپ دنیز نشوندم

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 228

سمی جون ببخشید میشه دنیز همینجا بمونه من برم خرید خونه؟

سمی : نه گلم این چه حرفیه من که از خدامه

فرهاد (بابای امیر) : چرا تا او مدن امیر صبر نمیکنی بعد بری سراغ خرید تا
اون موقع اینجا بمون

مرسى پدر جان من اونجا راحت ترم

فرهاد : ما کاری کردیم که باعث شده خونه خودت راحت تر باشی دخترم

نه .. نه اصلا از بس که شما و سمی جون خوبین ادم معذب میشه

دانشجوی شهوتمن

فرهاد: باشه عزیزم هرجور احتی

یه لبخند زدم و به طرف در خروجی رفتم کفشای مشکی قهوه‌ای اسپرتمو پام
کردم

سوار 206 بالویم شدم که امیر واسم خریده بود تا رفت تو ادم راحت تر شه بعد
از کلی ترافیک به یه فروشگاه مبل رسیدم که خیلی خوشگل بودمیخواستم
وسایل خونه رو نارنجی انتخاب کنم

(یا جد پلنگ نارنجی بسدهه از هرچی نارنجی بود بدم او مد)

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

mersana مرسانا [Forwarded from]

پارت 229

دوست دارم میخوام ست موهای منو دخترم باشه

(انشاااا... کچل شین انقدر نارنجی، نارنجی نکنین)

کچلم شیم من نارنجی میگیرم

بعد از خرید مبل و کانایه و سرویس خواب پولشو حساب کردم قرار شد عصر
خودشون بیارن که باید عصر برم و درو برآشون باز کنم

دانشجوی شهوتمن

بعد از خرید یه سری چیزای دیگه حسابی خسته شدم بقیشو گذاشتم و اسه فردا

دیگه نای خرید نداشتم به سمت خونه امیر اینا حرکت کردم بعداز چند مین رسیدم

حسابی خسته شده بودم و گرسنه بعد از زدن ایفون صدای سمی جون امد

باز کیلیدو فراموش کردی

شرمnde سمی جون

دشمنت شرمnde بیا تو دخترم که مهمونات منتظرتن

مهمون؟

اره مهمون

وارد حیاط شدمو درو بستم وا یعنی کی او مده من که کسیوندارم همین که درو باز کردم یه نفر خودشو پرت کرد تو بغلم

دانشجوی شهوتمن, [01:37 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوتے من

پارت 230

که باعث شد جیغ بلندی بکشم اخه خیلی شوکه شده بودم وجیغم باعث شد کسی
که پرید بغلم خودشواز من جداکنه و من تازه

تونستم صورتشو ببینم

باناباوری زل زدم به چهره مبینا
باورم نمیشد اپنی که رو به رومه بهترین دوستمeh مبینا

(په ن پ این شوهر عمه منه که جلوته)

وجی جون نرین تو احساساتم بزار یکم برم تو حس

(باشه پس زوربزن..زوربزرگ زنن تو میتوانی)

وجی جون نگو اینجوری الان هرکی ندونه فکر بد میکنه

(خخخ باشه برو ببینم چجوری احساسات تو نشون میدی)

با بہت به مبینا خیره شده بودم مبینا هم بدون هیچ حرفری به من نگاه میکرد به
خودم او مدم و محکم بغلش کردم او نم که انگار به خودش او مده بود منو محکم
بغل کرد

(هرکی ندونه فکر میکنه زن و شوهرین)

دانشجوی شهوت من

با گریه گفتم :

کثافت بیشعروورر دلم و است تنگ شده بود خیلی بی نامردی

دانشجوی شهوت من, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 231

میبینا هم با گریه گفت :

هنوزم خر خودمی که بلد نیستی مثل ادم احساسات تو نشون بدی بی احساس

حتما کوری که اشکامو نمیبینی

کور عمنه

خفاش گوش پیکانی چیکار عمم داری

تو چیکار گوشای من داری

من حداقل از تو مایه میدارم نه عمت

دانشجوی شهوتمن

خب من مدلمه

خیلی مدل بدیه

دنیز با صدای پر تعجبش گفت :

مامانی چرا نیم ساعته تو بغل خاله گریه میکنی و به هم فحش میدین؟!

مبینا از بعلم بیرون او مد و بادستش اشکاشو پاک کرد به سمت دنیز رفت
وروز آنوهاش نشست دستاشم گذاشت دو طرف بازوی دنیز

خاله جون قربونت شه که شعورت به مامانت نرفته به خودم رفته که اینقد
بادبی به دل نگیر میدونی چیه؟

دنیز : چیه خاله؟

پیش خودمون بمونه این یه رازه

باشه خاله به کسی چیزی نمیگم

میدونستی مامانت عقلش ناقصه و کلا شیش میزنه

خاله شیش میزنه یعنی چی

دانشجوی شهوتمن

یعنی دیوانست

واقعاً

دنیزم به حرف خاله گوش نده داره شوخی میکنه مامان جونت کجاست؟

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 232

تو اشیز خونه

پس برو پیشش

باشه

وقتی دنیز رفت پس گردنیه محکمی نثار مبی کردم

اخخ چته روانی بهتم میگم روانی به تریپت بر میخوره

اخه ادم این حرفارو جلو بچه میزنه بداموزی داره و اشن

دانشجوی شهوتمن

شنت نه بابا بداموزی

مگه تو لغت تو کلمه ای به نام ادب هم وجود داره؟

بله که داره

مبی رو به سمت کانایه ای بردم و باهم رویکی از کانایه ها نشستیم

خب بگو ببینم حدیث کجاست؟ چرا با تو نیومد

بیچاره خیلی دلش میخواست بیاد اما مگه بچش میزاره

چیزی مگه حدیث ازدواج کرد؟

ساعت خواب اره بابا الان بچش سه سالشه اینقد هم شیطونه که نگو از دیوار
راست بالا میره

اخی حتما باید برم یه سر بهش بزنم

خودت چی ترشیدی یا نه تو هم ازدواج کردی؟

حس کردم صورتش رنگ غمو به خودش گرفت و سرشو انداخت پایین

وا چیز بدی گفتم؟

دانشجوی شهوتمن

می؟

اما جوابی نداد یعنی چی باعث ناراحتیش شده؟

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 233

بهش نزدیک تر شدمو سرشو بادستم بالاوردم که دیدم داره گریه میکنه
سرشو تو بعلم گرفتم و گفتم :

چرا گریه میکنی؟ میکنی اگه چیزی که گفتم باعث شده ناراحت شی ببخش

بعد از چند مین که حسابی خالی شد سرشو از بعلم جدا کرد و گفت :

من.. من عاشقش بودم اونم ازم خوشش او مدبوداومدخواستگاریم
وباهم ازدواج کردیم او ایل زندگیه عاشقانه ای داشتیم

بعد از یکسال متوجه شدیم نمیتوانیم بچه دارشیم و مشکل از من بود

بهش گفتم بیا از هم جداشیم و تو ازدواج مجدد کن اما قبول نکرد گفت من تورو
میخوام نه بچه فوقش از پرورشگاه بچه میاریم

دانشجوی شهوتمن

اما چندروز بعدش شبا دیر میومد خونه یا اصلاح نمیومد
تا اینکه یه روز باخانوم جدیدش او مد خونه جلوی خانومش غرور منو زیر
پاش له کرد عشقمو ندید
میدونی از چی سوختم از ادعاش چرا وقتی گفتم برو نرفت اما وقتی هم رفت
بدجور دلموشکوند

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسانا mersana]

پارت 234

خیلی نامرد بود دیگه به هیچ عشقی اعتقاد ندارم

ازم یه روانیه افسرده ساخت
طوری که کارم به دکتر کشید
اون نامرد...

دیگه نتونست ادامه بده وزدزیر گریه بغلش کردم بمیرم و اسشن چقدر رنج
کشیده
مثل من...

بغض راه گلومو بسته بود
اجاز دادم بشکنه و منم گریه کردم

دانشجوی شهوتمن

میدونی چیه مبی این عشقای ابکی بدجور میزنت زمین درکت میکنم منم از
همونی شکستم که ادعا میکرد عاشقمه

مبی میخواست حرف بزنه اما هق هقش این اجازرو بهش نمیداد
وقتی که دوتامون اروم شدیم
مبی از بغلم بیرون او مدو گفت :

ببخش تورو هم ناراحت کردم

نه بر عکس منم خیلی دلم میخواست بایکی دردودل کنم

خب دیگه من برم

کجا بمون

نه مرسى عزيزم حالا یه روز دیگه قرار میزاریم میریم بیرون

باشه عزيزم ای وای يادم رفت ازت پذيرايی کنم

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]
[Forwarded from مرسان mersana]

دانشجوی شهوتمن

اشکال نداره از تو توقع نمیره خری بیش نیستی

دوباره شدی گوریل خودم

باهم به سمت در حرکت کردیم که سمی جون باسینی شربت اوید و گفت :

کجا دخترم بمون میخواستم برآتون شربت بیارم دیدم دارین حرف میزنین
گفتم مزاحمتون نباشم

مرسى سمیرا جون من برم کار دارم

باشه گلم برو به سلامت خداوظ

خداوظ سمیرا جون

تا دم در حیاط همراه مبی رفتم بعد از خداوظی او مدم داخل و به سمت اشپزخونه
رفتم تا یه چیزی بخورم

.....

ساعت حدودا ۶ عصر بود و منم الان از خونه جدیدمون میومدم رفته بودم درو
برای کارگرا باز کنم

امروز امیر زنگ نزده همیشه بهم زنگ میزدبهتر خودم بزنگم ببینم چی شد

دانشجوی شهوت من

گوشیو برداشت و شماره امیرو گرفتم که

دانشجوی شهوت من, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 236

که بعداز چندمین جواب دارد

الو دریا؟!

چرا زنگ نزدی؟ نمیگی من نگران میشم

خجالت نکشی ها بگی من برادرم گروگانه و خواهرش نگران میشه

سلام

علیک

روتو برم بشر

لوس نشو نیما حالت خوبه؟

دریا!!!

دانشجوی شهوتمن

های

اولا هانه جانم دوما منم شوهرتم ها فکر نکنی يه وقت منم درعرض خطرم

اخیی خیلی خوب تو خوبی؟

نهنهنه

حالا چرا دادمیزنى!

بیخیال

شوخی کردم ناراحت نشو

نشدم

حالا میشه بگی نیما چی شد؟

خیلی بهش نزدیک شدیم

یجورای مخفی گاهشونو پیدا کردیم و داریم روش کار میکنیم شاید فردا عملیاتو
شروع کنیم

دانشجوی شهوتے من

توهم میری؟

اره

دانشجوی شهوتے من، [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 237

امیر تورا خدا مواظب خودت باش

چشم خانومم دنیز کنارته گوشیو بھش بدی دلم براش تنگ شدہ

نه پیش مامانته وای امیر این مامان تو مهره مارداره؟

چرا؟

دنیز اینقدری که مامانتو دوست داره منو دوست نداره

خانوم حسود خودمی

عمت حسوده گوشیو نگه دار تابرم گوشیو بدم به دنیز

باشه عزیزم

دانشجوی شہوتے من

تندتند از پله ها پایین رقم
و خودمو به دنیز رسوندم وبهش گفتم :

دنیز بابا امیره میخواهد باهات صحبت کنه

اخخ جون بابا امیر

گوشیو گرفتم طرف گوشم و گفتم :

با من کاری نداری امیر

نه عزیزم مواطن خودت باش

توهم مواطن خودت باش

خدافظ

گوشیو دادم به دنیز و راه اتاقو در پیش گرفتم

خدایا همچیو به خودت سپردم امیدوارم همه چی خوب تلوم شه

دانشجوی شہوتے من, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوت من

فردا

سمی خب دریا جون تاومدن امیر صبر کن بعد برو خونه جدیدت

نه سمی جون اخه اونجا راحت ترم و دیگه مزاحمتون نمیشم

دختر این حرف‌ا چیه که میزني مزاحم چیه دیگه نبینم همچین حرفی بزنی

چشم سمی جون

اصلا بگو ببینم کی وسایلو چیدی که من ندیدم

نه من خودم دخالتی نداشتم دیروز که رفتم درو برا کارگرا باز کنم که مبلارو
بیارن بهشون پول دادم که خونه رو بچین و خودم او مدم الانم کلید دست نگهبانه
بهتره برم

باشه عزیزم هرجور احتی فقط بهمون هر روز سر بزن

چشم سمی جون

بعداز خداحافظی چمدونارو داخل ماشین گذاشتم و بادنیز به سمت خونه جدیدمون
حرکت کردیم

دانشجوی شهوتمن

بعداز چندمین رسیدیم به سمت نگهبانی رفتمو کلیدرو ازشون گرفتم
سوار اسانسور شدیم

به سمت واحد مون رفتم درو باکلید باز کردم همین که باز کردم دهنم دومتر باز
موند...

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 239

خیلی ناناس بود

کلکسیون خونه کلا نارنجی و سفید بود

(اخه چه خوشگلی داره وقتی میری داخل خونه انگار وارد پرتقال شدی)

ببینم تو پرتقال دوست داری

(نه مثل تو بدمرست)

مگه منو مزه کردی

(نه)

با صدای دنیز به خودم او مدم

دانشجوی شہوتے من

مامان چقدر اینجا خوشگله

دوشش داری؟

اره خیلی نازه اتاق منم امادست مامان؟

اره دختر خوشگلم

اخ جون پس من میرم نگاه کنم

برو عزیزم

خودم چمدونارو به سمت اتاقا بردم وارد اتاق مشترک خودمو امیر شدم

اول از همه عکس سه نفری منو امیر ودنیز که وقتی دنیز چهار سالش بود
گرفتیمو خیلی بزرگ رو بوم زده بودنو زدم به دیوار

بعد رفتم سراغ اون عکسی که امیر از من زد بود تو اتفاقش زدمش به دیوار
اتاق

دانشجوی شہوتے من, [01:41 01.10.17]

Forwarded from mersana مرسانا

دانشجوی شهوتمن

یه عکس دیگه که مال امیر بودوزده بوداتاقش و منم کش رفتموزدم به دیوار

ایول عجب نمایشگاه عکسی شده خخخ

به سمت چمدونار فتم ولباسی خودمو امیر رو بانظم خاصی تو کمدلباسی گذاشتم

امم چرا خبری از دنیز نیست
به سمت اتاق دنیز رفتم تا ببینم بچ در چه حاله

دروکه باز کردم دیدم دنیز خیلی ناز خوابیده و عروسکشو داخل بغلش چپونده

به سمتش رفتم ویه بوس کوچولو رو لپش نشوندم

باحتیاط بیرون او مدم و در بستم
نمیدونم چرا امیر بهم زنگ نزده
مبایلم رو از رو میز برداشتی و شماره امیر و گرفتم اما خاموش بود خیلی
نگران شده بودم و همین طور خوابم میومد

(معولاً نگران میشن خوابشون نمیره)

من کلی کار کردم خسته شدم خب

دانشجوی شهوتمن

به سمت اتاق رفتم سرم به بالشت نرسیده بود که خوابم برد

.....

باصدای زنگ گوشیم لای چشمamu بزور باز کردم

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 241

اه لعنتی

گوشیو از میز کنار تخت برداشتمن خواستم بزنمش تو دیوارکه با دیدن شماره
ای که مال ایران نبود و مال خارج بود مثل برق گرفته ها سرجام نشستم و سریع
جواب دادم

الو بفرمایید

الو دریا

صدای یه مرد بود اما امیر نبود

سلام شما؟

یعنی منو نمیشناسی دیگه عجب ابجیه با معرفتی

دانشجوی شهوتمن

نه من از کجا.....

چیبی! آجی با معرفت تو.. تونیمای برادر منننن!

اره من نیمام برادر تو خخخ

باورم نمی شود و صورتم خیس اشک شد جدیدا چقدر احساساتی شدم

نیما باورم نمیشه تو که مرده بودی یعنی چیزه او ممم بعد هفت سال صداتو
میشنوم

منو همین طور باورم نمیشه دارم باخواهر یکی یدونم صحبت میکنم

یهويی ياد امير افتابم

الو نیما راستی امیر کجاست حالش خوبه؟

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 242

اما نیما جوابی نداد

دانشجوی شهوتمن

الو نیما جواب بده داری نگرانم میکنی

دریا متاسفم امیر مردہ...

داشت هنوز حرف میزد امامن نمیشنیدم تو شوک بودم نمیدونستم چیکار باید کنم
پاهام سست شدن و خوردم زمین گوشی هم از دستم ول شدنای اینکه چشامو باز
نگه دارم نداشم وتاریکی مطلق

.....
به زور لای چشامو باز کردم

نوری که روچشام تنظیم شده بود داشت اذیتم میکرد خواستم دستمو بزارم
روچشام اما دستم سوخت نگاهی که بهش انداختم بادیدن سرم دهنم بسته شد

با دیدن اطرافم فهمیدم بیمارستانم اما چرا بیمارستان

کم کم همه چی یادم او مد

نه امیر زندست اون به من قول داده بود بی معرفت بدقول

تو به من قول دادی لعنتی

صدام اوج گرفت و با جیغ گفتם :

تو به من قول داده بودی لعنتی

و شروع کردم بلند بلند گریه کردن

که همون موقع دوتا پرستار او مدن با یه زن که من اصلا نمیشناختمش

پرستارا سعی داشتن اروم کن اما من گوشم بدهکار نبود

دانشجوی شهوتمن

بخاطر همین یکیشون یه ارامبخش تو سرمم خالی کرد

بعد از چند ثانیه پلکام سنگین شد و خوابم برد

.....

وقتی از خواب بیدار شدم همه جا تاریک بود

دنیزم کجاست پس

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 243

دنیز، دنیز _

همون موقع پرستاری او مد تو اتاق وبا اخم گفت :

چه خبره خانم اینجا بیمارستانه هامریضا دارن استراحت میکنن

خانوم دخترم کجاست؟ _

من نمیدونم بچه شما کیه بزار به همراهتون بگم بیاد از اون بپرسین

سکوت کردم و پرستار هم رفت بعداز چند دیقه خانومی که بهوش او مدم بودم
دیدمش او مد داخل

دانشجوی شهوت من

ببخشید شما کی هستین

من همسایه واحد روبه رویی هستم

پس شما منو اوردین بیمارستان

اره دخترتون وقتی شمارو تواون وضعیت میبینه گریه میکنه و میاد درخونه
ما و به من اطلاع میده ماهم شمارو اوردیم بیمارستان

الان دخترم کجاست؟

خونه ی ما نگران نباشین بادخترم که همسن دخترتونه بازی میکنن

میخوام ببینمش

بزارین مرخص که شدین ببینیش

خیلی منون زحمت کشیدین

خواهش میکنم

من میرم تو ماشینم استراحت کنم اگه کاری داشتین به من زنگ بزنین

دانشجوی شهوتمن

دانشجوی شهوتمن، [01.10.17:41:01]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 244

و همون موقع رویه برگه چیزی نوشت و گذاشت کنار تختم و رفت بیرون
دیگه خوابم نبرد

به این فکر میکرم که چرا تا میام خوشبختیو حس کنم یه غم بزرگ میاد
سراغم حق امیر این نبود که بره کم کم اشکام سرازیر شدن و باصدای خفه ای
 فقط حق میکرم واشک میریختم

.....

صبح دکتر او مد و اجازه مرخص شدنو بهم داد از روی تخت بلند شدم و به
سمت لباسایی که ریحانه خانوم (همسایه دریا) برام اورد بود رفتم مانتوی
بادمجانی با شال و شلوار مشکی خداروشکر که تیره هستن
سوار ماشین ریحانه خانوم شدیم و به سمت خونه حرکت کردیم
بعد از چند مین رسیدیم زمانی که به واحد مردم نظرمون رسیدیم رو به ریحانه
گفتم :

واقعاً نمیدونم چجوری از شما تشکر کنم اگه ممکنه دنیزو صداکنین بیاد

کاری نکرم عزیزم خوب بیا تو حداقل یه سوپ و است درست کنم

نه مرسی خستم میخوام بخوابم

باشه الان به دنیز میگم بیاد

دانشجوی شهوتے من

زنگ خونشون روزد چند ثانیه نگذشته بود که ...

دانشجوی شهوتے من, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 245

در باز شد او نم توسط دنیز و تا منو دید پرید بغلم وز دزیر گریه
محکم رو لپشو بو سیدمو گفتم :

دنیزم چرا گریه؟

دنیز با هق هق جواب داد :

مامان نگرانست شده بودم

عزیز دلمی دنیزم گریه نکن ببین من اینجا م

دنیزو بغل کردم و رو به ریحانه گفتم :

ریحانه جون واقعا مرسی فعلا خدا

دانشجوی شهوتمن

خواهش میکنم عزیزم خدا

به سمت درخونه رفتم و بعداز باز کردن در واردخونه شدم
دنیزو به سمت اتاقش بردم و روتختش خوابو ندم

دنیزم یکم بخواب تا غذارو اماده کنم بعدش بریم خونه مامان جون اینا

اخ جون باشه مامان

روی موهای دنیز بوسیدم و به سمت اتاقم رفتم تا لباسمو عوض کنم

همین که وارد اتاق شدم بادیدن عکسای امیر دلم اتیش گرفت و پشت در روزمین نشستم وزدم زیر گریه کم کم گریم به حق حق تبدیل شد نفس بالا نمیومد به طرف پنجره بزرگ اتاق رفتم و بازش کرم

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 246

وسعی کردم نفس عمیق بکشم

فک نمیکرم یه روز بیاد که رفتن امیر انقدر داغونم کنه به سمت کمد لباسی رفتم ولباسامو بایه دست لباس راحتی مشکی عوض کرم

دانشجوی شهوتمن

راه اشپزخونه رو در پیش گرفتم تا واسه دنیز ماکارونی درست کنم
بی حوصله مشغول درست کردن غذاشدم
بعداز نیم ساعت غذام اماده شد رفتم سمت اتاق دنیز تا بیدارش کنم واسه نهار
وقتی بالای تختش رسیدم
دستمو نوازشگر روموهاش کشیدم و صداش کردم تا بیدار شه :

دنیز بیدارشو نهار امادست بلندشو بخور باید بریم خونه مامان سمیرا

دنیز اروم لای پلکاشو باز کرد واروم از روی تختش بلند شد

باشه مامان الان میام

نحوابی ها برو دستو صور تتو بشور

چشم

منم تا اومدن دنیز رفتم و واسشن تویه بشقاب ماکارونی ریختم و گذاشتم رو میز
خودم که اصلا میل خوردن نداشتمن

به طرف اتاقم رفتم و روی تخت دراز کشیدم و به عکسای امیر که رو دیوار بود
نگاه میکردم

نمیدومنم که چقدر به عکسا خیره شدم که دنیزوارد اتاق شد و گفت :

دانشجوی شهوتے من

مامان من غذامو خوردم حالا بريم _

باشه دخترم بريم _

دانشجوی شهوتے من, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 247

دنیز از اتاق بیرون رفت و منم یه دست لباس سرتاپا مشکی پوشیدم بعد از اینکه
اماده شدم رفتم اتاق دنیز و اسه اونم یه شلوار جورابیه مشکی با یه سارافون
مشکی که خیلی بهش میومد

باهم از اتاق دنیز بیرون او مدیم

داشیتم به سمت در خروجی میرفتیم که دنیز گفت :

مامان بابا امیر کی میاد من دلم و اسش تنگ شده _

از حرکت ایستادم و به دنیز خیره شدم اخه چی میتونستم بگم بهش میگفتیم امیر
بابات نبوده والانم مرده

روی کانایه نشستم که دنیز گفت :

ا) مامان چرا نشستی بیا بريم دیگه _

دانشجوی شهوتمن

باشه میریم اما من میخوام یه چیزیو بہت بگم

اون چیه مامان؟

بین دختر بابا امیر رفته پیش خدا و دیگه نمیتونه بیاد پیشمون

دنیز سریع گفت

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 248

یعنی بابا امیر مردہ

دهنم از تعجب باز موند

شایدمن دنیزو خیلی بچه فرض کردم اما اون فهمید من چی میگم
بغض راه گلومو بست وباصدای خفه ای گفتم:

اره دخترم بابا امیر مردہ

دنیز نگاه پراز غمشو به من دوختو گفت :

دانشجوی شهوتمن

اما مامان من دلم و اسه بابا تنگ شده بود

چیزی نگفتم در واقع چیزی نداشتم که بگم

دست دنیزو گرفتم و به سمت در خروجی حرکت کردیم بعداز چند دقیقه به
پارکینگ رسیدیم و سوار ماشین شدیم
در پارکینگ با ریموت زدم واز پارکینگ خارج شدیم

توطول راه دنیز هیچ حرفی نزد
خدارو شکر ترافیک زیادی نبود و زودتر رسیدیم اما با دیدن پارچه های مشکی
رو درودیواد تعجب کردم
اخه اقا فرهادو سمیر از کجا فهمیدن اما بازم خوبه که فهمیدن چون مونده بودم
چجوری بھشون بگم

ماشینو یه گوشه پارک کردم دست دنیزو گرفتم و با قدمای اروم به سمت خونه
حرکت کردیم

دانشجوی شهوتمن, [01:41 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 249

زنگو فشار دادم که در با صدای تیکی باز شد

دانشجوی شهوتمن

مسیر حیاطو طی کردیم دروکه باز کردم تاج گل بزرگو یه گوشه دیدم که یه
میز کنارش بود و قاب عکس امیرروش بود و یه ربان مشکی بالاش که دوتا
شمع مشکی دو طرفش روشن بود و یه ظرف خرما روی میز
نمیدونم چند دیقه به عکس امیر خیر شده بودم که با صدای
فرهاد(بابای امیر) به خودم او مدم

خوش او مدی عزیزم

نگامو از عکس امیر گرفتم دو ختم به چهره اقا فرهاد که سرتا پا مشکی پوشیده
بود و چهرش خیلی شکسته شده بود و چشمаш غم بزرگی رو به خودش گرفته
بود

سرمو انداختم پایین و با صدای گرفته گفت

سلام مرسى

دنیزم با صدای بلند گفت :

سلام بابا جون

و اقا فرهاد روزانو هاش نشست و دستاش باز کرد که دنیز بره توبغلش

دنیزم دست منو رها کرد و رفت سمت اقا فرهادو محکم بغلش کرد
با صدای خش دارم گفت

دانشجوی شهوتمن

پر جون سمیرا خانوم کجان؟

دانشجوی شهوتمن، [01:41 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 250

تو اتاقه بهش ارامبخش دادیم تا یه ذره بخوابه از وقتی شنیده به سر تک
فرزندش چی او مده ارومود قرار نداره

کی به شما خبر داد؟

زنگ زدیدم به امیر که حالشو بپرسیم که یکی دیگه جواب داد گوشیشو
وبهمون گفت که امیر مرده نفهمیدم کی بود نفهمیدم دیگه چی میگفت اما
فارسی حرف میزد

حتما نیما بوده واقعاً متاسف امیر بخاطر منو داداشم جون خودشو از دست داد

دیگه این حرفو نزن دخترم
تو هیچ تقصیری تو مرگ امیر نداشتی

هونجا خاکش میکنین

دانشجوی شهوتمن

نه جسدو انتقال میدن اینجا

کارای انتقالش صورت گرفته فردا منقل میشه اینجا

پس فردا مراسم خاکسپاری امیر انجام میشه؟

اره

نفسمو اه مانند بیرون دادم به سمت حیاط رفتم تا هوا بخورم همینجور میون
درختا قدم میزدم که گوشیم زنگ خورد
نگاهی به صفحش انداختم شماره از خارج بود تماسو وصل کردم

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 251

که صدای نیماتو گوشی پیچید

السلام دریا

سلام نیما خوبی؟

تقریبا

دانشجوی شهوتے من

چرا تقریبا

مرگ امیر حسابی منو بهم ریخته

نیما تو میدونستی منو امیر باهم ازدواج کرده بودیم؟

اره چون گروگان گیرا شمارو زیر نظر داشتن حتی میدونم دایی هم شدم ولی
امیر خیلی شمارو دور از اونا نگه داشته بود
واونانمیتونستن به شماها اسیب بروسوون

نیما او نا کی بودن

باور کن منم نمیدونم اما پلیس داره از شون باز جویی میکنه

خبلی دلم میخواهد بدونم اون کثافتا کین

منم همینطور

نیما کی بر میگردی تو

فردا جسد امیر به ایران منتقل میشه منم همون موقع میام

دانشجوی شهوتے من, [01:42 01.10.17]

دانشجوی شهوت من

[Forwarded from مرسانا mersana]

پارت 252

تورا خدا مراقب خودت باش

باشه توهم همینطور خدافظ

خدافظ تافردا

بعداز تمام شدن مکالمه با نیما راه خونه رو در پیش گرفتم بهتره برم یه سر به
سمی جون بزنم

به سمت اتاق سمی جون رفتم و بعداز دوبار درزدن دروباز کردم
باچیزی که دیدم دلم اتیش گرفت
سمی جون به یه قاب عکس خیره شده بود واروم اشک میریخت

اروم رفتم بالای سرش که دیدم اون عکسه امیره سمی جون اصلا حواسش به
هیجا نبود

دستمو گذاشتمن روی شونش که سریع چرخید طرف من و چشمای پراز اشکش
رو بهم دوخت و بعد بلندزد زیر گریه که سرشو توبعلم کردم و خودمم اشکام
دونه دونه ریخت در حین گریه گفت :

دیدی جه بلایی سرم او مد دریا دیگه امیر تک فرزندم نیست تو باورت میشه

دانشجوی شهوتمن

اروم پشت کمرشو نوازش میکردم وسعی داشتم ارومش کنم

نه منم باورم نمیشه اما باید با این موضوع کنار بیایم

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 253

نبودش داره دیونم میکنه دریا پسریو که باخون دل بزرگ کردم توکشور
غريب کشته شده

یه لحظه شرمنده شدم اخه امیر بی گناه مرد

میدونی چیه سمیرا جون همیشه زندگی باب میلمون نیست باور
کنیدمنم به اندازه شما از مرگ امیر دارم عذاب میکشم درسته شما مادری بهت
حق میدم اما باید بااین واقعیت کنار بیای

.....

فردا

ناباورانه به خروارهای خاک که روی جسم بی جون امیر ریخته شده بود خیره
شده بودم

صدای گریه و نوار قرآن توگوشم می پیچید

دانشجوی شهوتمن

دیگه نای اشک ریختن نداشت
و همینجور نگاهم بین قاب عکس امیر و خاکش در نوسان بود سنگینیه نگاه یه
نفر و رو خودم حس میکردم

سرمو یه لحظه بالا گرفتم
باناباوری خیره شدم به

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]
[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 254

که چشم به دانیال خورد
سریع نگاهمو از دیدم نه این امکان نداره اخه دانیال از کجا فهمیده امیر
مرده

سعی داشتم نگاهش نکنم
امانتونستم و نگاهمو دوختم به جایی که دانیال ایستاده بود اما
ندیدمش اطراف منگاه کردم اماندیدمش پوف حتما خیالاتی شدم

دیگه سعی کردم توجهی به اطرافم نداشته باشم
بعداز یک ساعت مراسم خاکسپاری امیر توم شده همه به سمتمن میومدن
وبعداز تسلیت خداخوشی میکردن و تک تک میرفتن

دانشجوی شهوتے من

بعد از چند مین مبیناً و حدیث او مدن نمیدونستم از کجا باخبر شده بودن
رو بهشون گفت :

سلام مرسى بچه هاکه او مدین

همون موقع مبینا گفت:

سلام عزیزم وظیفمونه تسلیت میگم واقعاً وقتی فهمیدم امیر مردہ واقعاً
ناراحت شدم

پشت بندش حدیث رو به من کرد و گفت :

تسلیت میگم دریا غم اخترت باشه
حدیثو محکم بغل کردم و گفت :

مرسى که امدى خواهرى دلم واست تنگ شده بود

منم همین طور

از بغل حدیث بیرون او مدم و گفت :

راستی بچت کو ؟

دانشجوی شهوتمن

پیش باباشه حالا یه روز میام خونه بهت سرمیز نم اونم میارم

کار خوبی میکنی حتما بیاین

بعداز خدافظی به سمت پدر جون رفتم اما دو قدم برنداشتم که سرم گیج رفت
تاخواستم بخورم زمین یکی زیر بغلمو گرفت و مانع شد که نخورم زمین

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 255

نگاه کردم ببینم کی زیر بغلمو گرفته که با چهره نگران نیماروبه رو شدم که
گفت :

تو حالت خوبه دریا؟

لبخند بیحالی زدم و گفتم:

خوبم نگران نباش داداشی
با کمک نیما به سمت پدر جون رفتم و رو بهش گفتم:

پدر جون بالاجازتون مادیگه بریم

دانشجوی شهوتمن

کجادخترم بیا بریم خونه ما حالت خوب نیست

نه مرسی نیما هست

باشه عزیزم برو به سلامت

سمی جون کجاست؟

توماشینه

بهش بگین عصر بهش سر میز نم خدافت

بعد از خدافتی نیما و پر جون و کلی تعارف دست دنیزو که پیش پر جون بود
گرفتم و به سمت ماشینم حرکت کردیم
و منم تو طول راه به سرنوشت فکر می کردم به اینکه قراره چی پیش بیاد وزندگیم
بدون امیر

.....

سه ماه بعد :

صدای گوشیم و که شنیدم
خودمو سریع بهش رسوندم بادیدن اسم مبینا خنده محوری زدم و تماسو وصل
کردم

دانشجوی شهوتے من

بگو مبى

عليک سلام

باشه بابا سلام

افرين حالا شد

خب چيکارم داشتى

دانشجوی شهوتے من, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from مرسانى mersana]

پارت 256

زنگ زدم احوال تو بپرسم

منم گوش محملى

اره ديگه تاز فهميدى

باشه بابا تو خوب گاز اپلم تو زدى

كار تو بگو

دانشجوی شهوت من

میخواستم بگم شب میای بریم بیرون من و تو و حدیث دعوت شام از طرف
حدیث

ایول من که پایه ام ساعت چند؟

اماده باش دو ساعت دیگه میام دنبالت

باشه

بعداز خدافتی تماسو قطع کردم و بلا فاصله به نیما زنگ زدم بعداز دوبوق
جواب داد

جانم دریا

کجا بی

فروشگاه سرکارم

امشب و اسه شام میای

نه دیر میام

ا) چه خوب نه یعنی چیزه من بادوستام شام بیرونم پس

دانشجوی شهوتمن

باشه خدافظ

بای

بعداز تموم شدن تماسم بانیما
رفتم سمت کمد لباسی ویه مانتو خاکستری با شلوار و شال مشکی پوشیدم یه
ارایش مليح کردم مو هامو باز گذاشتم و اطراف شونم پخش کردم شالمو هم
پوشیدم
ایول چه تیپی زدم من
حالا بهتر برم دنیز اماده کنم
به سمت اتاق دنیز رفتم درو باز کردم که دیدم دنیز داره باز میکنه تا منو دید
گفت

مامان کجا میخوای بری

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 257

بلند شو اماده شو میخوایم بریم بیرون

اخ جون باشه

دانشجوی شهوتمن

پس برو دستو صور تتو بشور

دنیز رفت و من تو این فاصله یه شلوارک لی که یکم بالای ساق پاش بود با یه
پیراهن حریر سفید شیک و اسش کنار گذاشتم بعد از او مدن دنیز و پوشیدن
لباساش

موهاشو باز گذاشتم همون موقع گوشیم زنگ خورد مبی بود ریجک کردم و با
دنیز به سمت پایین رفتیم که دیدم بعله منتظرن حدیث هم بود بعداز سلام سوار
ماشین شدیم و به یه رستوران شیک رفتیم

ایول بلد بودین اینجور جاهایو رونمیکردين

دو تاشون لب خند زدن چه کم حرف شدن اینا باهم از ماشین پیاده شدم و به داخل
rstوران رفتیم نه شلوغ بود نه خلوط
سمت یکی از میزها رفتیم و روی صندلی ها نشستیم

چقد اینجا جای خوبیه نه

دیدم هیچی نمیگن باتعجب نگاشون کردم که دیدم هردو شون پشت سرمو نگاه
میکن منم برگشتم ببینم چی دیدن همین که چرخیدم بادیدن دانیال دهنم بسته شد

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوتے من

از جام بلندشدمورو به دانیال گفتم :

تو.. تو اینجا چیکار میکنی؟

من از مبینا خانوم و حدیث خانوم خواهش کردم تور و اینجا بیارن
چون باهات حرف دارم

باتتدی نگاهی به حدیث و مبینا انداختم که سر شونو انداختن پایین

درسته که دلم میخواست بدونم چرا ترکم کرد اما کیفمو برداشت
ودست دنیزو گرفتم

دو قدم بیشتر نرفتم بودم که دانیال را هموسد کرد و گفت :

ـ تائزه ای حرف امو بہت بزنم هیچ جا نمیز ارم بری

راستش خودم کن جکاوشدم بخاطر همین کیفمو گذاشتیم رومیز و دنیزم سپردم به
مبینا

ـ خیلی خوب کجا باید بیام فقط سریع لطفا

دانشجوی شهوتمن

باشه بريم بيرون قدم بزنيم

بدون حرف به سمت بيرون حرکت کردم

كه دانپالم باقدمای بلند خودشوبهم رسوند و همشونه من راه مبومد

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana آنلاین]

پارت 259

رفتیم بیرون از رستوران

رستورانش طوری بود که فضای خالیه زیادی داشت و کلی درخت دور و پرس
بود

به گوشه ای خلوط رسیدیم
و قدمامون رو خیلی اروم کردیم

خب میشنوم

دریا خیلی دوست دارم اینو بدون

چطور میتونی اینقدر پست باشی درحالی که مهتاب زنته به یکی دیگه
احساساتتو ابراز میکنی هه حتما اونم مثل من یه مهره بازیه

دانشجوی شهوتمن

وقتی ازش خسته شدی بندازیش دور

نه.. نه اینطور نیست

پس چیه بس کن بازیه مسخرتو دانیال

یهوانگار دانیال داغ کرده باداد گفت :

مهاتاب مردہ

به معنای تمام لال شدم و دانیال هم ادامه داد

اون شب که تورقتی بعدش پشمیون شدم که چرا باهات نیومده بودم
اونشب من خیلی مست کرده بودم نمی تونستم دوریتوبتحمل کنم

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 260

میخواستم بیخیال همه چی بشم بخاطر همین مست کردم

دانشجوی شهوتمن

همون موقع مهتاب لعنتی سررسید اینقدری مست بودم که فکر میکردم تو هستی
نه مهتاب

و دیگه نتونستم خودموکنترل کنم

با هاش رابطه داشتم

صบทش وقتی بیدار شدم فهمیدم چه غلطی کردم و مهتاب باگریه هاش رومخ
بود

گفتم خودم میرمت دکتر

چند روز بعدش با گریه امد پیش
و گفت بارداره و برگه از مایششو نشونم داد

نفهمیدم چی شد اصلا

گفتم که با هاش ازدواج میکنم
ونتونستم کارکثیفمو بہت توضیح بدم

بخاطر همین کل راهای ارتباطیمو با هات قطع کردم

شیش ماه از ازدواجم با مهتاب می گذشت

دانشجوی شهوتمن

یه روز که از سرکار برگشتم

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana آنلاین]

پارت 261

متوجه بحث مهتاب بایه نفر شدم
صداشون به قدری بلند بود که من جلوی درخونه بودم میشنیدم
صدای یه مرد که داشت مهتابو تهدید میکرد

گوشمو تیز کردم که ببینم چرا تهدیدش میکرد

مرده هی به مهتاب می گفت
اگه پول بیشتری بهش نده از گذشته درخاشانش به من میگه
ومیگه که بچه تو شکمش از اونه نه من

از چیزا که شنیدم مطمئن نیوم
بخاطر همین سریع درخونه رو باز کردم واز مهتاب توضیح خواستم
اما اینقد رنگش پریده بود نمی تونست حرف بزن

واون مرده بجاش حرف زد
گفت که مهتاب اصلا دختر نبوده
واینکه پچش از منه نه تو اگه تو برگه از مایش نگاه کنی می بینی

دانشجوی شهوتمن

که بچه هفت ماهه در صورتی که باید شش ماهش باشه

وقتی برگه سنوگرافی رو دیدم
فهمیدم حرفاش کامل درست بوده
از عصبانیت نمیدونستم چیکار کنم
از اینکه دیگه تو رو از دست دادم بجاش یه دروغگو لاشی کنارم بود
دیگه تحمل موندن جایی که اون عوضی بود رو نداشتم

از خونه زدم بیرون مهتاب هم دنبالم میومد

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 262

وبعد صدای بوق بلند و صدای کشیده شدن لاستیک ماشین
سرجام خشک شدم برگشتم و پشت سرمو نگاه کردم
دیدم مهتاب پخش زمین شده
و غرق در خون جابجا تموم کرده بود و بچشم مرد

درسته دل خوشی ازش نداشتی اما دلم نمیخواست که مهتاب تصادف کنه
وبمیره

دانشجوی شهوتے من

بعدار مرگ مهتاب نتونستم دوم بیارم وكلی دنبالت گشتم اما پیدات نکردم
زندگیم واسم خیلی بی ارزش شده بود

تا اینکه اون روز تو فروشگاه دیدمت

بین دریا درسته اشتباه کردم ولی ازت میخوام منوبخشی واينکه دوباره
بگردی میدونم بهت بذكردم.
اما ازت میخوام بامن ازدواج کنم.

درسته با حرفash کلاهنج کرده بودم اما باجمله اخريش نميدونم چرا هم دلم
لرزيد هم داغ کردم و باداد گفتم :

چطوری ميتوనی اين حرفو بزنی درسته بهم توضيح دادی اماتو با منم بازى
کردى چطورتونستی منو بایه بچه ول کنى بری بامهتاب ازدواج کنى واست
مهم نبود اونقدی که با مهتاب بازی کردى بيشترش بامن با.....

وايستا ببینم بچه؟

تازه فهميدم که چی گفتم
وهیچ راهی واسه مخفی کردنش نداشتمن

دانشجوی شهوتے من, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوتمند

راهمو گرفتم که برم

اما دانیال سریع دستمو گرفت و گفت:

دریا موضوع بچه چیه؟

دنیز بچه توه اره وقتی خانوادم کشته شدن و برادرم گروگان بود
اون موقع فهمیدم از تو بچه دارم
بچه ای که پدرش بایکی دیگه ازدواج کرده
امیر بود که مردی کرد و با هام ازدواج کرد و نداشت آسیبی بهم بر سه بال اسم
خودش برای دنیز شناسنامه گرفت که اسم حرومزاده رو دنیز گذاشته نشه
تو..

با داغ شدن لبام مانع ادامه حرفم شد

چیبی؟!
دانیال داشت با ولع لبامو میبوسید
حس میکردم قلبم نمیزد خیلی دلم میخواست که تو بغلش بمونم و او نم لبامو
ببوسه چقدلم و اشن تنگ شده بود
اما هنوز ازش دلخور بودم بادستام هلش دادم او نم که انتظار همچین حرکتیو از
من نداشت چند قدم عقب رفت و از من جداشد

دانشجوی شهوتمن

من راهمو گرفتم و به سمت ورودیه رستوران رفتم صدای دانیالو شنیدم که میگفت:

دریا بالاخره دلتویه دست میارم و توروواسه همیشه مال خودم میکنم

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 264

باقدمای سریع خودمو داخل رستوران رسوندم

دلم میخواست برگردم بگم تو قلبمو بدست اوردی خیلی وقته لعنتی ولی اینکارونکردم کیفموازرومیز برداشتم و دست دنیزو گرفتم خواستم برم که مبیی صدام کرد برنگشتم اما از حرکت و ایستادم تا حرفاشو بزنم

بین دریا ماهرکاری کردیم بخاطر خودت بود

لطفا دیگه از این کار انکن

حداقل و ایستابرسونمت

نیازی نیست

از رستوران سریع خارج شدم اما دانیالو ندیدم چه بهتر

دانشجوی شهوتمن

حالا من تاکسی از کجا پیدا کنم
همون موقع چشم به یه تاکسی خورد که ازش مسافر پیاده میشد
سریع خودموبه تاکسی رسوندم و رو به مرده ادرس او دادم
که قبول کرد سوار شدم
تمام راهو به حرفاي دانيال فکر ميکردم و با صدای راننده به خودم او مدم

خانوم کدام طرف برم

ديگه نزديکاي خونه بودم دلم میخواست قدم بزنم یه هوایی به سروکلم بخوره

همينجا پياده ميشم پول تاكسيو دادم

باقدمای اروم راه ميرفتيم
كه دنيز گفت :

مامان چرا ازدست خاله ها ناراحت شدی و چرا عمودانيالو ديدی عصباني شدی ؟

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]
[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوت من

بین عزیز دلم بین بزرگترایه وقتایی مشکلاتی پیش میاد که خودبه خود حل
میشه شما نگران نباش

دنیز دیگه حرفری نزد بعذار چند دیقه به خونه رسیدیم

وارد خونه که شدم بوی سیگار میومد طوری که باعث شد چند تا سرفه کنم

نیما تو اینجا یی؟

اما جوابی نشنیدم چرا غار و روشن کردم که دیدم نیمارو کانایه لم داده و سیگار هم
تودستشے و بدجور توفکره که متوجه من نشد

نیما خوبی؟

۱۱ دریاتوکی او مددی

همین الان اما توحواست نبود میگم خوبی؟

اره خوبم ولی میخوام راجب موضوعی باهات صحبت کنم

بگو می شنوم

اما نیما به دنیز اشاره کرد

دانشجوی شهوتمن

روبه دنیز گفتم

دنیزم غذاخوردى تو رستوران؟

اره مامان

پس بیا بریم تو اتفاقت بخواب

وبه سمت اتفاقش بردمش بعداز عوض کردن لباساش روتخت خوابید

بالای سرش نشستم و موهاشونوازش میکردم

بعداز چند دیقه خوابید

از اتفاق دنیز بیرون او مدم وبه سمت کانایه ای که نیما روش نشسته بود رفتم
ورو به روش نشستم

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 266

خب میشنوم

بین چیزایی رو که میگم شاید باور نکنی ولی حقیقته

دانشجوی شهوتمن

دیگه داری نگرانم میکنی راجب چی داری حرف میزنى

پلیسا بعداز چندباز جویی فهمیدن که اونایی مامان و باباروبه قتل رسوندن و منو گروگان گرفتم کین

واقعا! اوناکی بودن؟

بابا جزیکی از افراد سازمان بزرگ خلافکارای مواد بوده اونامی گفتن بابا چندسال برآشون کار کرده و تونست اعتماد اونارو جلب کنه یجورایی کارای مهم و محرمانه رو به بابامیسپردن اما یکی از بارها که جابه جایش به عهده بابابوده لومیره سازمان طوری بود که اگه یه خطای اشون سرمیزد مهره سوخته حساب میشد و میکشتنش میخواستن باباروبکشن اما بابا از قبل مدارک خیلی مهم رومخفی میکنه و میگه اگه منوبکشین این مدارک به دست پلیس میرسه

اوناهم تهدید کردن اگه مدارکو تحويل نده یکی از عضای خانوادت کشته میشه اما باباگوش نمیده و اوناهم به عمودسترسی راحت تری داشتن اونومیکشن زمانی که بابامیره خارج اونا میرن سراغ مامانو بابا و تهدید میکن که نگی زنتو میکشیم اما بابا بازم چیزی نگفته اول مامانو کشتن بعد بابا اما اونا فکر کردن منو تو از جای اون مدارک باخبریم و من تور و میخواستن گروگان بگیرن اما امیر تور و نجات میده از منم چندباری پرسیدن مدارک کجاست اما من نمیدونستم راجب چی حرف میزند و اگه منو نکشتن بخاطر این بود که ار طریق من تورو هم به دست بیارن اما نتونستن

باناباوری به نیما خیره شدم باورم نمی شد باباخلافکار بوده اما پس اون مدارک کجان سوالمو به زبون اوردم و رو به نیما گفتم :

دانشجوی شهوتمن

نیما پس این مدارک دست کین بابا اونارو به کی داد؟

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana آنلاین مرسانا]

پارت 267

نمیدونم اما پلیسا پیگیرن درسته اونا اعتراف کردن اما اون مدارک یه لیست از سازمان ها و افرادیه که کار خلاف میکنن و این لیست خیلی به دستگیری بقیشون کمک میکنه

خیلی شوکه شدم این همه اتفاق تو یه شب واسم پیش او مد

پوفف

واقعا به استراحت نیاز داشتم

نیما من میرم بخوابم

شب بخیر

باشه شب بخیر

از روی کانپه بلند شدم و به سمت اتاقم حرکت کردم

بعداز نیم ساعت بالآخره تونستم بخوابم

.....

دانشجوی شهوتمن

صدای مداوم زنگ خونه خبر از این میداد که باید بیدارشم

اه لعنتی

به هزار بدختی از تخت جدا شدم و به سمت ایفون رفتم بدون اینگه نگاه کنم
یا پرسم کیه درو باز کردم

حتما نیما یه چیزی تو خونه جاگذاشته
درو هم باز گذاشتم و به طرف رشویی رفتم که دست و صور تمودش را

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]
[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 268

بعداز چند مین کارم که تموم شد از دستشویی او مدم بیرون

نیما باز چیو جا گذاشتی؟

اما جوابی نداد به سمت اتاق دنیز رفتم تابیدارش کنم وارد اتاق که شدم چشام
اندازه هندونه شد

ت... تو اینجا چیکار میکنی؟

دانشجوی شهوتمن

اصلا چوری او مدی داخل خونه

دانیال لب خند جذابی زد که قلبم تپش زیاد شد و جواب داد

خودت در وواسم باز کردی
واينکه او مدم هم زنmo وبچmo ببینم

صدام يكم او ج گرفت و گفتم :

هه اون موقع که ولشون کردی مهم نبود اما الان که مهتاب نیست او مدی سراغمون

دریا ارومتر دنیز خوابه
میشه بریم یجای دیگه باهم حرف بزنم

نگاهی به دنیز کردم که هنوز خواب بود روبه دانیال بالاخمای در هم گفتم:

من باتو هیچ حرفی ندارم

دانیال مثل اينکه طاقتsh توم بشه او مدسمتم و دستمو کشید برد تو اتاقم در و هم بست

به خوبی بعثت گفتم خودت قبول نکردی

دانشجوی شهوتے من

خیله خب حرفاتو بزنو برو

دانشجوی شهوتے من، [01:42 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 269

دریا این چه رفتاریه که تو داری منم از گذشتم پشیمونم

نمیدونستم بچه دارم

ولی میدونستی زن داری

توراست میگی اما درکم کن فکر میکردم مهتاب از من حامله شده

منم به درک دیگه

دریا ببخش منو بهم فرصت بده لطفامن دوست دارم توهمنو دوست داری

با این جملش دلم لرزید اما به روی خودمم نیاوردم و هیچی نگفتم دانیالم ادامه
داد

دریا یه فرصت دیگه بزار و اسه دنیز پدری کنم و شوهر خوبی و اسه تو باشم

دانشجوی شهوتمن

داشتم با حرفash نرم میشدم اما نمیدونم چرا مغزم با قلیم درگیر بود

دانیال لطفا برو از اینجا

تا منو نبخشی و تا نگی دوسم داری از اینجا تكون نمیخورم

دای..دانیال برو لطفا

دریا اخرین باره که میپرسم

دوستم داری؟

دانشجوی شهوتمن، [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 270

اما نمیدونم چرا نمیتونستم چیزی بگم دانیال نامید و غمگین خواست از اتاق بره
بیرون

که سریع دستشو گرفتم :

دانیال من دو..دوست دارم

لطفا نرو اندازه تموم دنیا دوست دارم دلم فقط تورو میخواد من...

دانیال دیگه نذاشت ادامه بدم و بالذت لبامو میبوسید

دانشجوی شهوتمن

منم اروم اروم همراهیش کردم
چقد این بوسه لذت بخش بود
داشت میفهموند که جدایی تمومه دیگه
یه ارامش خاصی بهم میداد
نمیدونم چقدر توavn وضعیت بودیم که دیگه نفسمون بند اوmd واz هم جدادیم
دانیال لبخند دریاکشی زد وگفت :

قول میدم همیشه کنارت باشم دیگه نمیزام از هم دورشیم
دریا مرسی که بهم فرصت جبران دادی

بین دنی من تو این هفت سال جدایی خواستم فراموشت کنم امانشدم

دانیال دیگه چیزی نگفت منم چیزی نگفتم بجاش تو چشمای هم خیره شدیم
همون موقع صدای دنیز او مد

مامان کجایی

سریع به طرف در رفتم و درو باز کردم به سمت دنیز رفتم وگفتم :

اگه گفتی کی او مده

همون موقع صدای دنی از پشت سرم او مد :

دانشجوی شهوتمن

سلام دنیز خانوم

اخ جون سلام عمو دانیال

ودنیز به سمت دنی رفت و دانیال بغلش کرد طوری که حس کردم الانه بچم له
بشه

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from مرسانا mersana]

پارت 271

اما نمیدونم چجوری به دنیز به فمونم دانیال بباته نه عمومت
دانیال همونجور که دنیزو بغل کرده بود به سمت اومد و گفت

دریا چیزی شده

به دنیز اشاره کردمو گفتم :

نه چیز مهمی نیست

راستی اگه موافقین شب شامو بیریم بیرون

دنیز با خوشحالی گفت :

دانشجوی شهوتمن

اخ جون عموم شهر بازی هم برمیم

چشم شهر بازی هم میریم

بعد دنیزو پایین گذاشت و روبه من گفت :

به دوستات و نیما هم بگو بیان میخوام موضوع خودمون رو بهشون بگم
و اینکه شمارتم بدھ و اسه هماهنگی

بعداز اینکه شمارمو سیوکر دگفت که شرکت کارداره تادم در بدر قش کردم

وای خیلی خوشحال بودم و بی صبرانه منتظر شب بودم
گوشیمو برداشتم و به بچها زنگ زدم قضیه رو گفتم او ناهم با کمال میل قبول
کردن و خیلی خوشحال شدن
حالانوبت نیما بود بهش زنگ زدم بعداز چند بوق جواب داد

جانم دریا

نیما امشب زودتر بیا خونه شام بیرون دعوتیم

از طرف کی ؟

دانشجوی شهوتمن

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 272

... حدیث و مبینا هم میان

باشه فعلا

بای

تماسو قطع کردم دل تو دلم نبود

(چته دری زده به سرت)

قربونت برم وجی که او مدی یکم دلداریم بده اروم شم

(بین دری اروم باش دنی لولونیسته تو پیر خری خجالت بکش این لوس بازیا
چیه در میاری خیر سرت ننه دنیزی)

واقعاً مرسی خیلی اروم شدم

.....

ای وای کدو موبیپوشم

بعداز کلی اینورو و انور کردن بالاخره یه مانتو بلند جلو باز نسکافه ای با پیراهن
حریر کرم زیرش پوشیدم

شلوار مدل کوتاه ابی پوشیدم مو هام کج ریختم تصور تم شال کرم که یه سری
طرح رو ش بود انتخاب کردم

ارایش ملیح کردم

دانشجوی شهوتمن

از اتاقم بیرون رفتم دنیزم که از قبل اماده کرده بودم نیماهم تیپ دخترکشی زده بود رو بهش گفت

نیما میخوای کیو بکشی

خندید و گفت :

راستش چندوقتیه میخواهم راجب یه موضوع باهات حرف بزنم

بگو میشنوم

من دلم پیش یکی گیره

۱۱۱ مبارک باشه حالا اون دختری خوش شانس کیه؟

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 273

میشناسیش غریبه نیست

واقعا اون کیه؟

دانشجوی شهوتمند

مینا

جاان؟

گفتم که مینا

شنیدم این تعجبم بود

اهان حالا نظرت راجبش چیه؟

از نظر من خیلی خوبه

اووم فقط یه چیزی

چی؟

از گذشته مینا میدونی اینکه ازدواج کرده ولی طلاق گرفت چون بچه دار
نمیشه و مشکل از میناست

اره میدونستم

زرشک مارو باش دو ساعت داریم حنجره صرف میکنیم از همون اول بگو
دیگه

دانشجوی شهوتے من

نیما فقط خنید

جان چی شد

سریع گفت:

تو از کجا میدونی؟

من چندباری با مبینا قرار گذاشتم و اون همه چیو بهم گفت
و من ازش خواستم که بیاد و باهاش حرف بزنم و هر دو من موافقیم یه
جورایی میخواستم بریم رستوران و مسئله رو بهتون بگم
بعله دیگه من اینجا هویجم

این چه حرفیه اخه

من باید نفر اخri باشم که می فهم

اولین نفری که بہت میگم

۱۱۱ واقع‌امیخواستم یکم ناز کنم

دانشجوی شهوتے من, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوتمن

نیما به سمت او مد و لوپمو کشید
و گفت:

-شما بدون ناز هم عزیزی

-میدونم

-ای شیطون راستی مناسبت این دعوت چیه قطعاً من و مبینا که نیستیم

دلیل اصلیش یه چیز دیگست بریم اونجا میگم

باشه قبول

با دنیز و نیما از در خارج شدیم کفای مشکیمو هم که یکم پاشنه داشتن انتخاب
کردم و پام کردم

.....

بعد از چند مین به رستورانی که دانیال گفته بود رسیدیم
خیلی رستوران شیکی بود
و همینطور ویوی خیلی رویایی داشت با نیما و دنیز وارد رستوران شدیم
داخلش از بیرون شقشنه تر بود
یه مرده جلوی درایستاده بود و خوشامد میگفت

و شماره میزو میپرسید

دانشجوی شهوتے من

فکر کنم از قبل باید رزرف میکردم

تا خواستم جواب بدم صدای دنی او مد که گفت :

این خانوم واقا با ما هستن

ورو به ما سلام کرد و بانیما دست داد
به سمت میز رفتیم که مبی و حدیث بابچه و شوهرش بودن
با همشون صمیمی سلام کردم
نیما و مبی کلا زیر نظر داشتم
کلی نگاه عشقولانه بینشون رو بدل میشد
اخیبی
سنگینی نگاه دانیالو حس کردم نگاش کردم دیدم نگاش رولبامه

دانشجوی شهوتے من, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 275

متوجه ام شد اروم طوری که من لب خونی کنم گفت

روزت چه خوش رنگه

منم اروم گفتم :

دانشجوی شهوتے من

رژ خوشکل نیست لمام نانازه

اون که صدالبته

دل میخواست کرم بریزم زبونمو اروم رولبام کشیدم که دیدم دانیال بدجور توکفه

شالمو از رو سینه هام کنار زدم طوری که چاک سینمو دانیال میدید
سریع یه لیوان اب خورد

دوسن مرسى که او مدین میخواستم یه چزیو بهتون بگم
البته بالاجازه نیما جان

نیما بگو راحت باش

ووی استرس داشتم نمیدونم واکنش نیما چیه بفهمه منو دانیال میخوایم ازدواج
کنیم
دانیال ادامه داد

منو دریا تصمیم داریم باهم ازدواج کنیم البته بالجاز نیما جان

دانشجوی شهوتمن

گردنم سریع طرف نیما برگردوندم که مهرهای گردنم صدا دادن بیخیال
گردنم نگامو به نیما دوختم ببینم واکنش نیما چیه

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 276

اما نگاه نیما به جای دیگه بود مسیر نگاشودن بال کردم و به دنیز رسیدم
ای وای اصلا حواسم بهش نبود
نگاه نگرانمو به دانیال دوختم که همون موقع نگام کرد واروم گفت :

درستش میکنم

وبعد به سمت صندلی دنیز که کنارم بود او مد دنیز هیچی نمیگفت

دانیال رو به جمع گفت :

منو دنیز میریم یکم بیرون هوا بخوریم مگه نه دنیز؟

اما دنیز چیزی نگفت
دانیال دنیزو بغل کرد و به بیرون رفتن
خبلی نگران بودم

دانشجوی شہوتے من

هیینن نکنه دیگه دنیز باهم حرف نزنے و قهر کنه

(دری میز نمایا)

گوہ نخور وجی

(من موندم چرا تا به دانیال میرسی بی ادب میشه)

باشه تو خوب گاز اپلم تو زدی
من الان نگرانم او مدی بهم دلداری بدی یا برینی تو حالم

(بی ادب)

شنتت باشه تو خوب

.....

دانشجوی شہوتے من, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 277

دانیال

دنیز تو دوست نداری من بامامانت عروسی کنم؟

دانشجوی شهوتمن

دنیز چیزی نگفت

ـ دنیز نمیخوای چیزی بگی باهام حرف بزن

ـ من باباامیرمو میخوام

ـ خدایا کاش میتونستم بهش بگم من باباشم نه امیر

ـ کاش میتونستم کاری کنم که ببینیش اما نمیتونم اون رفته پیش خدا اما اگه با
مامانت ازدواج کنم قول میدم که نتونی جای خالیشو احساس کنی

اما بازم چیزی نگفت

ـ باشه دنیز من مجبورت نمیکنم که قبول کنی بامامانت ازدواج کنم بریم تو

اما انگار داشت فکر میکرد کاش میتونستم دلشو بدست بیارم

ـ عموم من میخوام شما بامامانم عروسی کنین

با بہت نگاش میکردم اما از بہت دراودم و محکم گونشو بوسیدم

دریا :

دانشجوی شهوتمن

به غذاهای روی میز خیره شدم که گارسون روی میز میچید
هیچکس هیچی نمیخود و همه سکوت کرده بودن

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 278

یعنی میشه این جدایی تموم شه
همون موقع صدای دنی او مد :

سلام همگی ما او مدیم

سرمو سریع بالا گرفتم که دیدم دنی و دنیز لبخند رولبашونه و این نشونه خوبی
بود لبخند رولبام نقش بست
همون موقع نیما گفت:

خب اگه دنیز راضی باشه منم راضیم

اره دایی من دوست دارم مامان باعمو ازدواج کنه

انگار تموم دنیارو بهم دادن بالاخره هفت سال جدایی تموم شده بود
همه مشغول خوردن شدیم وقتی غذای همه تموم شد روبه همه گفتم

دانشجوی شهوتمن

خوب فقط میمونه یه چیز دیگه

من میخواستم بگم که مبی عروس خل ما نه یعنی مبینا قراه عروس گلمون شه
نه یعنی چیزه

اصلا ولش کن هیچی

همه اول با تعجب نگام کردن بعد زدن زیر خنده
نیما با صدایی که رگه های خنده تو ش موج میزد گفت :

همین قدر هم گفتی خیلیه

ایشش از خدام باشه

حدیث که تا اون موقع نظری نمیداد گفت :

چطوره عروسی هر دو تو یه شب باشه

جانمهم الان زشت نیست من عروسی بگیرم چه خنده دار بچمونم تو
عروسیمون شرکت میکنه
خواستم اعتراض کنم که...

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

دانشجوی شهوتمن

همه موافق خودشونو علام کردن حتی دنیزم کلی خوشحال شد
ولی خودم راضی بودم فکرشو بکن عروسی منو دانیال پچمونم تو عروسیمون
شرکت میکنه چقدر ویایی

اهمم منم فک کنم راضی ام

مبی باذوق گفت :

ایول حالا تاریخو واسه کی بندازیم

یه نگاهی ازاونایی که میگه خداشفات بده بهش انداخمو گفتم :

عروس اینقدر هول
بنظرم اخر همین ماه باشه چطوره؟

همه موافق کردن اما بهتره قبلش با دانیال بریم خونه مامان بابای امیر واسه
اجازه هرچی باشه قبلا باپرسش ازدواج کرده بودم

.....

زنگوبزن دریا معطل چی هستی؟

دنی نمیدونم رفتارشون چجوری بشه باهام

دانشجوی شهوتمن

ببین دریا تا اینجاشو او مدیم از پس بقیشم بر میایم

لبخند پر استرسی زدم و با تردید زنگو زدم بعذار چند مین صدای زنی او مد که
به احتمال زیاد خدمتکاره بود

کیه؟

نزدیک تر رفتم تا چهرم واژه تر ببینه

دریا هستم

سلام خانوم جون بفرمایید داخل

و در با صدای نیکی باز شد با دانیال وارد حیاط شدیم
حیاط سرسیزی وزیبایی همیشگی خودشو داشت کل حیاطو بانگاه کردن به
درختاش گذروننم عاشق این سرسیزیشم یکی از خدمتکارا جلو در ایستاده بود
به درورودی که رسیدیم خدمتکاره کنار رفت و خوشامد گفت

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from mersana مرسانا]

پارت 280

سمیرا خانوم واقا فرهاد خونه هستن؟

دانشجوی شهوتمن

بله خانوم هردو هستن

واردخونه که شدیم هردو شونو دیدم که تو نشیمن نشسته بودن با دانیال به سمت شون رفتیم که هردو ایستادن به هردو سلام کردم وسمی جونو بغل کردم بعداز اینکه نشستیم سمی جون به خدمتکار گفت که واسموں شربت بیارن وروبه هردو مون گفت

خب خوش او مدین راستی دریا دنیز کجاست؟

خونه دوستم حدیثه بعضی وقتا مییرمش اونجا وبا بچه حدیث بازی میکنه اتفاقا خبر نداشت که دارم میام اینجا وگرنه میومد راستش واسه په موضوع دیگه مزاحم شدیم

بگو عزیزم

راستش نمیدونم چجوری بگم

به هردو شون نگاه کردم که منظر نگامون میکردن نمیدونستم چجوری بگم که دانیال ادامه داد

راستش ما او مدیم از شما اجازه بگیریم واسه ازدواج منو دریا

سرمو انداخته بودم پایین روم نمیشد سرمو بالا بگیرم

دانشجوی شهوتے من

که صدانی سمیرا جون او مد :

این حق دریاست که ازدواج کنه و من نمیخواهم جلوی این ازدواجو بگیرم حتی
خودم و اسه عروسیش میام

سرمو بالا گرفتم که دیدم لبخندی بهم تحولی داد منم لبخندی زدم اقا فر هاد هم
گفت :

منم موافقم و تو عروسی شرکت میکنم

خوشحال نگاش کردم خیلی خوشحال بودم چون دیگه مانعی وجود نداره

.....

خب عزیزم میتونی بلند شی

پوف خدارو شکر مردم زیر دستش از روی صندلی مخصوص بلند شدم
خواستم خودمو تو اینه نگاه کنم که ارایشگر مانع شد و گفت:

اول لباستو بپوش بعدش

با حرص نگاش کردم که لبخندی زد
به سمت اتاق پرو رفتم و با کمک ارایشگر لباسمو پوشیدم
خب حالا میتونی خودتو تو اینه نگاه کنی

دانشجوی شهوتمن

و خودش بیرون رفت که خورده کاریای مبینا رو انجام بده
به سمت اینه قدی رفتم

دانشجوی شهوتمن, [01:42 01.10.17]

[Forwarded from مرسان mersana]

پارت 281

ایول چه خوشگل شدم من اینم یا این منه چی گفتم

روی موهم شنیون خیلی نازیوپیاده کرده بود نداشم که موهای نارنجیمو رنگ
بزنه

ویه ارایش خیلی ناز که به صورتم میومد لباسم یه تور پف مدل پرنسی
درکل خیلی ناز شده بود و اسه خودم بوس فرستادم و شروع کردم به خوندن
اهنگ و قردادن

عروس چقد قشنگه ماشالا مبارکش باد عروش چقد اهان شله شله دست دست

همینجور میخوندم که صدای مبی منو از جا پرونده

خاک تو سرت نگاش کن

برگشتمو نگاش کردم و ذوق زده گفتم

دانشجوی شهوتمن

وووییی چقدر خوشگل شدی

وبه سمتش رفتمو بغلش کردم همون موقع صدای ارایشگر او مد که گفت:

داماد ا او مدن

سریع با مبینا هماهنگ کردم و شنلو انداختیم رو سرمون تا نبین باهم از اناق
پرو بیرون رفتیم ووییی چقدر جیگر شدن این دوتا شازده من به سمت دانیال
رفتم و مبی هم به سمت نیما

به طرف ماشینا رفتیم که جدا بودن
تو ماشین که نشستیم دنی خواست شنلو بزنہ کنار که نذاشت
دلخور رو شو برگردوند همون موقع گوشیش زنگ خود
شهلا جون بود تماسو وصل کرد منم از فرصت استفاده کردم شنلو کنار زدم
و سعی داشتم یکم عشوه شتری بیام تماس دنی تموم شد که نگاش به من افتاد
ونفساش تندر شدن
باناز دستمو رو رون پاش گذاشتمو گفتم

نمیخوای حرکت کنی عزیزم

حس کردم نفساش کشدار شد
دستم واروم اروم به سمت پایین بردم و همونجا نگهش داشتم دیگه نمیتونست
خودشو کنترل کنه

دانشجوی شهوتے من

به ستم او مد
واروم گفت

دختر توداری منو دیونه میکنی

خنده پر از نازی کردم و بیشتر بهش نزدیک شدم که گفت :

هنوزم دانشجوی شهوتی منی

پایان